

نمی نشیند و بمناسبت و مقابست وی نمی شاید * و لهذا اگر
 تمام عالم خلق و امر که منتهی به شخص اکبر است باز از آن ۳ سؤال
 خود در سبادهی این داندی قدم نهاده الی ابد الابد و تکاپوی
 بی قیاس کند و باز حطره سوازه شکر نماید و در خیالش بگذرد
 بحر حرق نرسد کی رونق بخش چنین قصور آگین خود نیابد * و بهر از این
 زبان بفرست بی زبانی خود شده توقیع مسجل ^{و ان تعد}
 نِعْمَةُ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا ^{از این محکم} آید کی بر بحر خود شاید
 پیش آرد پس ازین مشت تا که شمر از حمد و شکر سر
 نمی آید مگر آنچه او تعالی یلطف بهمیم خود بیان امر میفرماید ناچار
 چاره کار این بچاره آن است که از حول و قوت خود دستبری گشته
 استعالمه تعالی الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفته گاهی مرا از جیب
 قصور بیرون نکشد * و نکته و کالت و ذلالت آن حکیم حقیقی که
 خود آن مالکی چون دلی بگون بر عالم ^{بسیار} که در فلسفین با حیرت محض
 را بنواخته فرارسیده بدست این تعالی عظمی و اعلی اله و ام
 بعد ازاں کام جان بخشد ^{و اشهد} اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ

لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ يَأْتِيهِ سِنٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَ رَبِّهِ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلاَ يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلاَّ بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلاَ يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

قلاج در شاد و در بنای طریق استقامت و سدا و مظهر
 انوار نبوی * منبع آثار مصطفوی * سلاله خاندان صلیب ظاهر
 سید الاولیا * اعنی علی مرتضی * تفاوت دو دکان بیضا اکبر
 سند الاصفیاء * اعنی حسن مجتبی * منقده ای اصحاب شریعت *
 پیروی ارباب طریقت * ادبی زمانه * مرشد ریاض * سراج المحبین *
 تاج المحبوبین * الامام الاود * السید احمد متع الله المسلمین
 بطول بقائه و نفعنا و سائر الطالین باقواله و افعاله و امنوا له
 است * دین ضمیمه و دادان حضور آن مجلس ملائکب بانس
 با تمام کلمات هایت آیات ممتاز کردیده * پس محض تجمیع
 عامه مسلمین و غیر خواهی جمهور عالمین چنین اقرضا کرده که
 در این فیوض الهیه و فائده مساعده غائبین و ابهره حاضرین
 اشتراکی بهم رسیده و طریق آن بحر نقبه کرد و در آن مضامین یابند و آن
 بقید قفص تحریر بنافه * اگر چه آن ^{نوع} بیان و از حضور و تا
 غیبت تفاوتیکه هست بر هیچ یکی آثار عقلیه پوشیده نیست
 که انشاء شد پری ما لایزال الغائب بر آن شان بدو عدل است *

[illegible]

حضرت ایشان بر اهل مشابعت جناب رسالت مآب
 علیه افضل الصلوات والتسلیمات و ربذ و فطرت مخلوق شده
 بهار علیه روح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه
 بدانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و ایند اودا ک
 این اسرار غامضه و معما مین عمیق بدون تمهید مقدمات و
 ایراد تمیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف
 معتقدین بر اذنان اهل زمان که علوم رسمیه معنادارند از محض
 ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته
 بود خیلی دشواری نمود لہذا در بعضی مقامات کونه از تقدیم
 و تاخیر و در بعضی قدسی از تمهید مقدمات و ایراد تمیلات
 و تطبیق بر اصطلاحات علمت لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین
 فخر لغزاف المکملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله قدس سره
 برای تقریب مضامین بسوی آدمیان متعین بعمل آورد
 شد مہم این ضعیف هر بار در اولین کتاب بعد از اہل
 بر صبح مبارک حضرت ایشان عرض نموده بحث از همین و

مقصود از غیر مقصود و تمیز از شهود نفسانی که بسبب مدخلت عقل
 ناقص این هیچ بدان راه یافته باشد باصلاح حضرت ایشان
 منجبر گردد و داین کتاب را الصراط المستقیم لقب نمود و در یک
 مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب ساخت و اجواب را
 بر فصول و فصول را بر هایات و هایات را بر تمهیدات و افادات
 منقسم گردانید و بسیاری را با بلفظ تمهید و مقاصد و با بلفظ افاده
 مرصع ساخت . و مَا نُوَدِّعِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
 مقدمه و آن مشتمل بر سه افاده است

۱- افاده ۱ باید دانست که ثمر تربیت و طریقت و اساس
 حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه
 مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحِبًّا إِلَيْهِ مِمَّا بِيَدِهِ وَأَهْلًا تُعْرَجُ عَنْهُ
 اِذَا نَادَىٰ ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا اللَّهُ خَبِيرٌ ۖ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّهُ يَحْكُمُ الْأُمُورَ ۚ
 مسئله اگر چه محقق علیه صلوات الله علیه کرام است بلکه مستحق تبارک و تعالی است
 انام بکرا اینجا مکتوب است بس بار یک که اکثر اهل زمان
 آذان در غفلت و نسیان اند و آن تمیز است در میان

حسب نقیانی که با لقب همش است و حسب ایمانی که مشهور
بحسب عقلی است * چه نازل از دوازده مبادی سلوک
است و ثانی از کمالات انبیای کرام و مقامات اولیای عظام اکثر
قوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مساویه با سادات
شرعیه پذیرفته در تطبیق میرانیا و اولیا باحوال اهل عشق
و موافقت سوئیست بی حاصل بکار می برند حالانکه میران
بزرگواران هیچ گونه یوار ذات این سالکان مطابقت پذیر
نیست * تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق قلبی و شورشی
است که در باطن انسان نسبت بقصد مقصود و پدید می آید
و در تمام قوای باطنه تشریف می کند و غایتش وجدان آن
مقصود و وصال آن محبوب است * متوقع اول این قالب
است که محل جمیع کیفیات نفسانیه است * و مایه بر قوای
باطنه و غایتش اضمحلال ذات خود و محلی طالب است در
وجدان مشغول باز چون این غایت قریب می شود
شورش آن قلی و اضطراب فرو می نشیند و کیفیات

بعضی است زائل میگردد و در ادای حسب عقلی ارجح است
 و داعیه طلب چیزی است که طالب بر فوائد و منافع او احتیاج
 خود بسوی او مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق بطریق
 طلب بر روی سهیل گردانیده و پائین بست کمر است
 و در طلب او بسته و هر حیل که در کیسه فکر خود میداند
 طلب او یافته و از مرد و سامان خود در گذرشته اختیار الا اضطرار او
 و موفع اول این عقل است که خزانه معلومات است و ثابته
 و در سایر قوای باطنه همین داعیه صریح می کند مثل سر بیان
 آب از اهل شهر دور برگ و ثمر او پس در عقل چه افکار
 و انظار است که برای تحصیل او درست میکند و در قلاب عزایم
 و دستهاست که در طلب اوست و انگیزد و در حواجر چه مشقت او ترک
 موقوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می پسندد
 و چنانکه نتیجه حسب اولی و عقلی است یعنی غیبت و عدم
 شعور بما سوای محبوب حتی که بر نفس خود هم چنین اثر حسب
 مثالی فنای است است یعنی هر چه می گوید از محبوب میگردد

و هر چه می شنود از آن می شنود و هر نگری و نظری که نتیجه
 اشس جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او
 از قبیل دست و سس لَا يَتَّبِعُهَا هِيَ هِيَ است * و هر چه و بعضی
 و استخوانی و گراهی که بملازم و مسافر محبوب و طریق او
 نباشد پیش او از قبیل جوارض لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا هِيَ است *
 با لجه و داعیه تحصیل مطلوب و تمسید طریق او ظاهر و باطن
 غالب را از بر حکومت و فرمان و دانی خود و ترا که گفته غلام
 حب اول که استلای تمام باطن محب شرط تحقق آن نفس خوانند
 است چنانچه است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود
 لَا يَسِيحُ هَذَا اَتَّعَارِضُ بَيْنَ الْحَبِيبِ * مثلاً نوجوانی مندر بین
 باز بر والدین و عاشق زنی یا امر وی بهم میرسد و از بگ
 شارع یا والدین که نزد او محبوب محب عقلی اند تعرض
 ازین امر می نمایند هر آینه آن سناعات مند آن معشوق را
 بلکه حش و او را نیز برده و مستنوخ از مصمم عقلی میدارد
 که باعتبار طبیعت خود و مطلوب آن باشد * و اما محب ثانی

پس از بسکه متر اصلی از عقل است و از انجا جنود او
بقوای طبیعی رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است
مبارض را جمع کرده در آن راه نیست و چنانکه حسب ادل بعد و ده آن
محبوب زائل میگردد و لهب آن منتفی میشود همچنین حب ثانی
بوصال محبوب زوایا و یاد می‌دهد و از یک پیرانه میشود و معنی میگردد
که برگز آن وسعت و قوت در بحر متصو نیست چه ادل
مبنی بر نقد بود و شرط و طریقه و اذاعات الشرطیات المفروطه
و ثانی بر علم فوائد و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او
و احتیاج بسوی او و این مبنی دروصال واضح تر می‌شود
چون علم الیقین بدین می‌گردد و اجمال به تفصیل
متشخص می‌شود پس با عظمی دانند و یک جردن حالت عشق
باین بهمان حرارت در سینه و سوزن عشق در سینه و خشکی
بر لب بر نسبت آب عشق بهیم و شبنم و عقی از جدر طبیعت
و میانی بسوی آب و قلبی و کربنی بنایافت و سرتری زند
اگر چه از کس نشنیده و یا نمید که آب بهمان عشق است و

اگر چه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی
 جسمانی یا نفسانی باشد و چون در عین شدت عطش بآب
 زلالی می رسد و از آن پیراب می شود و آن پیرابی و دانه
 بن موسی او سرایت می کند و در آن زمان یک حالتی وارد
 می شود که تغییر از آن بجز نسیان ماسوای آب توان کرد بلکه
 بسا است که خدای شپیه بگرد او را بهم می رسد و
 بسبب آن ساعتی از خود در فتنگی بدست می آید و آن
 حالت عطشیه بالکل زایل می گردد و اهل ذراعت و فلاح
 را به نسبت آب حب عقلی است چه میلان آنها بسوی
 تحصیل آب منبئی بران است که قطعا میداند که مزارع و مراعی
 و ریاض آنها که بسرمایه عیالش و اساس حیات است
 بدون آن آب صودت نهفته و با لجه شدت احتیاج خود را
 بسوی آب و کثرت منفعت او را در جویب و ثمار دانسته
 و اعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی
 هست ایشان را و طلب آب معروض ساخته پس

چه قضا عایت و ادعیه است که در طلب باران از ایشان
 عباد بر می شود و چه حیل و تدبیر است که در ترکیب
 در طبقات و توانی و دوائی از ایشان صورت می بندد و چه مستقت
 است که در جز آمار و کوری آنها در کشیدن خرب و در دست
 کردن جباض تشبیه و در رایبان و بر هلاک ایشان می
 کند و در ایشان آن همه را کمال و افتخار خود دانسته
 پنهانی هست نو و استغراتی و در امثال این امور سرگرمی
 و جاناکی در تحصیل آنها دگر می بیند که هرگز فتور هست و
 مستحق حرمت را در این دنی نیست و اگر اربابان کسی از
 ایشان در این امور فائز است شود بر آئینه او را مطعون
 و دلام بیاورد کرد و بشارت و در این هستی او را منسوب
 خواهند نمود و در تقدیر که آب به است ایشان می آید و بر
 فوائد و منافع او بعین الیقین می شوند تمام جهد و سعی خود
 را و مشاققه در طلبش تحمل کرده بودند بیجای اینکارند و آن
 فرغان و شاگرمی شوند و و تحلی مشاق را از کتری کردند

چون این مقدمه ذهن نشین است برتر آید و اوست که حق
 جل و علا بعضی را از زندگان خاص خود که عبادت ازلی نصیب
 نشان شده اصطفا کرده به محض حنایت و کرم خود نوعی از نوعین
 محبت بآورد و از آن به نسبت خود پدایت می کند و ایتان
 را با این سرمایه سعادت و دو جهانی موفق می سازد و در ثمرات
 و تسایح آن مشغول و مسافری می گرداند و ذلک بفضل الله و نونه من
 یشاء و هر یکی را ازین نوعین اسبابی و مؤیداتی که
 آثار می و ثمراتی است که بدان نوع اختصاص می دارد
 و ازب که طالب راهی بازیگی را از نوعین محبت میسازد از نوع
 دیگر بهرین انوالی میسازد و این امور را بر وجه را بر وجه
 تمایز فیما بین النوعین بقیست است خپه شد

افاده ۲ از بسکه حنیف ایمانی و احوال و مقامات او
 و تسایح و ثمرات او شگفتی به نبوت می رسد این طریق را
 که ابتدای آن از جنب ایمانی و انتهای آن به نبوت است
 بر آن نبوت و نسبت نبوت مسمی گردانند و از بسکه

حب عشقی و احوال و مقامات اود نتایج و تراپیست
 اوستنی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا و در جنب روح و
 حضرت حق که آن معرفت خلاصه ولایت است می شود
 بنابر جمله این طریق و اگر اهدای آن از حب عشق و انتهای آن
 به معرفت است براه ولایت و نسبت ولایت سببی گردد آید
 ۳۳۰ و ۳۳۱ اگر این است بوسی آیه شریفه و پیشروان حقیقت
 اگر چه کمالات طریق موبت شتافت و در مقام ثمر است او
 و اصح القدم بود و اما طریق تحصیل او را نمناز از طریق تحصیل
 داده ولایت نرسوده و در مباحث ادبیه و ملائک و الهی
 و در تعیین مساوی آن معنی بلوغ ننموده و بهر چه چنان مناسب
 می نماید که یک باب ازین کتاب بر این بیان و جزو نماید فیما بین
 الحکیمین حقه کرده شود و از بسکه در یافت آثار و علامات هر طریق
 مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب
 کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از ذایل و تحلیه آن مختلح و
 از در این تجریدات شریعه و فقه و شریعت است اساس

و ادبوت و درونی بخش راه دلالت است پس لابد یکت باب ازین
 کتاب که مشتمل بر تخلیه و تخلیه و مستحسن بیان طریق ادائی عبادات
 ثمر عید باشد مقدم از بیان نسلوک هر دو طریق و موخر از بیان
 دیوه و نمایر طریقین معین کرده شد تا ظاهر فیهین راه ادبوت را
 سر رشته کار خود بدست آید و سالیکن راه دلالت را اثمرات
 سعی خود و نمایر و نیز اکابر طریقیت اگر چه در تعیین مساعی راه
 ولایت از کار و مراقبات و ریاضات و مجاہدات سعی میس
 از پیشین بکار برده اند البتہ آنکہ مع ہر سخن و ہر نکته مکانی
 دارد و اشغال مناسب بہ ہر وقت و ریاضات ملائم ہر قرن
 جدا ہد امی باشد و لہذا محققان ہر وقت از اکابر ہر طریق در تجدید
 اشغال کوشش با کرده اند بناء علیہ مناسبت وید وقت چنان
 اقتضا کرد کہ یکت باب ازین کتاب بر امی بیان اشغال جدیدہ
 کہ مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال
 بر طرق ثلاثی قادیہ و خشتیہ و نقش بندہ اکتفا نمودہ شود کہ این
 طرق ثلاثہ اشہر الطرق اند پیش تجدید اشغال با ہر طرق منی از

قد به اشتغال و بکار طریق است و از آنکه حصول نیست
 ولایت سلوک راه موت را آسان می گرداند و صاحب نسبت
 ولایت نیست نبوت را سعی قبیل حاصل تواند کرد * لکن
 احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل
 بر طریق سلوک راه موت است گردید و باینکه التوفیق و سبب از آن
 التوفیق * باب اول در بیان وجود نمایز طریقین * یعنی طریق
 موت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است
 فصل اول در بیان وجود نمایز طریق ولایت * و آن مشتمل
 بر چهار پرده است * پدایست اولی در بیان اشباب
 تحصیل حب عشقی * و آن ششمرده افاده است * افاده *
 باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق
 ذکر و فکر است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین
 محبت باشد غیر ذکر و فکر نیست که سبب تحصیل نوع دیگر
 تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفصیل احکام
 آن بر دو نوع کرده خواهد شد * افاده * اما سبب حصول

عجیب پس تصویرش آنست که چنانکه نادر که المصنف و اصفی
 و اعلاهی عناصر است با اجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است
 به تدریج می شود و آنرا بسوی جزخو که فوق جمیع اجزاء غنصریه است
 به تدریج می کند تا در افانی درخو که داند و همزنگ خود در آثار و احکام
 بسازد و لیکن چون خبار یکدیگر مجتمع در جزو توده توده شده است
 عائق از صعود و آن دخان بجانب جز نادر میشود و لابد که در میان
 اقتضای نادر و مقتضای خبار تراجمی و تعارضی بهم می رسد و باین
 سبب اصوات نادر و درخشش نادر به برقیه حادث میشود تا اینکه
 اجزای نادر به سبب شدت وحدت خود بعضی حوائق را تحویل
 بآب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده
 در جو پربشان می تازد تا اجزای لطیفه و خفیه را کشان کشان
 بجانب جزخو و در ده فانی و ستلاشی درخو که داند همچون لفظ
 بسیار که آنست که تجلی حضرت بیچون است و در نشأ انظار چون
 حلّی و زبان و کلام و کوش ذکر را بالطرق المعهوده فیما بین
 الصلوة و فیما بین ذکر الجهر الموضوعة للدفع الوسوس و جمع الخ و اطر

و تزیین الارواح از بدو بکبد و اندام المال می سازد و هم چنین
خیال و وهم اودا بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر الحقی
الموصوغة لوحده ان الحلاوة بهذا اللفظ و الخصول الالذات
بالحلو و الحکوه و المفرد من الحیثه مع المسایس و
المکالمه معهم اسمحالی و حمولی می کشد و جواب دیگر محرمین
لفظ اس می حاصل شد و ما شد و جواب و هم نمی با صفات
دیگر ثالث از ان احتمال تصور مفهوم اس لغوی کرد و
و آن نمی حضرت حی است و در شأنه که گفت و اعلامی
تخلیات و اقرب آنهاست محضرت ذات و چون این
تخلی می مفهوم اس لغوی که سبب محض و مجرد است
در دس ادا سمدادی میگوید و عیسی که عمر و عبرت ام
و ایم الظموح می همان مفهوم باشد و تمام قوت و راکت
اد مثل چشم و امقصور و نظر علی دکل المفهوم که و
و الدانی موسوی مانوای آن از صمیم قلب سر زبرد اگر احیاناً
حضر مانوادر دهن و کوردی کند بر آیه مثل اسود البقا فیه

باشد نه از صمیم قلب و این مسمی بشکر نیست نزد یک قوم
 با لجه چون غالب باد و اگر دوست خود درین مفهوم
 است خرافاتی قوی حاصل میکند و آن تجلوه بند جان او می گردد
 الماطت اجزا ای بنا لک را که روح الهی دوست خود
 می خندد و با او افتخار می پزیرد و او را با حاصل خود می کشد
 و روح الهی که از عالم پاک است و قل الروح من امر ربي
 و نشان دوستی و سبب محبوسیه باین شتی خاک
 اصل خود را نمایان کرده و اینها در اکا و زمانه پورده
 بود چون بنور این تجلی زوی او متصل گردید و عکس گمنا لات حق
 و خود دید که ان الله خلق آدم علی صورته و انما رقی ستم
 بآن و درین فراموشی کرده خود را باز یاد نموده اقتضای
 و مهربانی باصل خود میکنند پس بدین آن تجلی این روح
 را و این نیت این روح بیست و شنبه و تفسیری که از استغفار
 این تجلی حاصل کرده افتخاری صعودیه حقیقه القدس میکند
 و تقاضای حقوق بر رفیق اعلی نمی نماید اما چون خوار بشیر نیست

مانع حقوق او به خطیره القدر میبکشد و دنیا چاره تراحمی در مابین
 اقتضای روحانی و نفسانی حادث می شود و باین سبب
 شورش و تعللی و گرمی و در فسمه که ملقب بر روح طیبی است
 حادث میشود مثل حد و بت شورش و گرمی در وقت غمی
 یا انبساطی و انشراح در وقت فراح با لفظ این شورش
 و تغافل که در روح نفسانی حادث شده طالب اادیوانه
 و ابر و استاز شماری گردانند و عقل و خرد او را بر هم می زنند
 و پیاسیت که از قانون شریع و ادب بیرون می کشند
 بسبب شدت و حدت این آفت بخیانی و نیا دین و
 در حقیقت از مجامع و مساکن و صد در آه و فغان و حدت
 زردی رنگ و اشکباری بهم می دهند و همین کیفیت
 مسمی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی
 است این را بجهت نفسانی مسمی کرده شد و این کیفیت
 آنانا مترائد میشود و تا که حجاب بشریه و نکره متفرق شود
 و عیار نفسانیه با شش پایش گردد و در اثر این جنب

مترتب شود * به ایت ثانیه در بیان مؤید ایت شصت عشقی *
 و آن مثل بریده افاده است * افاده ۱ * از جمله مؤیدات
 حسنه عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت
 با انام پند و روح حیوانی و باین امور رقتی و لطافتی حاصل میشود
 و هر قدر که روح حیوانی رفیق تر حدوث تغافل و شوش و گرمی
 مزاج تر * افاده ۲ * از جمله مؤیدات آن استماع الحان خوش
 و اسوات و لکس و قرض شوق آمیز و اشعار جنس انکیز است
 * افاده ۳ * از جمله مؤیدات این اجتناب از اموریکه باعث
 حدوث کثافتی در روح ظہری باشد مثل کثرت منام و لذت
 بر اندیشه کثیفه و اختلال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست
 * به ایت ثالثه در بیان آثار حب عشقی * بنو آن مشتمل بر پنج
 افاده است * افاده ۱ * از جمله آثار این است که این حب
 بالذات اقتضای انحراف حجاب بشری و وصول روح الهی
 بر اصل خود میکند و بسبب مطابقت پنج قانونی خواه قانون
 شرع باشد خواه قانون ادب و ذلتغای رضای کسی خواه رضای

محموب باشد خواه در ضایع غیر آن و در الترام شایست کسی خواه
 متاعف خود و محبوب باشد خواه غیر آن ^۱ نه ای که مقصود ازین
 کلام آنست که اگر ما بس غشون و مولجید مستقیم و شریک و شاد است
 باداد هر غبه و ملاک و عسای مولی و پلرم سناست ^۲ صلی علی
 انه علیه و سلم نمی باشد در حاکم و کلام مقصود آنست که
 این حدیث بانه است مقضی این امور نیست بلکه محسن است بحال
 صاحب اس حال و در مشاهد جمال حضرت ذوالجلال می خواهد
 هر کس هر طریقی که دست آید جمیع حدیث بمع طریق برادر
 انبیا می آن درجی نیست ^۳ بلکه اگر صاحب این حال را طین حصول
 مقصود خود در اسامع نوا میر و عشق محازی و شکیل و رنخ و
 تجلیه اوقات از این کار و وقایع و امثال آنها از امور مهمه
 شرعاً هم رسد البته از صمیم قاصد و عیلاقی نسوی این امور نمودی
 خواهد که صفت اگر چه این صاحب حال از راه زمین و تشریف از
 ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند آیاتمی بینی
 که در عشق محازی عاشق را مشاهد جمال ^۴ بی ثبوت و قریب و درصال

او مدخلی بعد می باشد اگر چه آن معشوق از قرب این عاشق سناقتی یابد
 بلکه است است که این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده
 یازی و آید و رفت در مجلس خود مانعت می کنند و از قرب و جواب
 بلکه از مجامع و دیدار خود و اخراج می نمایند چنانکه نوبت است و گفتم
 نوگذا کوب می رسد و آن عشاق بچگونگی از یوید و از دیدن آن آید و رفت
 محافل و مجالس معشوقان خود و سنت بر دارند می شوند بلکه مقتول
 شدن از داشت معشوقان خود و تحمل غضب آنها نمودن و جان
 در گونی آنها با حق را کمال فقر و غلبه است می سازند چنانچه کلمات
 لطیفه و سریه آنها و لالت صراحت بر این می دارند و ایامی می که
 کلام شکایت آینه هیچ یکی بر زبان آورده و در دست کلمه یکی
 بر زبان چو قد و باعث و بخش آن شخص می شود و در مقام حب
 عقلی بکدام پایه می ایکنند و معده آداب عشق مجازی و
 بیان امثال این حکایات و شکایات صرف تمیذ اند بلکه کلام
 خود را با امثال این مضامین و نکلین و ترنم می سازند و بالجماعه
 معصود از این کلام انانیت حب عشقی نیست حاشا و کلام بلکه

۱۴ است و از یکگاه کار او بساطت و در بساطت است
 است تعالی با مثال این آموزگار و بار آور پریشان می سازد
 افاده از جمله آثار آن صدم تقطیع علاقه ایست که در میان
 ظاهر شرع و باطن آن واقع است تفصیل این اجمال
 آنکه شرح را باطنی است و آن تعالی قایم است بحضرت
 حق جل و بالا و این تعالی را افلاکی است مجتلی که هر یک را اذن
 انچه نسبتی می نماید چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است
 و ظاهر است و آن است مثال او آرزو آنها از تسبیح است
 و در پایین این افعال ظاهره و آن تعلقات قایمه است
 بس بار یک که قبل از باب تحقیق در کتب اصحاب مذقین
 اعیان الشیخ ولی الله قدس سره شرح و تفصیل آن
 موافق شده اند پس هر کسی که بخواهد آن خود متفطن آن علامه
 میشود عبادت او سر امر مغربی نیست می کرد و احوال
 او منسرج بافعال نمیشود و الا آن شخص قشری محض و منقش
 بخت میگردد و اگر فقط مسک بنظر افعال شریع کرده

باشند و الاستیعاب از الحاد و در خفا و در امانی یابد اگر فقط تسکین
 بیاض شرع نموده ظاهر را از در اعتدال ساقط داد *
 و از بیکه نقض باین طلاق اذ قیل - نظم کثرت افعال در
 وحدت احوال است صحت حب حقی و ادوین میدان
 جولانی نیست الا بتبلید و باب حب عقلی * و ادوین آیات کور
 تا نادر یک که سبب تنگی مقام در نظم تحریر بیاض دینی بر این
 بطلان چندان صبر نیست که الْعَادِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ * به است
 را اعلم و ما ثمرات حب حقی * و آن شکل سه گانه است
 * افاده * چون سبب بدست و شدت کفر حقیقه و قوت
 بدست علی و کمال انداز روح الهی بخار شهادت و
 مثال مسکنت می گردد و حجب نورانیه و الطَّيَّاسُ سخر می شود
 لازم بنا بر آنجا زده که مسطور کلام لازم الْوُثُوقُ وَالْإِسْتِغْنَاءُ
بِجَاهِهِ و إِمَامَاتِهِمْ سبب است * وَالْإِسْلَامُ کایه بِإِذْنِهِ
 اذ کرم است * شاید و جمال لایزال حضرت ذوالجلال
 دست میدهد و مسمی قرب و صیت که مضمون * أَلَا عِندَ اللَّهِ

يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ إِذَا دُكِرْتِ وَاجْقِطِ اللَّهَ تَجِدِ تَجَارِكِ ١٥

که معبر یوصالی است پیوسته ای که در دو دو جلد و سی تیب و تابی:

و قلق و اضطرابی که در وقت جریان و انقباض تحمل گردیده بود .

حاصل اسیر و زوال تہاج و خلافت ہر کالہ و ہر سال ہر روز بدست می آید *

ہاں لکھنا سیر اس یمنی بالفت نہیں بل جی کر و دو و خشت ہاں لکھت

باز چون قاید تو قیس دست این مدهوش اینهاج میبازد.

تبارک فیہ بینا لامی کشد مقام فناء و بقا از پر و دوا خفتن بار و مظهر سوزنی آرد *

بیان اجلاس آنکہ چنانکہ آہن بارہ را اور آتشیں می ایند ازین

و نہ بانیہای آتشیں اور از ہر جانب محیطی شود بلکہ اجزائی

لطیفہ نابینہ در قفسِ جوهر آن آہن یاد، قدمِ اخلافت می بناید

دوست کلر و لون اور اہل شہر کی خودی ساز و دخر ایت و انجمن اہل

که از خواص بار است نادانی بخشد هر آینه آن قطعه جبینم معده و

از جمله اقبالیات ما در این باره شایسته تکیان منہی کہ اکثر علماء از حقیقت خبر د

منہل شہ بنار غروٹ منجوں لکھ دیکر این امر بست بدی

السلام، بلکه امروزه یار و مدد حقیقت خود آید است لیکن

بیکیست انهم ضرر و شغل باری حد بدینشن مع آثار و احکام انوار و
 نیز از آورده در زایده اختیاج حول در زید و پس هر چه
 نثار از آثار و احکام منتریب می شد همان آثار و احکام تمامها
 می کم و کاست بر آهین پادشاهی می توانده شد * فی نی بلکه آن
 آثار و احکام خلاص منتریب بر نادرست که آن آهین پادشاهی
 احاطه کرده * اما چون آن نادرست آهین پادشاهی خود
 بحسب سلطنت خود قرار داده اس آثار و احکام را آن آهین پادشاهی
 درست می توان کرد * چنانچه و ما فعلت من امری تصحیلت
 و ان * و انرا در یک مکتوب نجست باین * القصه اگر آن آهین پادشاهی
 در زمین حال مجال مقال بودی هر آینه بصورتی باین آواز و عین خود
 و آثار و غلظه * قادیان با حد پیر و زکیندا قلا که انداختی * البته البته
 بیش از خود رفقه و از حقیقت خود غافل گشته باین کار منکرم شده ای که
 من انکار می از انش سوزانم و منم آنکه کار و بار لطیفان و
 نادران و صوفیان بلکه جمیع ادبای صنایع متروک است * هم چنین
 و ان اتواج حد تب و گشتش در همان نفس کلام این کتاب را در قور

بِجِ مَجَادِ اِجْدِثْ فَرَوْغِي كَيْفَ تَنْزِيْرُ اَنَا لَمْ يَكُنْ وَلَمْ يَكُنْ فَنِي

جَبَّتِي سَوَى اِلَهٍ اِنْ اَنْ مَرَّ بِرَبِّي زَيْدٌ كَمَا مَرَّ بِهٖ اَيْتُ اَلْاَسْمَاءُ

كُنْتُ سَمْعًا لِّكَ يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرًا لِّكَ يَبْصُرُ بِهِ وَيَدًا

لِّكَ اَتِي بِبَيْتِي بِهَا وَرَجُلُهُ الَّذِي لِيْشِيْ نَعْلًا وَرَاوِ اَبْنِيْ

وَلِسَانُهَا الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ حَيَاتُ اَنْ اَنْ * وَانْ اَنْ اَللّٰهُ

حَلِي لِيْ اَنْ نَبِيَّ سَمِعَ اَللّٰهُ لِمَنْ حَمْدُهُ وَيَقْضِيْ اَللّٰهُ حَلِي لِيْ اَنْ

فَبِيَّهٖ مَا شَاءَ كَمَا يَشَاءُ اَنْ اَنْ * اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

وَمَسْأَلُهُ اَيْتُ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

وَتَقْبِلُ اَيْتُ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

اَلَا اَقُوْلُ لَا اَنْ * سِرِّ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

وَمَا يَكُنْ تَعْبِثُ نِيْمَانُ دِيْمَانُ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

وَقَدْ مَنَ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

دآن این مشت خاک در مقام مقدس و پاک چقد چالاک گردیده ^{سر}
 و این تراب مهین در مجلس قرب و ب الاذباب ^{عظیم چه}
 بمقد صدق و مقام کریم یافته ^{شعر} جسم خاک از عشق برافک
 شد ^{کوه} دور و قص آید و چالاک شد ^{عشق جان طود}
 آید عاشقان ^{ملود} و سست و جز موسی صانعها ^{و از لازم این مقام}
 است دم از حد است وجود نون و لب ^{بیدار است الهی}
 کشور و در غم ^{بمشایق این ایات} ملود ^{شعر} از این سیکر
 اند و زید ^{کرم} کرم جهان ^{بمقام} ^{چشمه} شوق است
 و عاشق پرده ^{زید} شوق است ^{عاشق} ^{فرده} ^{ایر} است ^{انجیر}
 از احکام حب ^{نفسانی} ضروری ^{السیان} بود ^{فاما} شرح و اسط این احکام
 خصوصاً ^{تفصیل} حاصل مقام ^{فبا} ^{بمقایس} از کتب قوم طلب ^{یاد کرد}
 و قد و اولیا و زید ^{دار} ^{باب} صفای ^{عینی} ^{شیخ} ^{ولی} ^{ایمیر} ^{ازین}
 کمال ^{بقر} ^{الو} ^{اصل} ^{میرمی} ^{فرماند} ^{فصل} ^{ثانی} ^{در بیان}
 دین و سایر ^{طریق} ^{بوت} ^{دآن} ^{مشمک} ^{چهار} ^{ایست} ^{است}
^{ایست} ^{اولی} ^{در بیان} ^{اسباب} ^{تحریل} ^{حب} ^{ایمانی}

و آن تنگ بزمه تمهید و ذوق آفاقه است * تمهید اول * باید
 است که انسان در اصل خلقت خود در چند چهره مفلو
 است و استخوان آن امور را استخوان اخلاقی آنها در
 چند جبلت از دوینقت نهاده اند * و هر فردی از این نوع که
 لوح جبلت او از نقوش باطنه تقلید او باست جسم و عباد که
 فطرت خود را آفاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست
 داده اند صافی باشد البته این امور را از مغایر و میناسب
 خود بلکه جمیع انبای نوع خود می شنود و اخلاقی آنها را از نقائص
 و معائب خود و امثال خود میداند * و هر کرا از انبای نوع
 خود داخل ازین امور و داخل از طلب آنها می بیند البته او را از
 زمره اصحاب سفها میداند از عمده آن امور حب منعم و تعلیم
 دوست و ترجیح جانب او بر مانوایی را و لشکر غمهای او و
 تحمل مشاق در تکالوفات و هرفش مرغوبات و استغای
 رضای او و خود را در زمره مذکوران او شمردن و نفس خود را
 بآبیر نموس و جنب او دیدن و زمان را ممدح او کشادن و حوا در

و در خدمت او بکار آرد و در دگر دین و در زیر باد است او فرست
 کرد و در دست او و در این تو و تو لا و فعلا اظهار نمودن و مرغوبات
 خود را در انقیاد و با خن و دل را بر حریت امتثال ادا امر
 در ضاحی او محکم داشت و از خضوع و نیاز او عذر نگرفت
 گو که مما دست امور خصیت یا شافیه پیش آید و استقامت
 و به او مت برا خود مذکور که خلاصه آن حق شناسی منعم
 است نمون و یا به الحمد خلاصه این کلمات آنکه انسان
 عظیم القدره را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهد آن
 نه الهی به هیچ خدمتی از خدا متعیر و بی تو اندیشه و هیچ چیز را
 بمقابل نهایی او نمی تواند شناخت و جزای تحمل مشاق در
 محاسن او درون لذات جز رضای او نمی تواند داخلست و اگر
 یک نامل کسی هیچ فردی را از افراد انسان که در وجودت
 فطرت منعم اتران خود باشد خالی از این امور نخواهی یافت
 و تبارح عبت منعم و بیای و تقاضای آن و اجتناب از کفران
 منعم و نفرت از آن و تسبب و تشایم آن و در میان

این نوع جاذبیت مثلا اگر کسی را بر داند بن و
 خواهی سوا می و نمک عالی آقا و تعظیم استاد و افتیاد سلاطین
 یاد کسی البته آن شخص این قول را از جمله مدائح خود خواهد شمرد
 و در بابین مدح سرور می و انصاحی جاعل خواهد شد بلکه حتی و سخن بدد
 دفع رسانیدن و در ذل او بر نسبت این قائل است و می خواهد
 یافت و اگر متفوق و والدین و امانق از سوا می و نمک حرامی از آقا
 و ائمه است و لاغی بر سلاطین یکی سنت کشتی البته آن شخص
 این قول را از دم و هو خود و اسه آشنگی و غفشی و بغضی و شعی و در
 ایندای قائل هم و تمام و ایند و زود حنب منعم است تعظیم شعائر
 و یعنی امور یکسان مناسبتی خاص می دارد و غیبتی که ذهن کسی که
 و ائمه بان مناسبت باشد از آن امور مان منعم انتقال می کند
 مثل تعظیم نام و محکم او و لباس او و سلاح او و خاک مرگب او و
 مسکن او چنانچه بزرگسایه نماید است این امور کرده و مناسبت با حقوق
 شناسان از امرای عظام بلکه جمیع مباحسان کرام و تعظیم ایشان را امر
 بفرمان پادشاهی و تحت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهند و چون تعظیم

جنبه از منظم بحال می رسد باعث تنظیم هر چه می شود حبیب و
 مروج شکر او باشد می گردد و مثلاً تنظیم کسی که به شکر ادعوت
 می نمایند یاد و خدمت کرداری و تأیید این محبت می کند یا اعلام نعم او
 می نماید و چون این مرتبه هم قوت می گیرد و باز باطراد و علوی هند باعث
 تنظیم امور می می شود که از محبت در تنظیم منجم خدمت کرداری او ظهور
 رسیده مثل تنظیم اوقالی و افعالی که باز این نعم او بجا آرد و در تنظیم
 اموالیکه در رضا جوئی او باخته اند آنی که از این از قبیل محبت با افعال
 و افعال خود و اخیال حیرت اموال خود است زیرا که آن افعال
 و افعال و اموال را در جهت است یک جهت از کمالات
 و بلاسات محبت است و از جهت ثانی از اینها نیز منجم و تنظیم
 آن به جهت ثانی متعلق است به جهت اولی و از آن جمله حسب خود
 است و مراد از خود شخصی است که افاضه اموال و نفعه لا یغرض نباید
 چه هر انسان میسر از نظر هر که این صفت موصوف می داند
 ببالطبع او را دوست می تواند و مثلاً اهل نعمات و قوت و ادب است
 کرم و فروت را از سلاطین و دی الاقند او امرای نامیده هر کسی که

از باب فطانت و لیاقت باشد البته از همیم قلب خود
دوست می دارد و در سویدای دل ایشان خواش از زبان
هر دجاء آن که ماستر قادی میگیرد خواه بایشان انعامی از ان عظمای
رسیده باشد باز چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه
هیچ یکی از این عظماء را حقا و حقیقه نتوان گفت چه هر که سوای حق جل و علا
متبعده می افافه امود تا فعه می شود و سعی در فیض دسیانی ما
می آرد و هر آینه او را غرضی از اغراض دیدنی یا دنیوی یا دنیوی غرضی
حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب یا اشتیاقی یا تمایب
اخلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا اشتیاق صیت سنج و کرم
و شاد مدح و اقرا ن خود یا امثال این امور باعث این
افافه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافافه و الانعام
مستور نمایند و بی غرضی محض اظهار نمی نمایند و در بادی نظر
بشهری حواد مطلق پیدا می کنند بنا بر این مستوجب حب
از باب فطانت گردیدند چه حامی حواد مطلق که صفت جود
حقیقه در ذات فافه او منحصر است و پس آیا نمی بینی

مگر اگر آجیان از کسی از ایشان عند الانافه و الانعام بجمعه
فرضی با طلب منفعتی ظاهر میشود همه از باب طاعت اود از آن
خبره که ما خارج بشمرده و در جهات و درون همان معتدودی نمایند
و از آن جمله تعظیم صمد است و مراود از صمد شخصی است
که خودی نماید باشد و غیر او را پیروی او احتیاج پیش آید
و این صمد به آنراست مشکک و در کمال و نقصان چه استغنا
از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست
باز صمدیه و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از
لوازم جسمانی مرتبه ایست فوق از آن و استغنا از معین و
دور بر و شریک و مشیر و آلات و واسطه و امثال آن از
لوازم مجرود و همچنین استغنا از جوایس و هر کار مادی حقیقه
نوبسان و قایع نیکامان و امثال آن از لوازم جهلی مرتبه ایست
فوق از آن و استغنا از علت خواه فاعل باشد خواه قابل
که مسمی بدو میباشد مرتبه ایست فوق از آن و دیگر مراتب
فوقانید و ابرین قیاس باید کرد و همچنین بر حسب احتیاج غیر بسوی

ادبیزستفاوت است چه احتیاج در استكمال مشكلات و ايشان دفاع بايانش
 مرتبه است و در مرتبت از تعذيب و تقصير مرتبه است فوق از ان
 و در حصول جو ارح و قوی بسوی ايجاد و عنايت و در مرتبه
 است فوق از ان و در تقصير و جو و دشامی او یعنی در
 حزن از گم هم و ظهور و بر سر نهاده و در مرتبه است فوق از ان
 و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و باز ای مرتبه از
 صفت برتر است از تعظیم که بش آن باشد در کمال و نقصان
 یعنی هر قدر که صمدیتر عالی تر و احتیاج به سوی او قوی تر باشد و او غنی که
 مقابل او صفت کامل تر و خاضع تر خواهد بود و بالعکس جمیع صفات تعظیم
 را مثل دو پله منزان قیاس باید کرد که هر قدر یکی یک پله جلوتر
 در جهت بهم میرساند بهون بقدر پله دیگر با خطاط در پسندی و در
 می نهد آسانی پنی که هیچ یکی از مستندین و رتبی خواهی باشد خواه
 باطل عبادت را که غایت تعظیم است و در حق کسی غیر
 اثبات صمدیه او یعنی استغنائی او از حاجات امثال خود و
 احتیاج خود بسوی او در جواب و مشكلات خود نمی نمایند بلکه همین

محبت بر استحقاق آنها مرعیه دات و استیلا می نماید
 و در عین برتری و برتری خود بر آن باطن را با حق محبت از ایشان
 انزال فرمود و در کارهای ایشان احتیاج آنها نمود و در علم احتیاج
 الین طایفه بین و در هیچ یکی از خود هیچ برتری و برتری را که در خود
 بر اهل جهالت از علایق قیصر و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف
 است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر را در ظهور
 خود به هر چه رسید که مستحق از بیان است چه هر تسلیم
 افطر و هر کس را که تعظیم و کمال می دانند مثل علم و کاف و کاف
 و قدرت و حسن صوت و برت و کاف و کاف و کاف و کاف
 آنها البته از آن دل آرد و دوست می دارد و هر قدر که ممکن
 باشد از تعظیم و تعظیم او بجای آورد و در محال است و منما شریف
 او می گویند و از بسکه عظمت کائنات و در مراتب کمال و تعظیم
 شهادت فاحش می دارد و در مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست
 تا چهار مقامات خواهد شد با جمیع این هر یکی ازین امور که در دور
 اند است حب عقلی در باطن انسان سلیم افطره کافی است

اجتماع این همه لایسیما که در انصای مراتب گنجانانست
 و حب از دیاد حب و ماعت حد و ث فطر و تقکم کفوق اذان مترسود
 بست البته خواهد شد * میهنستان * چون منعم حقیقی و جواد مطلق
 لغات افراد ایشان را از معایب احوال و بدین اشیاء را
 بمناصب بیده جرم محمولی انقادی مراتب حبس حل و عالم مخرج
 بیابان قظیم او دانست و آنچه در حد و حلیت او از حبس بیسم
 و اشغال آن از امور مذکوره و در بیست خطه بود ایمان و اطریق اوضه
 اس سعادت جاودانی و سر برآورد و جانی قرار داده بنان مهابت
 شان اشرف و اکمل افراد اعیان برای احموا الله لما
 تَقْلُوْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ * وَاَوْزِ قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اِلٰهًا تَعْبُدُوْنِ
 اِلٰهًا فَطَرْتُ رِجْلًا وَاَوْزِ * و کلام سر اسر لعل التیام که استخوان از
 پهای حضرت حق وجود داد و ملو از شریح و بیضا آثار ممدیت و
 مشیت جنات گنجان و مانی سمات بعض و زوال بود و بر مطن یاد
 ریختد و نسختی و کبیراتی که مستمر صمدیت او بد و تحمیداتی که بجز از
 مورد اعانات او مدعی از ادعایند و کالات از تناساتی که مظهر

ز فردا تا به است که اصل صمدیت است جبر و نیست که اصل خود
 و انعامات و این چنین نماید و کمالات است بواسطه آن
 اکل الاغذیه نموده و آنگاه صفت در آفاق و منجم در افق
 است و عجایب که در اجرام علوی و اجسام عنصریه خصوصاً در
 نوع انسان که در ایجاد او از تیزانی و تجزیه و ترکیب و علقه
 صمدیه که بر نادمی گذرد و در تصور او از ایجاد الهی خوش و صر
 و کمالش و اعضای خاصه و قوای متعلقه و در تربیت او
 تعذیه و تنمیه او و در بطون احوالات و ثانیات و صغیر و کبریا
 و در کبریا و در اینها در شجاعت و از دفع بیانات و
 مشکلات و احاطه به موفیق و استجاب و دعوات و نظیر
 و در نهایت او از انبیا و رسل و ائمه و کتب و اشعار
 به محض فصل و کرم و به بیان بلاغت نشان انصاف البر
 و اینچنین انصاف کرد تا آن امور که در خیمه ظریف مستور بود
 بر منصفه ظهور و جلوه کرد و در بین حقیق که بر تعقیب فطرت
 باشد نیست که به طریق فاقم و جهلک الدین حقیق فطرت

اللَّهُ الَّذِي نَظَرُ الْمَاءِ عَلَيْهِمَا لَا تَنْدِيلَ لِيَلْقَى اللَّهُ بِهِ
 الْإِنْسَانَ الْقِيمَ قَوْلُ هَلْ مِلَّةُ إِبْرَاهِيمَ حَقِيقًا اسْتَنْصِيحُ
 ایشان شود و تمهید ثالث باید دانست که هر چند احوال
 و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن بعضی احوال آن
 را از متمات احوال و کمالات آن نیز توان شمرد و چنانچه افعال
 و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح و چنانکه
 قالب بی جان میم و در اندام جنس جمادات است هم چنین جان می
 قالب عاقل از کمالات مثلاً سبب و شتم و ضرب و پاره
 اگر چه از فروع کیفیت غنچه است و این از احوال قایم بر یک
 آورده نه کمالات و متمات آن باید بنا و چه اگر کسی و امثال
 خویش با فرحی طاری شود و از ظهور آثار آن آراستد و شتم
 یا نغمه و سرود و سرائی و از ضرب و جمل یا از آواز و شش
 اسباب جیش و نشاط و تزیین محافل عشرت و انبساط
 و امثال آن از افعال و اقوال فرجه یا غنچه مانع آید هر آینه
 آن غنچه و فرحت از جنس و سوادش نقیصه نموده شود

دیت حتی لیت آتش غضب منطقی شده و با محسوسات فرحت
 و با تقاضی بناد و باطن خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه را با قوال
 بسایه و افعال جسمانی نماید کند البته آنها را قوی و مزایده می بهم رسد
 و دوستی و احاطه و ست و به هم چنین حب مستقیم جو او و تقسیم همه
 در کمالات خود سر از اقصیه او اندازد تا به اوج پر از امور قلبیه و حالات
 بخت نه است لیکن احوال رحمت انکیز و افعال تقسیم آمیز آنرا و با
 می سازد و آیه بانی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پدید می آید
 و به دن این امور انجاست قلبیه مثل کاتب منقطع و المجد و شهنشاه
 ملکوت البرز خواهد شد چون این مقدمه محمد است نفس لابد بر هر اصل
 کلام یا عظیم کافیه است باید دانست که مراد تسلیم از خطره کفله از آن
 الاذلال او را از اهل بسادگی نوشته اند و عیانی خفیه و بارها و گماشته اند
 چون بگویند انوش خود می شود که منجم حقیقی او منجمای جسمانی و جسمانی
 و اقصای نمی آید حمدیت ذاعلای مناصب جو واقع است
 و با کمال اوصاف و افضل نعمت و از جنات
 نقص منزه و از صفات زوال منبر او این شتخص و او احوالی

مراتب احتیاج واقع گردد و هر ساعت به نسبت هر چیز نیروی
ما و محتاج حنا که در جوارح و اعضای جو و هم پس کوباکه تمام وجود
این حاجت و راحت است و نمای نعم حقیقی ما وجود کمال صمدیت
و این تنمائی او در هر ساعت ما را آن صفت در آن ^{و به نظر}
و بهر خودی مد آهائی را که منت در آنانی و اتقاس است و عیسی
را که سوط از سمک ناسما که و از نذری تا ثریا است بلکه از عرش تا
فرش خصوصها در مجموع اینها و خصوصاً در نفس اینها بطور کبستوی
پایه از آن اشکالی در رسید و کلام که بحث نهاده ام و نه کور و نه بعد
که در فطرت ابد و دینیت نهاده اند؛ چنانچه پدید می آید و سبب ابد
پس می نمایند و حتی نقطه پس به نسبت آن به نعم حقیقی ^{و به نظر}
او می نگرند و طهور، انعمانی و اولیای کمال و عظیم و شکر او باشد
و نمایان صمدیت و کمال است او و بما و خود به این ^{و به نظر}
رضای ابد است آید تقاضای نماید ^{و به نظر} پس نسبتی و کمالی
و کمالی بی مروج مانعان خصوصاً و حرکات فطریه ملاحظه آن
معانی که در اول کلام مذکور شد از سر بر می زید و لا سیما تبایل که دلالت

بر تفرود با علایمی مراتب حمدیت ذاتی مقامی و بویشتنید از
 بظهور فی رسیده خصوصاً کلام پاک او که شرح و مفسر آن از اربعه قطریه
 بروخی است که فوق آن متصور نیست با وجودی که بآن کلام پاک
 تعظیم شما هر ششم هم مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن مؤمن
 پاک به کمال تعظیم و بند بر ستای بیوخی که بالاند کور شد بر زبان می آرد
 و نکته است این از کار خصوصاً عظمت این کلام پاک قلب و عقل او
 به انزال می سازد و عذوبت الفاظ و شدت مضامین دل او
 را اصد می کند و بنوش و عقل فاو را بر سر مستیز و روشن می گرداند
 و خیالات مبتسر و سادس پراکنده و انانی باطله و هزایم حسیان
 و حسب و تعظیم ناشنوی اندر و پاش پاشش کرده شلاخی می گرداند
 و عقل و قلب او را از الواث بهینه پاک می سازد و این
 است ذکر این قوی و این را بذر که ایمانی ملقب می کنیم
 به از یک که از صدر کلام معلوم شد که از احوال نسایه و افعال
 جسمانی در باره احوال نفسانیه نایندی جویم بهم می رسد و آب دمای
 فحیم دستی و پسن بنام علیه این ذکر مذکور باعث از دیار

و در برهه فایز و احاطه شادانیش و تخمین بی پیرایه اندازد و ذکر فواید صفت
 هوش تو اید و در آن چو شجرت و تعظیم آذای و انعامی دیگر نشاند
 خواه کرد و همچنین امر از بانیین می رود و تا که مقصود بلبل که تفریح حضرت
 حق است یا تو دست دروخت و تفصیل ذاتی و ذانیل مستعد به
 و اقصای مراتب است و ادوم وجود و دنیا و موقوف و صابط بایر
 و انعام و اعراض از الفات با نهاد هم اعتبار بال آفتاب است
 و در دل ذاکر قرار گیرد و است حکام پذیر و حنا که هر گاه کسی که در عالم کون
 به ظهور رسیده و می رسد همه را تقدیرت کامله او بلا واسطه منوط
 داند و هر آنما بیکه با او باشد احوال او فاضل شده و به را از آثار تربیت
 یا لغه ادب و حجاب شمرده و هر گاه بیکه در ذره اند ذرات موجودات
 مانده همه را عکس جمیل لا یزال او پیش ناست و هر قصه بیکه در ممکن است
 ممکنات می باشد است همه را از بارگاه جلال او در اجتماع کند پس
 ساء قساع در بحر محاسب قدومت او خود می زند و بجانب
 آساید و اجرت بدست نمی آرد و آمانا در کتاب انعامات
 او رساله می نماید و خرم مقصود محروم نباشد و هم اسباب بقیام حقوق

نهایی او دست نمی دهد و این اسب بکرا این قوم و این را
بمراقبت صمدیت مسمی می کنیم * انا و ه * چون این کله بکمال خود
می رسد الفتی شده و همزوج با تعظیمی منظره از قبر قلب او
صبر بر می زند و جمیع قوای باطنه او را بمشغول می گرداند و حالتی
طاری می شود که او را شبیه بحر که اخن بنک در آب
یاسینم در آفتاب بتوان داد که اگر بالای بند نه آیات
عظمت و انعام می دریا بد * و اگر زیر پای بند بحر آثار انعام
و جلالت نمی بیند * و اگر درون خود می بیند همین می بیند و
اگر بیرون خود می بیند همین می بیند * و اگر خود را در خدمت
و شکر انعام از خاک که بر او برده بلکه خاکتری بر باد داده
کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال
خود می کند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آینه
در یابی اشغال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود
وادران مستغرق می اندازد بلکه جوهر و قوای خود را هم از
جمله نهایی او شمرده و از عجایب قدرت او شناخته محبتی

و جوییم بهمی می رسانند و بیست و نه نام چشم خود که جمال تو دید
است و این نام بیانی خود که بگویند شنیده است و هر نام
بنا بر بوسه زخم دست خویشند و این که او است که فم
بست ویم بکشیده است و هرگاه که اسم مبارک او در زبان
می راند تمام بالین او از عظمت و جلالت این اسم عظیم
مثل بیدار شدنیم سحری میگذرد و از هرین بوی او ندای حجر
و احتیاج و آواز استغاثه و بی نیازی او از صفات می
چو شد پس این الف تشدید و را که مرفوح به تعظیم مفرط
و مسلط بر ظاهر و باطن مومنین می شود و بحسب ایمانی که مقرب می کنند
از این که تخم این حب در صعبه طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد
اشغال مدح است کاشته شده و بحسب عقلی مسمی می سازیم
و از نسکه شاد رخ بسوی همین حبیب عفو فرموده و همین
داد در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب دین را
برانی تحبیل همین حب قرار داده و بحسب ایمانی نیز مقرب می نمایم
و این است نایب در بیان مؤیدات حب ایمانی و آن مشتعل برود

تمهید و سه افتاده است * تمهید ۱ * باید دانست که اصل اسباب
 حصول حبیب ایمانی و اساس مؤید است این سعادت جادو دانی
 اجتنابی حشرت حی و اجتناع جواد مثلین است که در ازل
 الازال نصیبه این ذره ناپیر کرده و او را از تیره بقیولان معذود
 کمرده * پس همان اجتنابی ازلی این ذره ناپیر را از حقیض
 خاک تا ذره سماکستان بستان می برد و در هر مقامی لطفی جدید
 خورشیدی متناسب از او ظهور می رسد * اما چون آن اجتناب و برود
 فطرت مستور الاثر و مقهور و الخیر می باشد و بسبب مصداقت
 بعضی امور مناسب پرده خفا از روی او و درمی شود و آنگاه
 او را در بکار منصفه ظهور می رسد بنابراین این امور را از تیره
 مؤید است و این باب می توان شمرد اگر چه مؤید حقیقی و سبب
 اصلی همان نور ازل است که در بدو فطرت و در بعد جبلت اعم
 و دلیلت نهاد داند * چه از اجتماعات مضاعفت این امور موبده
 حصول عشر شیران آنگاه مستبعد می ناید چه جای ترتیب این قسم
 الکلاف بر اسباب این بود صفات * تمهید ۲ * باید دانست که اگر چه

مؤید است این سرایه تنهاوت را برتر و تحریر معبد صاحب و در
 حیطه و شمار محض و کردن متعربل متغذ را است لیکن
 بحکم ما لا یقدرک کله لا یشترک کله به سوی بعضی از این
 اشارت کرده می شود تا اهل عقل و فطانت سلوک را بر
 منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند اذا دعه از عهد مؤید است
 حب ایانی استحکام غریب قایمه است بر اتمام ضربت
 و کمال و فوره حبت بر موافقت سنت و شریعت نفرت از
 ملائت بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین بعضی ائمّه امی ظاهر
 و باطن بکتاب حسین و سنت رسول آمین و کرمیت را برضا
 جوی حضرت حق چیست بسن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شمار او
 لا یمام شرع که اعظم الشمار است درست کردن تدانی که مقصود
 ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن و سواس
 که عوام الناس او را بتجوی ملقب می نمایند بلکه مقصود از ان الطمینان
 قایم بر عتقاد شرعیه و یونس کردن محبت و رغبت و تعظیم از صمیم
 قلب به نسبت ادا امر دینی و عدم مبالغت بموافقت و مخالفت خلق

و در ضاجوئی حالی و استیجابم عزیمت بر دفع مانع دعائو بجیشی که جان
 زوال خود را در ضاجوئی منتهم خود بر باد دادن و سر و نشان خود را بر
 امثال او احوال باختین در نظر هست غالبه خود یحیی نمی شمارد و در غائق
 و مانع را که در تر ازی هست خود بر ضاجوئی ادوا از می کند بهیم نسبت
 دانه نمی یابد بلکه در بعضی بصیرت او مثل تواند به گاهی بنا کو می می نماید
 و در دلی خود بر دفع آن مانع و طرف آن عائق شجاعی می یابد و خود را
 چنانچه است خود بر آن پر جز و نسبت می شمارد و اگر چه آن عائق
 باعث از زوال و غیره لا ابطال باشد مثل بهمان آنس من که
 آید از رجز تقیسان و نعره سیار و از اقران او را منست که بخواهد بمیدان
 محاربه کشیده آرد و پس آن شیر زیان بسببش که شجاعت و
 تهور کبشی را در اقران خود نمی شمارد و بلکه در ذل خود و قلعانی داند که هر
 که در می هست خود آدم و نیز می عزیمت بر کما دم فی الحال مثل مورد
 به حال پایمال توانم کرد اگر چه در ستم زمان و افراسیاب و ست
 باشد و این امری است از دهر انیات که دائره تقریر و نطاق تجربه را
 بیان و تصویر آن نمکی میماند و بر جو و کبر و عبا که عقل نبل حقیقت

و ساحت استیلا و اگر بیدل اموال خطیر بدست آورد و در کزانه
 و ساحت با وجود توغیر و غیبت ظرفین و بجان شوق و شهنش
 و در نام نوان عز و فیه و طبعیه محض استیلاء و در ضار الله و حق فائز
 نمود و در سوسی استیلائی که در و تحویل آن میشود تحویل کرده و اموالیکه
 برای بدست آوردن آن محبوب و بدل نموده هیچ الثانی نگزوده تا بری
 وارد که در غیر آن را و همچنین بدل اموال خطیره محض استیلاء و در الله
 یعنی که طلب نام و نشان یا استیلاء حق شناسی و در الحی آن متبدل
 طبع یا سگافات بعضی سابقه آن با استیلاء حصول منفعتی از آن یا توقع
 استیلاء خود و خود و استیلاء این امور باشد و در حق تحویل و نشان و
 طاعت عز و نام کاری می کند که در غیر آن را و همچنین تو اضع
 میفایس فقر و میساکین اولاد و در حق استیلائی اعز که در اقران خود
 بعزت و جاه مبرنا و در زبان خود نام و نشان شهر باشد و همچنین
 اقدام در هرگاه که تلفت چنان و مالی و بر مادی عیال و اطفال و در این
 نیز نظری آید و در حق این چنین و تحویل که در وی کار از او بر و بر اندیده و کرم
 و مهر و زان را در انجشیده اند و همچنین سکونت در مناظر و در کشتزار عت

در حق و اقرار نخل و ما فهمی خود و در حق شما نیکی مدکاد تخر مشهور بقوت
 میا طره و اسکات خصوم موسوم اند و در حق نه حبه و نه دلی مدطولی و در
 حل و شمع که با عیاد ارد و همچنین زک جسد به اقران و عزم التفات
 تمام و شان و طلب میروں استاز و راهل زمان و ذک معنی و در ا طهار
 خوارق و کشف و قانع آند و استقامت ادویه در حق شما نیکی بقوت
 تا بر موصوف و کشف و قانع منسوب اند و اما اختلاف این محسب
 اختلاف اوقات پس بهمین گاسه آب است که آن وقت
 میرانی حسو صا و ولدان متورده یا رلب آنها حادیه و در اعمر مبره کسی
 نمی ستاند ماکاه و قتی می رسد که در میدان لقی و دوق می آید و کوه که ماکاه
 میشود و از شدت عطش جان ملک آید و سوزش شکی او را رلب
 که در ساند و بهر او حد و حد گاسه آذ آب زلال بدست آورد و در
 بهمی ممت خود و ماد سوج شده و غلات خور او در آن منخهر و است و در
 دست خود و سال پر آب در آنها و سبوا به که شکی لب و سوزش
 سینه و ابان آب زلال و دو کند و جان خود را از آنها که غلات بخشد
 در سانشخصی و بیکر که بهمین عمل کرد و در او و در او و در او

کرده و گوید که عصاره جان خود بر آرد زده و لختی از یک خود بریده بآن شخص
 داده است و همین امر را لعن و فتنه و منی حق النکرات است که هر
 طالب عالمی که در مدبر بسته می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرو
 کش می شود بیکه هر مستقامی که در مسجدی آید و رفت می نماید بقدر
 وسعت خود بجای آرد و پس ناکاد و قتی می رسد که اذا ظنهاد کلمه حق
 جان با نفعی و آبرو و دیر می پیش می آید لیکن و دان آنجایی شستی یا
 احتمال بد حتی نظر نمی نماید ان الله جل جلاله این کلمات آنکه همین امور
 سهواً میسره اند که در مجاری عاهات کسی از ارباب علم عالمه بآن
 اعتنا نمی کند و اقسامی نمی نماید و اثری عتبه در نفس فاعل نمی
 بخشد باز و قتی می رسد که همین امور افضل جهادات و اشق ریاضات
 می شود و در نفس فاعل تأثیری بهم می رساند که از الوصف اسما
 آن متوقع نیست ^{۱۳} افاده ^{۱۴} از جمله میاید است حب ایمانی وقوع
 نمایست در متوقع نظیر مثل منعی در تأکید شرع و اخیای ست و احتمال
 بدقت یا اشاعت طریقت از طرق حقیقه انصرت مقبولی از مقبولان حق
 یا انانیت ماهو فی الزایل یا با و معائب یا احاطت عاجزی از فهمین و اهل

[illegible]

۳۲. بعضی اشخاص اعتقاد دارند ایشان سرک بدعت و فساد و تلبس
 میکارند و میباشند و در حصول مقامات قلبی بقاوند اسکناف حقائق
 ایشانند آنی که مقصود ازین کلام بیان خیران ایشان است
 ازین مقام یعنی ایشان و اصل باین مقامات و تشریح برین درجات
 نمی شوند حال و گاه از ایشان فاضل ترین نامش بسفادت مشاهد و
 متکلمانه و چنانکه ترین شهسواران میباشند فناء و بقا و حاذق ترین سیاحان
 بخود معارف و انکشاف حقائق اسفیا اند بلکه مقصود آنست
 که قیام است و کعبه حریمت ایشان خرد خدای موی و در تحت مصطفی
 نیست اگر چه آن مقامات عالی و درجات رفیع بطریقه دیگر از طرق
 گسیه پایه محفل خدایات و جذبات و بیمه نصیب ایشان شود بیت
 فراق و وصل چه باشد و ضایع و دست طلب که حیف باشد از غیر
 این تمائی * انقضه صاحب این حبس این طلب رضای موالی و انقیاد او کار
 نیست و از بهر بعضی که محفل انقیاد و سوجب بخط نباشد و از اعاده و
 حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در از و یا و انقیاد و بکار نیاید او را و کارنده و از
 فروغ و شمع این است و عراق است و قضای عزم است انقطاع علایق

چیده و بقتضای او ایستاده و آنچه از او بخواهد
 و آنچه در قاعه ییاست و آنچه بیداری منافع و اسباب آن از لوازم
 حجب و طمع فی حجب است و اصل این همه امور جاری است از
 حالات قلبیه که از راه توفیق اعتماد علی مرتبه ایست و شایسته اعتماد
 چند مقدار بر مرتبه بودای مستحق خود که آن عده مقدار بسیار
 اعتماد از فکر تحصیل حاجت خود در همه حال فارغ البال می باشد و افواج
 غیوم و هموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و وفی و طمع از ماسوای بودایی
 نود و دل او راه نخواهد یافت و در میان یک ادا بهایم و ناسی و بخت
 و دسواس یا زن او تصرف نخواهد نمود و در عصاه و بقاعه از جید و خدام
 در جین و کجیم مثل شیر زیان و پهل و مان جمله خواهد آورد و امین اعتماد
 قس روح توکل است و سایر امور و اسباب آن توکل است که مقتضای
 توکل ترک اسباب است بلکه ترک اعتماد بر اسباب است * گفت
 گفت پس سر تا دانه بند و هر توکل را از وی اشتیاق * آباد * از جمله
 آثار حب ایمانی شجاعت بر ملا یا در مصائب است و این از جنس
 دهر نیست بلکه اعلی است از این تقصباتش آنکه چنانکه شخصی برای

و شناجوی منعم خود تحمل بهشتاق می کند و تنگی آن بهشتاق بدین و جان او
 می رسد و تب و تاب و فرغ و آفتاب نظر است و نفس او تقاضای می کند .
 چون رضای منعم در تحمل آن مشتاق می داند آن همه سختی و تلخی برخوا
 هر دو امید دارد و این تحمل امر شاق و مقاومت بهشتاق را که محض برای
 بهضاجتی مولی بجاء آورده از جنس صبر باید شمرد و بشخصی دیگر که منعم
 داده ایانواع نعم خود محظوظ نمیشد و بالان آلاهی خود فائز گردانیده و مثلاً
 بگوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل پشادی برای او ترتیب داده و
 اهل عشرت و نشاط و فرح و جلال بسیار را برای او حاضر کرده و بسند
 می نهد و در حوض نهر برای او می تازد و آب خنک را بر او می ریزد و استیلا
 یکمان خزیت و افتخار و رفعت اغرای آن محفل گردیده و پس اگر در پیش
 این منور و شادمانی و آبسراج و کامرانی پیشه بر نیامشند خود کزندی یا
 نیکویی بدندان خود و روی را در میانند بر آینه آن چند و بنقشاد که از منظر آنها معلوم اند
 انعامات و سمایی از اگر امانت است آن گرفته دارد و ملاطم اسواج سرور
 و از نهج بر ابر خشی و هم سنگ فود و نخواهد یافت و هرگز بر بخشی از این
 بدل او نخواهد پسندید و اگر احیاناً هر گتی که شکر یا صبر است و منجر از نهج

و ثواب باشد از آن خدا و شود بر قدر دل خود و اتقاعی و خجالتی خواهد
گشاید و خود را بسبب ضعیف و این فعل ناسایسته بر زمره مغفل طبعان
و برک مراحان خواهد شمرد و همچنین صاحب حب ایمانی به سبب ملاحظه کثرت
نعم بزدانی و اتواغ تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را از همه عیبها بگریز
احکام المصاب باشد بچون نمی شمارد که ذات آن در ابصار و ضرر را در
دید کوبه اذلال و فتنه و نمی بخشد پس این نعم اعتیاده ملا یا و عدم
الثبات باشد از عدم وصول اثر به سبب مذل آن مومنان
و گمان ضرر و اشتهاج به نعم منعم را به شجاعت بر بلا یا باید دانست
و از تجاوز دانسته شد که کار صایب حبا همان شد که دانست
و گاهی کار او به غیر تمیز شد و روح شکر همان مرد و قلبی است که
بسبب ملاحظه نعم شکر او آلا می شود و آفره شر بر زده و سایر افعال
و احوال تقنینیه و البته آن را از قروع شجاعت بر بلا یا دوام بر برد
و اشتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور
است که بسبب ملاحظه نعم منعم حقیقی یا و عدم استغنائی آن دانست
و الاصفاف از جمع کائنات که از جنه آن این مبعثی از غیر او و

جیسته است و بر ظاهر است که استنبای آن ذات کثیر البرکات
 لم یزل و لایزال است و نعم او ناقص و در همه حال و از قریب همین
 شجاعت است و نهایتاً هر آن مومن حقیق و مخیر تحقیقی
 چون خود را با وجود عدم استحقاق با انواع لطائف و اشتیاق مالا مال
 در همه حال نمی بیند البته عقل خالص او که مستیز نور ایمان است هر
 بالا و مدحی را که متدبرض حال او خواهد شد از قبیل تربیت و نادیدنی
 شمر و دفع قطع نظر عن ذلک و قتی که عدم استحقاق خود را بداند
 و چون بر اسی نمیشود از نعم ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم از زیاد بعضی نعم
 یا کمال حدوث فتوری و بعضی از این صادر از خواه شد ماکه حکایت شکایت
 و حرب که راد ذهن خود و موقعی خواهد یافت * بیت * بدر و وصف
 نه احکم نیست دم و در کش * که هر چه ساقی با ریخت عین الطالب
 است * لکن اصحاب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که
 اساس اکثر این کلمات بر کلام و شکایات می باشد الله اذی نمی برد و
 جلالتی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را آذنی بنم می رسد
 افاده از چند آثار حب ایمانی عدم اعتنا است بر ریاضات شافیه در

ماکل و مشاء و ملائیس و اشال آن از خلوط تعسایه مساعی نفس این
 ایود سله را از کلامیت خود نمیدارد و محمل آن قصاصی نباید آرد
 اگر بر آن عرشی از اعراض صحیح که از و ازم کمال اود از آثار حاز
 اوست مرتب شود البته آن امود مشاء را شمل ملکه بد بذا است
 بکمال حراست دل و دست و پد در تحمل خواهد نمود مثل محمل مشاء
 و در آخر جماد و اشال آن از موی است دین مشی و منما است
 شرع مبین و پهل نخل مستقیم و در ترک مرغوبی که در غبت آرد
 در نه دل حاکم فیه و علاقه مان در سوید امی قلوب قرار یافته و مثل تحمل
 مشقت جمع و غلش و عری سب ایثار دوی الحاجات رنقه
 خود و اشال این امود بلکه بسیار است که بل خلوط تعسایه
 و ارتفاع مله اند جسمانیه اود از رفیات علمیه می بخشد که منطبق بر
 لازم ادب و یا ایها الذین آمنوا کملوا فی الصلوات و اعملوا صا
 است نصیبش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی نه گان بر گردید کا
 خود را در تشریف است است خود ابا ذات مسئله می دهند پس
 آن نه بر گردید محسن برای اظهار یکا یکی بلکه برای اظهار

اجتناب خود که اورا اولین دیگر که منکشف حوائج او باشد یا مولای دیگر که
 بخطوط نفسیه اورا آفریده گرداند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت
 در بعضی استه نماید هر آینه علاقه یکانگی و اتحاد خود را مستحکم تر
 کرده باشد نو اگر از این اجتناب و احتراز نماید البته حجاب
 نکرده و پرهیزد یکمگی در میان خود و مولای خود و ایند اخته باشد * باز که
 اگر در معاملات موالی وجهه مغایرت این انسان نیک تا غل کبی البته
 ذویال که در بعض اوقات طلب و استمد عای امثال این عبید بلکه
 افتراح و فرمایش ایشان بخطوط نفسانیته و لذت جسمانیه بر موالی خود
 علاقه حب و دیت را آب و تابی می بخشد که حصول آن در اوقات
 متصور نیست بلکه مسا است که بنده برگزیده بیداند که همه اسباب
 عیش و عشرت و استه تنعم و رفاهیت برای همین عبده مولای او
 مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار استان خود یا محض برای
 اظهار اجتناب او یا محض برای تسلط طبع اجازت استعمال آنرا
 بر استمد عای همان عبده موقوف گردانیده پس در امثال این
 امثال استمد عا و طلب لذت و حظ لطیفی و او د که نایب از میان

است با بجهت چون نعلی خطوط نصایبه و لذائذ جسمانیه اکثر
 احیان در معاملات حسب ایمانی که مطمح نظر شرائع همان است
 موجب خللی نمی شود بلکه در بعضی اوقات نفعی عظیم می نمیشد
 و لا اقل در دانه شکر که اعظم آثار حسب ایمانی است بر روی
 اهل ایمان بیکسو و نامرین کلام ربانی و آیات قرآنی مباحث ابر
 که اندوخت که اعتراض بر اهل آن ناطق کردید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَامْشَوْا صَالِحًا يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا
مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَامْشَوْا صَالِحًا قل من حرم زينة
 الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق **قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ**
آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا حَالِصَةٌ يَوْمَ الْعِيمَةِ **قُلْ هِيَ** از
 جمله آثار حسب ایمانی و بعد از آن حلاوت سناجات و لذت طامات
 است و حقیقت این امر در صد و کلام مذکور شد بر حسب ایمانی
 الغنی است مملو و تمطیم مغرط و این امر مستوجب صد و در
 اقوال و افعال تعمیمیه ضرورت می شود بلکه مدح لسانی و تعظیم جمال
 را بجهت تقاسمی کند که بدون صد و در آن دل صاحب این حسب

اهلیمانی نمی پذیرد مثل اقتضای صاحب خضیب افعال خضیه
 را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور
 شد. انقصه باطن شرع که عبادت از تعلق باطنه است
 با ظاهر آن که عبادت است از افعال جوارج است و روحی
 صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال او ممتزج با افعال
 او می باشد پس احوال ثنائی صدد و افعال می نباید و افعال
 از ویاد قوت و کمال رتقی در باره احوال می بخشد و بسبب همین
 وجه ان لذت در عبادت و جلالت در انقیاد و دور از تقشف
 و ببر از الحاد می باشد و از افراطات و تفویضات در امر تقوی
 و عبادات مخلوط می ماند. ^{۵۵} از جمله آثار حسب ایمانی ترجیح
 فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس
 و نظم سیاست مغربی یا مدنی و تحمل مشاق در خدمت خلق الله و
 تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این را از امور مخالفه مع الناس
 بر عزت و فرار از خلق و سکونت بر اری و فیانی و شغل اوقات
 با ذکر و مراقبات ترجیح میدهد چه امور ثانیه اگر چه در حصول مشربانه

در میان این تأثیر قوی میدهد و یا تقسم اول داد و طلب رضای حق حل و عدم
 مداحی ریاضه او را سود نمایست و صاحب اس حب و محال را هم سبک
 اسباب طلب رضای حضرت حق می تواند بشمرد آنا ده ۶۹
 از عمده ترین آثار حب ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت
 قوی است که در حرمت شمرغ او را در صلاح تصرف کرده اند و آنکه
 فرموده و مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْقِدِّيسِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
 و در حدیث وَالْقَوَىٰ هُمَا مَشِيرَا إِلَىٰ دَلِيلِ اشارت می کند
 تفهیم اس آنگاه ادعای مصرت امور صادر میشود نسبت به کمال
 و نفسان و کسی که فاعل عدم صادر در نفس او مانع است
 قول او مخالف و حد او در بیان است و کلام او اول است
 چنانچه در مقام جو و مفصل است پس شخصی که اعتقاد به مصرت
 امور صادره میدهد و اما نفس او بر ترک آن مطاععت می کند او را
 مرتبه از ادعای که اضعف مراتب ادست حاصل است ۷۰
 و این را بمحض ادیان عقلانی می نامند و شخصی دیگر که او را ادعای

مضرت آن امور ضارده پیر می رسیده که متعجب آن نفس خود
 را جانست و ملائمت آن امور ضارده تواند کرد اگر چه اقتضای میل آن
 امر ضارده و میل ملائمت او در جبلت نفس او کاسین باشد اما اذعان مضرت
 او آن مقام می نماید و او را نمی گذارد که جوارح را عصاره ایاثار خبیث
 بگون خود و بلوث سازد پس این شخص را مرتبه ایست از
 اذعان اقوی از مرتبه اول و این را ایاذعان انصافی مسمی باید
 ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان مضرت آن
 امور ضارده پیر می رسیده که وقتی که آن امور ضارده در دیر وی او حاضر
 می شود و او را دیتی بوصول اثر آن امور متعجب خود می رسد یا تقریبی
 پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور ضارده باشد
 براینه در باطن این شخص از آن خوفی و انجمای پدید می آید که این نظام
 امور طبعیه او را بر هم میزند مثلاً رنگ آدمی پر و چشمان او بی رونق
 میگردد و استر خاکی در احصای و تشخی در اعضا ظهور می رسد
 و این را ایاذعان قلبی ملقب باید بناخت پس همین مراتب
 باشد از غایب زایه نسبت معاصی شرعیه و ترک اوجبات و امثال آن از امور

ممنوعه شمر غیر مثل تشبیه نمودن و لباس و تعبد با عباد آنها در محال است
 بل اهل بدعت و اهل اوست و اصول و در روح مدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبه اولی از
 اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درجات
 پیران منصوص نیست و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر با یاد شمردن
 چه تقوی ظاهر عبادت از اجتناب امور ممنوعه شمر حبه و مجاهد
 بالنفس به پیغمبر است و روح آن همان مرتبه است از مراتب
 اذعان که بسبب آن مقادست مانفس و شیطان تواند کرد و مرتبه ثالثه
 را روح تقوای حقیقی یاد شمردن و چه تقوای حقیقی عبادت از کرامت
 طبیعی نیست ممنوعات شمر حبه است و روح آن همون اوست
 که طاعت ایمان و معبود از مراتب احسان است اینست
 انمودن از آثار صانع این مقام و هر صاحب وحدان سلیم و ذی
 ستیم که بر معجزه قدرت خود دران امور بگذرد تا مل نماید الله استعلاط
 آثار کثیر ازین امور ببرد تواند کرد و اینست راجع در بیان ثمرات
 حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج ماده و و باید است باب اول
 چه آن حب ایمانی که حقیقتش غایت است است میز و ج بهر

تقظیم یکمال خود میرسد و در ضایعی ششم جبهتی ظاهر و باطن و جوارح
و قوای هوسن پاک را بنا نهد و انوار خود تجلی و مظهرین میسازد و بشیر و نوح
و صلاح در جبهتم قلب او جانی کبر و ملاحت و بزرگواری ذات بابرکات
باید و جمیع موجودات و تأثیر در همه کائنات بانواع تصرفات که از چهره
آن تر نیست این ذره بی منقذ از دیشستی از عباد با او آن تعلم و حفظ
آن از انواع بلا و الم است و در ذم او مستحکم می نشیند و توحید
افعالی که خلاصه ایمان بالقدر است و در قلب او استقرار می پذیرد
حتی که جمیع استعدادهای خود را از مملو کات خود می شمارد و بآنکه خود را مثل
بهیمه که در سبزهزار مالک خود می چرد و معده و دگرده انفعال از مخرقات
و بنویه و انسباب زندگانی بر می گیرد و چنانکه انفعال و قوای خود را و
طاعات و عبادات خود را هم از آن خودنداخته خود را مثل چوبی
یاسکی که در آب پیش از دست طست در تأیید و است و صد در افعال
از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهند و بر رویست و رب
الارباب صدر او مشروح میشود که رَضِینَا بِاللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ رَضِینَا ازین
مقام پذیر تحمل مشتاق شرعیه سینه او وسعت می گیرد و کَرِیمٌ بِاللّٰهِ سَلَامٌ دینا

وَمَكَّنَا لَهُمُ الْفَتْحَ وَاللَّهُ صَدَقَ لِلْإِسْلَامِ مَا يَسْتَبَازِنُ كَلَامَهُ وَادَّ

ابن سبأ گفت که در تفسیر این آیه است که احوال امثال این کرام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِمْ سَبِيلًا وَانَّا نَحْنُ

خَلْقُ عَبْدِي نَبِيِّ وَنَحْنُ بِتَوْكَلِ اللَّهِ بِهِرُ حُسْبِهِ وَإِنْ تَشْكُرُوا

يَرْفَعْهُ لَكُمْ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ وَذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ

آمَنُوا أَمَا تَحْسِبُ أَنَّ جُلُودَ عِلْمِ سَوِيدِ امی کرده اند و او را در صاف شدن می آورند

آمین شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه

اشاره به نسبت بان جلوه گرفته می شود و او را در کفایت و لایست خود گرفته و در زیر

سایه کفالت تربیت خود آورده چاره می نماید و تشریح می خود

می سازد و افسوس ایها الضعفاء به خطیبه القدر من و تاقی از مبعث مگویند

و تشریح است چه در علوم عقیده و چه در فروع و در حق تلبیه بدست می آید

تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریح روحانی و دباطن انسانی در

قوه ادراک کرده اند یکی قوه ادراک که آله دریاوست و دانش است

یعنی بان قوت استنباطی بنهاد بر عصبیه را و دریافت نمیتوان کرد و

آن را مسمی بر عقل می کنند و دیگر قوت عاذیه که حاصل سایر کیفیات

نسبت به سوامی مضموم و ادوات مثل فرحت و غضب و شجاعت ۳۷
 و خوف و محبت و بغض و رضاء کراهیت و عزم و شوق و امثال آن
 است و او را اینها به مغرب می سازند و تمایز فیما بین التوین به یکی
 است پس او را که منی شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است
 و نفس شجاعت دیگر که بت عالم بر مشهور شجاعت و محقق در بحث
 انواع و شعبه اد و در اسپه باب تحصیل اوست که مدارات ده زنی
 باینه مقاد است مدار قی از و صورت زبید و بساد لیر پر دل است
 که در جرده جوئی متوجه و در مرکز که آوازی متفرق است که تحصیل مفهوم
 شجاعت و تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه از متعطل متعده
 می نماید و همچنین او را که امر خوف مثل احساس میل مست
 یا شتر بیان و مثل افغان به مشرت امور رضاء و عاشا یا بعدا امری
 دیگر است و عروض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ
 وی و نقی چشم و خشکی لب و استرخای اجصابه و تعطل اعضا است
 امری دیگر است چه همان امر خوف را شجاع و جهان پر و او را که
 می کنند نام بر جهان خالی می کند که بر شجاع جیش خیر آن نه همچنین

و در ادراک حس صاحب حمال و در یافتن خط و خال آن - نس و
 غیر آن بیشتر که اندام در دل شایع و تانی و طانی و اضطرالی می
 گذرد که بر غیر آن نه چون این مقدمه می شد و متاخر فیما بین العقل و
 القلب نهی نشین کردید پس باید دانست که بعضی اشخاص در
 بد و نظرت زکی العقل و غسی القلب می باشند بعضی عکس آن
 چنانچه راهل تحریر پوشیده نیست پس سببیکه در بد و نظرت زکی
 العقل مخوف اند چون حیات از لیه ایشار امان مقام می رسد
 و بواسطه تاثیرات غلبه مشرب می سازد و در ادراک حاسب
 ادراک در پذیر امور عیبیه است و هم می نماید تا آثار ضایعی حسرت
 حق و لایب کفالت و کبل مطلق از حاسب ادراک و هویدای کند
 مثلا در مقام می بند که در ادراک حاسب حق حل و علاج از حاسب مالا یکه
 عظام با انبیای گرام یا اولیای ذوی الاضرام امری سر اعام چترنی
 می شود یا در معلله مطرب مکالمه او و اثر غیبی در سوی آن امر کردی شود
 با نظری کشف تمام حال آن واقع بین اولیای آخر بار و روی او
 چنانچه می شود بار و وقت فکر و نظر امور و بو احوث بر فعل آن مایه و در

نرمی است اشیاع بر ترک آن در ذی بن اوج خود می کند و اشغال این اثر
 انکشاف و تانیع کو نیز با انکشاف نمودی که بر تربیت طالبان تعاون
 دارد و اینست اصل اجتهاد و با سنیان است مندرجیه یاد شده و این قیاس
 باید کرد و همچنین افعال مستحبه و مستحبه خود را که متعلق رضا و سخط
 غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آخرین و آخرین دلیله
 و اوله صورت الوان مستحبه و مستحبه و اشکال جمیده و گریه و
 می باید و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانی که
 در اصل جبلت ذکی القالب مقلد راند این امور مذکور و از قاصد
 ایشان سر بر می زند و عقل ایشان بحقیقت این امور مستحبه شود و باید
 سلا بر اشیای مقدرة الوقوع که وساطت این شخص در وقوع آن
 استنباط در غایت متبیین شده و در دل خود و شجاعی و خجالتی می باید و
 دایه و عرفی از نسبت او سر بر می زند که او را ناچار کرده بر غیر اشیاع آن
 می آرد و این شخص در سبب حدوث این حرم و دایه حیران
 می ماند و لبست او را در نمی باید و نسبت اشیای غیر مقدرة الوقوع
 بالاست یا اینکه وساطت این شخص در وقوع آن استنباط

عجیب متعجب میشد و در خود جنسی و انجمی و اسننادی و نور
 آن اشیا و نور همتی و کسالتی در معنی وقوع آنها و در وضو کمال
 و در نجی و در تحمل مشاق طلب و دفع آن در باطن او حادث می شود
 و همچنین بر مغضوبان خضرش حی و ربای پر غضب از دل او ذوار
 همت می شود و در مردمان و جسم مطلق آب ذلال و سلامت و شفقت
 از باطن او بدان صفت می یارند که هر چه بود یکبار باعث مغضوبیت آن
 مغضوبان بامر حقیقت آن مردمان گردیده و مطلع نشده است و بعد
 وقوع افعال سنجیده و ستمخانه در خود سر و زخمی و انسانی ندانند که در آن
 و انسانی در می یابد که شدت حقیقت و مهمت حقیقت آن افعال را دارد که
 نگر و در باشد و بسوی طعمای حلال و طیب که در عقیب برامی اکل
 او میباشد و مانند ذیل با آن در غلغله پیدای می شود و از طعام حرام با غیر
 معبره ای تناول این میگوشت و ذیل او نغذ می و ذوقی موبدا
 میکرد که امر حاکم و صفت در ظاهر حال با انعکاس می نماید
 و بسا است که حقیقت این نزد او دان به حقیقت آن امور در تبیین
 نمی شود و در سبب علت این و این حسن طیب و متعجب می ماند.

و این قسم اشخاص را بشمارد و او را برین در شریعت ملحق می سازند
و عادت نمیشود و او را برین در قاصد امور محض و علائق و غیره ملحق
نمیدانند و نوع آن امر گماشتن با خود و متصدی ایصال بقصدی یا
ضررتی که درین چنانکه رسم و راه او را باب قرب التوکلان است
پس در محل اقامت اعدا و مواصلات اجبه خبر عا ازین کبر الصود است
نمیدانند و بعضی اهل خدمات از اقصای و آمواد از غیره و قسم می بایستند
و از لوازم این مقام خواه عتقا حسب آن محدث باشد خواه شهید
باشد که در حال کتبه انگشت مذکور یا بعد حدوث تمدن غربت
حصول آن صادر شده باشد و اجتناب الالباب است چه آن دعا هم
از جمله کتبتانی ظهور تقدیر و از تره صود فیض بخشنی است پس
کسی که شایسته در ابطال آن امر مذکور شده در مقابل این بزرگان قائم گردد
البته خائب و محذور خواهد بود و کسی که شایسته در تحصیل آن
امر مذکور و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد بود
و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلفه کرام مثل خطابه
و بعضی باید بگوید با لفظ این امر به این طریق و اگر این در ذمه هر یک

پیکار در آنجا که آذینج و اطوار ایشان را از دژی و لباس مثل
 نظر بندش عاصه و طریق پوشش قباد استعمال موزه و اسنان
 آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاربت
 و مجاست و سوار می و شکاری از دژ و دوست پیدا از دژ و هر
 چیزی را که از ملاقات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند
 و هر قصه را که مشتمل بر حکایات حرب و اهل حرب باشد بسمع
 اهل و قبول می بشنود و بالجمله امور متعلقه به حرب در دژ و
 با و جایگزین و نمایان آن یکاگی طبعی می دارد و بعضی آنها یکاگی
 چهل پنس از مجاست نسوان و مختار و اسنان آنها از
 اهل جبن و ضعف قلب و از ادطاع آنها در دژی و لباس
 مبتکر میک و و هر صناعتی که از دژ و اهل حرب و اسبیه باشد
 با دژ و توجا و اربکمال میرساند و هر صناعتی که یکسو از این امر باشد
 هر چند در تحصیل آن شقت نامی بلیغ بکار بر دوز و این که استقراری
 نمی گیرد و دل از اذن انجامی می پذیرد و و اما وسیله آلات حرب او را
 پرست نیاید و اسناد شفیق او را تعلیم و این حرب نه نماید و

و به شهادت که اتحاد است و مداد و قلمت حاضر نشود و دل شک و مشتت ابدال
 زبانی خود را به الصید هیچ نیاید به کند دارد و همس که این امید را در امید
 به شستن با و پر کند که حال از خود در عست و غموم و غموم از میر اندر روت
 پس این قسم شیخی جقیقت شجاعت و خرافات و مسموم و مسموم
 و احتیاج نسبی به دست آلات حرب و غیر هم استند و در وجود معیار که معیار است
 محس برای تحصیل قوالب شجاعت است و پس ما ذائل باید کرد
 که در وقت نسبی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او تعظیم یا تقلید
 کسی حادث نخواهد شد بلکه حدت آن هم از قلیل حدت امور اضطرار دارد
 است چه در دل خود و حوش شجاعتی که میدهد و نقصانی آن محس
 قوالب آن محس و در تحصیل قوالب آن محس و ادلت آلات و محالست
 مانند و محس و معاد که محس ناچار و اضطرار و در وقت آلات
 از محس مانند و استقامتی معاد که خواهد نمود و بعد از حصول این امور
 بلکه قلیه ادریسه آب و مانع ظهور خواهد فرمود که کسی از اقرا
 و اسنال آن در امر محاربت و ساریت طریقته مانند و مساندات و بخواه
 به بود و بعضی دیگر به مقامی نوح جلیت و طهارت است و از او

غفلت و اشتباهات معظوظتی شوند پس اگر ایشان را امری مشفق
 بدست آید بقدر وقت تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از
 بهر متاعه بحرب تعلیم خود خواهد یافت و گمان استاد بطریق انگار
 فردی جلوه گر خواهد شد و شخص دیگر که نتواند قدرت و محنت جلالت
 ورزید و قدرت واقع شده که هر از امتداد نفس با انواع تربیت و مادیات
 تعلیم خربست خواهد نمود و هرگز کافی قابل مبارزت و لایق محاربت
 نخواهد شد و از تمام شاهانه غیر از بیت بهر راهی و حست افرامه با
 برانه تنم و اندید آفتاب به یاد خود خواهد گرفت و هم چنین افراد
 انسانی به نسبت فیض و ثبات و نورانی که ستمی بشرع رحمانی
 است و حقیقتش بر همه اینست افراد انسان باعتبار نوع خود و عموم
 بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل رضای آن جو از مطلق و اجتناب
 از عقاید و افعال و اخلاق مغیره معاش و معاد و برانامش نظام مصالح
 آورده میر منزل و مذنبه پیش نیست و در طبقات ثلثه واقع اند
 پس کسانی که در طبقه اولی واقع شده اند گمان اجمالی جنلی
 ایشان را با بیان حقیقی بقسمی سازیم و چون آن گمان اجمالی

بجلی سبب اتباع نمی وقت بشرایع تفصیله شرح می گردد
 و آن منی قلبی و قلب ملت می گیر و پس این ملت حقیه اشش و جواب
 صیافید بر چراغ جلی او که محض برینست و نهایت السیه و در ازل
 الا ال از و ختم شد و بود و محط می گردد و نور بسطد و در الهربک
 خود می سازد و آب و نالی است عجیب و غریب می باشد
 پس پس تراکم نور جلی و نور خرمی آن ملت حقیه که از باطن آن
 صاحب کمال و دالار و نوق یافته است و نیشل کوکب درخشان
 پدیر و عبرتت اختر ستارگان و یک و یک است و اجزا
 می سازد و از نهاد شمس و اوان قیانی که لایب و صیبا خان بخود احوال
 و مقامات مذامی *هُوسِلَانَا وَ اَحَقُّ سِکِّ نَا حَرِزِی مِی نَد*
 این قسم ارباب کمالی را از این شرح حدیثین می گوید و این
 و کاد و قیانت و ارباب خد مت و کیاست که ملک است و این
 صفای قریحه برین ترانکه گام و خلاصه این مقام در سید و پادشاه
 پوشیده و نخواهد ماند که طبع من و ج و مقلد انبیای باشد
 و من و ج و محقق و در شرایع پس اگر حدیثی از کی القاب است

و ضاد که است حضرت جی در افعال و احوال مخصوصه و صحت
و اطلاق و در عقاید خاصه و محو و نیست و در مویست در اخلاق و ایمانیت
و تخصیص و صلاح و فساد نظام و احزاب الحفظ و در وقایع و معاملات جزئی
بهره جلیلی خود و دریافت می نماید و سبب شناخت و سبب خود
می داند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی جی است
یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه جی است یا باطل و فلان علم مخصوص
مجموعه است یا نه موم و فلان منامه خاصه که فیما بین اهل منزل
یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم
مروج یافته موافق نظام اتم است یا مخالف آن پس احکام
این امور مذکوره او را بدو و به تعاون می شود یکی شناخت قیاس
خود و خصوصاً دیگر سبب اندراج او در کلیات شرع عموم
و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی
و اگر ذکی العقل است پس نور جلیلی او به سوی کلیات
حقه منعقد و در خطیره الهیه پس که برای تربیت نوع انسان
عموماً متعین گردیده و او را در انبوهی می فرماید و آن کلیات است

و به نوسن اوعالی برآله بود و الا عصاره محفوظی ماند و استلزام جزئی است
 ازان کلیات می تواند کرد پس علوم کلیه بشهره اید و اید و اید
 میرسد به ساحت نوبه جلی و وساطت انبیا علیهم الصلوٰه
 و السلام مثلا بشهادت قلب خود می دانند که هر فعلی که چنین
 چنان باشد و نیز نسبت بر فلان چیز و شیر فلان نمره پس آن فیه
 مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق باشد
 حاکی از فلان صفات است یا نه ای که یاد ال بر فلان قایم و اندک
 طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است و در
 تیرست نوع انسان میباشد یا بعد از خلق می دارد و در عقیده
 که متعلق به فلان حقایق است یا نه فلان اسباب و صفات یا به فلان
 حقایق یا مأخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا بعد
 تیرست نوع انسان میباشد و معاد ابریکردنی آید و تعلیم و تعلم آن
 قصور می نماید و در خلقی و ملک که منتج فلان ساج باشد و در تحصیل آن
 بفلانی فلان امور حاجت افتد محمود است و الا لزوم و هر معلومی
 پس می دانستی که بنحیر فلان فلان معلوم شود پس مقبول و

به او این نظام اتم است و الا واجب البر و فو محال است نظام نفس
 در کلیات شریعت و حکم احکام است و او انکار و انبیاء می توان
 گفت و هم است و انبیاء هم و دیگر طریق احد آن هم شریعت است
 از شریعت و حق که این را در عرف شرع به عقیده فی البر و حق تیسری قرار بد
 و بعضی اهل کمال آنرا ابوحی باطنی می نامند بعضی قرق و در مابین
 این کرام و انبیاء می نظام علیهم الصلوٰه و السلام با قاضی سلطان
 و است با ح حکم و شریعت اهل الامم است و پس و نسبت
 ایشان با انبیاء مثل نسبت اخوان صفا و باخوان که با نسبت
 انبیاء که با ربانی خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقه
 نبوت است و من وجه علاقه اخوت و ایشان احدی الانبیا
 بخلافه الانبیاء می باشند که تحت ظاهری نصیبه ایشان نه شود و گو
 که جمله اهل ملت و با نسبت ایشان را مستقام ندانند و همین معنی را
 با نامت و وصایت قیمری کنند و علم ایشان را که بعینه علم انبیاء است
 لیکن بوحی ظاهری متعلق نشود به حکمت می نامند و خدایتی و ولایتی مخصوصه
 دیگر در باره انبیاء مصر و ف شده و ایشان را بسبب همان عنایت

مُخَصَّصَةً لِّأَسْمَائِنِ إِذْ أَسْأَلْنَاهُ حَاصِلَ كَرِيمَةٍ أَنْ يَرْفَعَهُ اللَّهُ بِصُطْفَى مِنْ
 الْمَلَائِكَةِ رَسُولًا وَمِنَ النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا
 وَإِبْرَاهِيمَ وَآلَ إِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَصَلَّا عَلَيْنَا عَلَى
 الْعَالَمِينَ وَمِنَ آيَاتِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَخْصَاءِهِمْ وَ
 اخْتِيَابِهِمْ وَهَلْ يَتَأَنَّمُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَذِكْرُ
 عِبَادِنَا إِبْرَاهِيمَ وَآلِهِ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ
 إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ مِنْ دُونِ
 لِمَنِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ بَيَانِ هَمِينَ سَامِلَةِ اسْتِ وَ

بشبه همین اجساد و اطفال رضای حق در رضای ایشان مندرج

شده و ارباب حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط

ایشان ملازمی و تلاقی پیدا کرده و توفیق اذن عنایت و

ولایت و پرتو اذن عظمت و عزت نصیب این کسای ربانین

و در آن انبیا و مرسلین بهم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت

قبهر می نمایند و این صد یقیق مرموز به کای عقل را که از لوازم

آن عظمت و دجاست است جناب سید الکما و سید العلماء

اعنی الشیخ ولی الله بقریب الوجود و تعبیری فرماید و نیزه
 باید دانست که قرب الوجود و دوی محض و جبلی بحسب است
 که کسب و اکتساب و حدوث و تقدیر در این راه نیست
 آری ظهور آثار آن نور جلی نزدیک مصادفت موجد است
 و اسباب آن تدویمات تحقق میکرد و چنانکه انبساط
 انسان محض خلقی است لیکن بآلامیت از او از خالصیات
 که فوت یافته است و بد و فطرت ستور الاثر می باشد
 چنانچه میان طفل صغیر و بزرگ هیچ فرق معلوم نمیشود بلکه طفل صغیر
 و بزرگ را در آن بسیار ضعف از بیمه می باشد و بعد از مرده
 و بزرگ اثر آن امر ستور بسبب مراد است علوم در این اوقات
 ظهور می فرماید و از بسکه در حد کلام مذکور شد که همان عنایت
 ایزدی که در ازل الازالی و در باره صاحب این کمال مبدی
 شده و هر وقتی از اوقات و هر مرتبه از مراتب او را باطنی حدید و تربیتی
 تازه بر اثر افعال مرضیه و عقائد حقه و اخلاق محمود و معاملات در رسوم صالحه
 ستن ستن می آرد و از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه

و معاملات در رسوم ثابت و فواید و زیاده‌های و تنهات که با کمال
 معنوی داد و پس لابد و ابر محافظتی مثل محافظت اینها که بهر
 جهت است تا نمی‌کنند و تصور برش آنکه چنان که بعضی اشخاص
 و او در بعضی عوارض قبیله مثل عشق صاحب جمال یا عاشقانه و سر و گمان
 یا ادایه تحصیل جاه و مال است عراقی و آنما کی ذیبت می‌دهد که به سبب
 آن استغراق فتور و خللی در قوای بهینه او راه می‌یابد و نسبت به
 همین فتور و سوس قنایح عرفیه و شریحه انسانی از صمیم قلوب ایشان
 صریحی و ذوق و عزیمتی بر ملا بست این امور در دل ایشان منعقد
 می‌گردد و بعضی اشخاص دیگر که در گاهی عقل و نزاکت قطع
 طهارت جبات منظور اند و تربیت آبابی متفقین و اساتذ و معلمین
 و در حق ایشان معذرت مانده پس اجتناب ایشان از
 قنایح مذکوره بنا بر ذکاوت عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود و تذری
 بر نسبت این قنایح از صمیم عقل ایشان زدودن خواهد بود و مثل
 تقدیر صاحب طهارت جبات را بنام و الالات را اگر اجابت از
 ایشان در طریق خلل و نسیان در غیبت و میانان بدست قنایح مذکوره

واقع خواهد شد بنظر آن مربی مستحق هزار حیل و آذ
 یست آن انجاس و ثبوت آن الواث باز خواهد داشت
 همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلائی حشوق بقدر کمال
 و استغراق در مشاهد حضرت ذوالجلال و انوار در
 مقام فنا و بقا و مدارات و اختلاف حقائق اشیا بنمای
 از ادوات ساخته و انطواء عراجم مختلفه فارمی شوند و بسبب
 تمیز نمای اراده و انطواء عریضت از افعال نامرضیه و عقاید
 باطنیه و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ
 نضیب از باب قرب النوافل است و بعضی اهل کمال
 بسبب نور جلی و عنایت ازلی مستحسن را از استیج تمیز
 کرده خود را از قباحت مذکوره منزه و منزه میدارند و اگر احوال از
 ایشان بچنان امور مذکوره و کونی و میلانی واقع می شود عنایت
 از لایزال غریبت ایشان را گرفته و معاملات غیبه و نتائج
 غیبه از ثبوت آن الواث باز نمیدارند و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِمْ
 بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاهِیْ بِرَّهْمَانِ رَبِّكَ لَكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ

وَالْفَتَاوَاءُ مِنْ صِبَا دُنَا الْمُتَصَلِّينَ حکایت همین معالیه است

و این حفظ نصیه انبیا و حکماست و همین را عصمت می نامند

که اثبات وحی باطن و حکمت و وجاهت و عصمت مرغبر انبیا

مخالفت سنت و از حدس اختراع بدعت است چه بسیار

ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوٰه و السلام

در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر فله اهل حدیث

پوشیده نیست و اگر خوفت مالان بسبب زغول کلام می شد

پاره از این احادیث درین مقام ذکر کرده پی آمد دندان که ادبها

این کمال از عالم مستطیع شد و اند و قریب الوجود و از دوی زمین

منظس گردیده بلکه مادام که ابا بن خویش خرام نورد و ظلام

در تنک و پوی است عرصه دوح و جولان کاه شهسواد ان میادین

حال و مقام است آدمی طریق حصول علم قطعی بکمال صاحب

کمال که منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد انقراض زمان نبوت

مستطیع گردیده چنانکه حصول علم قطعی بحکمی از احکام شرعی در مسائل

مخبر منصوصه بعد انقراض آن زمان بر کتب نشان منصوصه

چنانکه امر استنباط مستبرطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و شیخ
 تابعین آن قدر جلوه گر شده که عشر عشر آن در زمانه صحابه بود و قوع
 پیاده بود و از لوازم این مقام عبرت حی است بر صاحب
 این کمال تفصیلت آنکه چون آن عنایت از لیه و در و فطرت با
 استحقاق و اکتساب و بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال
 را از زیره مقبولان قرار داده و در جمیع احیان و اوقات نیز
 بواسطه و آلات تکفیل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیاناً
 بمقتضای لوازم تربیت انبیائی بسوی ماسوای حی از حصیم قاصد
 آن مقبول مهربانی زند و در توبه دل بان چرخ علاقه بهم می رساند یا چیزی
 نه از اموریکه بسبب مصادفت آن امر همان نور جلی او ظهور
 کرده و واسطه تربیت می انگار و همان عنایت از لیه آن علاقه را
 بنوعی از انواع تدبیر است بر هم می زند و آن خیال را از هم می پاشد
 و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صالحی بنی آدم
 است که إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ أَنْيْ أَحِبَّ
 فَلَا نَافَحَ بِهِ فَيَسْبِقُهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يَنَادِي فِي السَّمَاءِ إِلَيَّ أَنْ قَالَ

جَتِي يَوْضَعُ لَهُ الْقَوْلُ فِي الْأَرْضِ اِشَارَةٌ بِأَيْنٍ مُعْنَى وَحَقِيقَةٍ
 اَيْنِ قَوْلِ اَيْتِ اِنْعَاسٍ وَجَاهِتِ اَيْنِ صَاحِبِ كَمَالِ اِسْتِ
 اَيْنِ قُلُوبِ صَافِيَةٍ سَلِيمَةٍ ۞ تَقْوِيلِ اَيْنِ اَحْمَالِ اَمَكَةٍ چنانکه چو ارج و
 اعضاءِ انسان اینه دارد قلوب ايشان است چو هر عارضی که بر
 قلوب عاری می شود مثل محبت و غضب و فرحت هر اینه را
 آن عارض بر حوارج و اعضاءِ ظاهره و بیداری کرد و هم چنین
 قلوب صلیحی نسی آدم که از زنگ غفلت و التفات الی ماسومی لبر
 صافی باشد نسبت خلیفه القدر س حکم اینه میدارد مثلا
 چیزی که در قعر آن در خلیفه القدر من مقدّر شده البته اکثر صلیحا آرا
 قبل از وقوع در مقام باد در معامده می بینند و لا اقل در غیبی بسوی وقوع
 آن باهستی و جمع اسباب آن و در نمود می یابند پس چرا
 ااین صاحب کمال نزد یک متعم خود و حاجتی یافته و قدم صمد
 در خلیفه القدر س حکم کرده و بمقتضی صدق و در فوق اعلی مدینه
 آورده البته انعکاس آن و جاهت و قلوب صلیحی نسی آدم می شود
 پس هر که از صلیحا و داری میزند یا از و مجالبت می نماید یا در حال و کمال

با مصالح می شود البته این دل اورداد و سبب میدهد ادو و غنوم و اخبار
 ادر با از محسیم قلب ستم می انگار و بلکه بر اوضاع و اطوار او شبیه
 و فرزند می شود که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یانته می شود که
 بسیاری او کسی از اهل صلاح ادنی الثانی نمی نمایند آنی که مقصود از این کلام
 محبت بر تمام اعضا و اجزای این مقام است چه در حیات شریف دارد شده
 که اَللّٰهُمَّ شَهِدْ اَنَّ لِلّٰهِ عَلَى الْاَرْضِ و پر ظاهر است که اهل
 شهادت در باب عقل و کیمایت و اصحاب مروست و بعد الت
 اندر در باب غفات و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه
 اگر نیک نابل کسی در یابی که محبت امثال این کرام حق و شعاع
 ایمان محب و علامت تقوای او است اِنَّكَ لَكَا و مَنْ يَّعْلَمُ
 شَعَائِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و بعضی استباه ابن عظام
 امارت تفاق مبغض و نشان شقاوت او است که لَا يَجِبُ
 اَلَا مَوْءِنٌ تَقِيٍّ وَلَا يَبْقُضُهُ اِلَّا مَخَافَتُ شَقِيٍّ اشعار می ماین معنی
 رفقه انا و الله و اعلی و ارفع این مقام مقام نیابت عن الله است
 در غیر تقدیدات شرحیه و در اقامت اشباح و مغان حکم مقام

حقائق آن و ذوقین ادگان و آداب و شریوط و مقدمات تربیت نوع
 انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب شریف است
 از انبیا و مرسلین و جمیع ایشان تالی از آن مقام نیست. بعضی عظام
 از اسامع انبیای کرام می شود که ایشان را در عرست قوم مفهمین
 می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ادبایست
 تعلیم و مقدماتی اصحاب نفیس اعنی الشیخ ولی الله قدس سره
 مقام قرب الفرائض تعبیری فرماید * فاده * داعی و ارفع ازین مقام
 مقام نبات ص الله است و ابقا طیفانین و از الاله در جاهلین
 و انهم تحت یر معاندین و جاعلین به مجر و دلیل و برهان جامع السبب
 و السنان که توحید و برکت نمود ایشان منعمون قل لیل الله الخ
 البالیة متحقق می گردد و این مقام بالذات مقام انبیای
 الاله است و بعضی از کبار به تعبیر آن الوالایدی و الالبصار
 بطن ازین مقام و پرتوه ازین افتخار بهره ورمی شوند که ایشان
 را در عرست قوم حجج الله می خوانند و این مقام را در اصطلاح
 حضرت ایشان قرب ماکوت می نامند * فاده * داعی و ارفع

ازین مقام مقام زیاستادوار و الطوار است بیانش آنکه
چنانکه در بعضی خزوبی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت
رحمان در ابرهاش جوهری از حوه و افعی شود و عنایت بزدانی که
بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است و در میان کسوت ظهور
می فرماید و هر صاحب کمالی که در مقام نیابت حق است و تربیت
نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی پلای
می نماید و چون آن وجه بکمال خود می رسد لطفی خداید و عنایتی تازه
از دریای رحمت از لایحه بر میزند و وی دیگر از وجه تربیت
نیابت بر روی کار می آرد و در اجرای همان وجه توفیق
گناه نبی آدم و امتو جه می بخشد که در آیه کریمه **يَا أَيُّهَا
أَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ
الشَّجَرَةَ فَإِنَّكَ مِنْهَا تَكُونَانِ** **مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَنْزِلُ فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَارُهُ
أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْلَمُونَ** بیان همین سر واقع شده مثلاً از زمان
حضرت آدم صلی الله علیه و آله و السلام تا زمان حضرت
ازدیس فیض دانی و هدایت افراد انسانی بسوی طرق
انسان عیش و زندگی نیش ز راه حق و قلاجست و طین و عین

و هر طرح سایر اطعمه را آنجا که بپاوس و بنامی مسکن منقول می‌رود
 چون این نیست کمال خود دست به از زمان حضرت اود بیس تعلیم
 است و بقیه و علوم همیشه مثل حیاست و کلمات و عدد متعارف
 حیاست و اشغال آن از مصالح البقیه و مثل البقیه و حواصی احکام
 سفلیه و احکام علویه که خلاصه کتب و بجوم است و روی کار آمد
 از آن زمان ذی القربین اول مائیس مائیس سلطنت و ریاست
 و تقسیم توابع حکومت و عدالت و جمع حکم و حنود و در نمود
 همچنین و در تریب نوع انسانی و در امر معاد ایشان هم اود و
 و اطوار مندرج می‌شود و ادب این کمالات که در او در
 از او در کمالات خود می‌رسند جلوی که مناسب و در
 ایشانست و در قلوب ایشان می‌ریزد و ایشان را در
 نگینان عالم علوم است که ام می‌فرماید و از آن تریب چون
 کمال خودی و سب اساس تریبی دیگر می‌نهند و بیادیه است
 و در دستکم می‌سازند و در او و او می‌آید و از این است
 دوره و نه بود و بعد از آن دوره و این کلام و در دوره از آن

دوره صوفیه ظهور فرمود. و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد
 نه برای حقیقت چون یکست دوره با ختام می رسد و ابتدای دوره
 دیگر می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الهی یقین رحمان
 در این جزوی از زمان متحقق باشد بوجو در کت آمد و او به ایت
 دوره سابقه دایه نهایت اکمال می رسد و او به اتر حمان خود
 ساخته و کسان خود قرار داده از زبان بر کت نشان او دعوت
 افراد انسان بسوی الطاف جدید حضرت رحمان می فرمایند و با
 او امانیت این دوره از ان می گذرد و این مقام بالذات مقام
 حضرت جاتم النبوت و فاتح الالایه است علیه الصلوٰه و السلام و
 به تمییز ایشان نموده ازین مقام به بعضی کرام از انباغ اومی بخشند
 که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب می سازند یعنی بوجو و آن
 شخص نهایت مال دوره سابقه و به ایت کمال دوره لاجیه متحقق
 می گردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان مقام فردانیت
 ملقب می سازند و به اهل کمال که در آن دوره متحقق می شوند در
 حقیقت منبع آن امام دوره اند اگر چه ایشان آن امام را ادعا می نمایند

و بعضی اتباع ایشان را آنست که ایشان قصد تقلید آدمی کنند با
 سلسله تربیت ایشان بادی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست
 که در حدیث همان نشان الهی که در این دوره ظهور فرموده بجان و
 قول می گویند و همه علوم نسبت به آن نشان که اولاد و اولاد
 همان امام و پیغمبر بود و مذکور شد و قلب این بزرگواران از محراب حقیقت
 و برده لایسب پیریزد و چنانکه غرض اشاعت این علوم اولاد آنست
 آن امام نیز زنده و هم چنین همان غرض ثانی از قلب این بزرگواران
 سر نیز میرسد و فایده اهل از جمله این مقامات ثانی بالذات مستقیم اند
 است و غیر ایشان را غیر علی از این کمالات و سموات آدمین مقامات
 استانی نیاید و یکجا ایشان این اکبر که به الشیخ این مفاد را فرموده است
 که است اخبروا عن سیر اعظم غار الوقع و کم یأب انه واهبه او و میباید
 این مقامات ثانی بر اشائی اجمالی که گفته تفصیل آن را بر مقام
 دیگر خواهد کرده شد و نیز گفته این مقامات بلکه تحقیق سایر کمالات بدون
 حصول آن مآثر و حصول ثبات مفاد صورت نه شد و پس بعد و جهه
 و درین آن اسرار مذکور شده است و حاصل و تلوین لا طایل می نماید

فرد و در نیاید چال پخته هیچ خام * نفس سخن کوتاه باید و السلام *
 آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی سمر غرات مس عجیبه و مستج
 تسبیح بس غریبه است که تخمین عنایت پر دانی و اجنای
 رحمانی است و عنایت حضرت حق و اجنای خود و مطلق را حدی
 و پایانی نه * فرد و داغ غلامیت کرد پای خیر و باند * صد روایت شود
 بنده که سلطان خرید * فائده ۲ * بدانی که در میان راه ولایت و راه نبوت
 تباین است چنانکه سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت
 قایل نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگرند یا ارباب
 حب حقی غافل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل
 از حالات عشقیه باشند چنانکه کلامی که کتاب فتوح الغیب که منسوب
 به شیوای اولیاد قدوه ارباب فنای بقا ذی الناصب و القاهر اعنی الشیخ
 محمد القادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فنای اراده که
 خلاصه حب ایمانی است مشحون است * و حکایات شیخ
 و ثانی و ثانی و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیاء و المرسلین
 خایه افضل الصلوة و التسلیم در زمانه وقت و حی می گشت

شنیده باشی که مقامات مجرب و پیازی و اسنعمای و نازی هر
 دنیا این که شده و شک افزای قصص لیلی و مجنون است *
 بلکه تخم حب ایمانی و بودی ادا و معاد و حاد وانی از اداگان
 ایمان و شرط اسلام است * پس حب ایمانی را در منابر است
 شاکام و در سلوک عرائی مقوله باید فهمید و حب عشقی را به سر
 بادیه از بسطرق یا مخری از سنازل این راه قرار باید داد پس
 حب ایمانی پیوید جان سالک طریق رحمانی است * و حب
 عشقی از قبیل حالات و دوات آدمی و در بعضی ضروس بنابر
 مناسبت جایزه حب عشقی تا بفرقی می بخشد و در راه و لایه
 گشای گشای می رود و حب ایمانی در صورت حب عشقی
 ظهور می نماید و در بعضی بقوس حب ایمانی بعد از فرد نشستن
 بهمان عشق سراف و محو صفت بود و خود می گد و سوس می مقامات
 ظریف نوت راه می دهد و القیه حب ایمانی را مثل اساس
 سالی سلوک که یک مثل حشمت و چوب و کل و سبک که ماده
 عودت است باید فهمید و حب عشقی و ثمرات او را مثل

۲۱ بانوان خوش دین و خوش دلکس که مربع المروال و مستبر الاعاود
 بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد بنا و عید اند
 بکمال انبیا علیهم الصلوات و التسلیات برای استقامت بنیان
 هایت و تشدید فقر تربیت انسان محمودانبعوث اند لابد
 بسوی همین حب و ثمرات او و غوث شود و در طریق تحصیل
 این را مضبوط و مبین ساختند و بر اینصاح طرق حب ایمانی
 اکتفا فرمودند و بیان حب عشقی و اینصاح ثمرات او و تعیین
 طرق تحصیل او التفات است بر نمودن ذکر باشد اوقات دقیقه و لطیفه
 و چون ادبیای گیاره از اصحاب طرق که ایمانست و بر حق
 باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد و تواتر اصلاح قلب که خلاصه
 دین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از
 سوارات دبیر دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت مضبوط
 یافتند چنانکه هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت ثمان ایشان
 بود البته اقتیاد حضرت حق و امثال او امر و مطلق و شرع بشرع نوی
 دین بدین مصطفوی را بر ذمه خود قرض میدانست و حسن شکر منعم

و حب اور اوقیح گفران منیم و مشاقت اور اذ ابدید بیات می شمرد
 بنابر علم حب ایمانی و لوازم اور امزوغ عه و اسیه و در

اذن انباع و در مسلم الشریعت نه باشد روی بهت روی
 تحصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و غیظ طرق
 تحصیل او آورده و درین امر معنی یانچ رگا و برده و تقی غنیم

یم غنیمتی از اهل اسلام و ساینده و مابین سبب و حادثی
 خطیمه و حرمت فحیمه و در یادگار سال العالمین با فتمه شکو الله
 مسامحیم و رفع در حاتم بی اعلی علیین پس بعد بی از
 انقراض زمان ایشان چاه از اغیار از مراد و سفا و خود آمدند

و تحلف من بعد هم حلف اصاموا الصلوة و اتبعوا الشهوات
 بر حال بد مال ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی
 دایر باد داده در تحصیل حب عشقی و ثمرات او اندامد حالانکه

ابن محض خیال باطل و غلب محال است چه آرین ثم جاهد
 خیرست تا نور و ثبت العرش ثم انقض مثلیمت مشهور که
 نماز است بلند بر شایخ ابو سعید انوار الحیر از حال امثال این گروه

بد مال جرسید به جایگاه می فرماید بیست و نه مقامید و دوازده مقلد بیستی
 بد نام کند و خود را امر و اثر را و این مقلد را بسوی زمین مستقیم
 بنشان و اصلاح اندر تربیت باید کرد مثلا عنایت بر دانی و قبض و حسان
 که بسوی افراد انسانی در اثر ال ادال مبدول بود و در بعضی اوقات
 و چنین اقتضا فرمود که پادشاه از حقایق و احکام و معاملات
 به میان مانت که در پدایت افراد انسان و در بجات ایشان از
 مفسدات متعاش نمود و در مظاهر ایشان اوقات بر فرخ و
 حشر و غل و غمی و تأثیر بی عظیم است بر بیان عربی معجزات
 تعلیم کرده شود و شرح آن بیان به این نشان اقصی العرب
 و اعجم منقطع کرده اند پس بجات و تعالیات مانت و انوار الله علیه
 و آن کلام معجز عربی را شرح و بسط او بسوی همه خصایص
 فرمود پس تکمیل باین قبض قدسی که از تعجب القیام بر دل
 فرمود و در دو جز میباید شد یکی آنکه امور یک در اصلاح معاش و معاد
 تأثیر می دارد و در بجات و فرخ و بجات و غل می نماید تعلیم همان
 امور را قبله بیست خود کرده بکنانت و استانت شود

شود و در اوقات بقائه مذکور و مسائل احکام ماثوره و انکسایت
 اخلاق محمود و افات معاملات و سیاست
 مقصود و بهیچ نباید و چه وحد در اتمام این امور پیش
 از پیش دیگر برود و بهیچ وجه مقصود شایع است از کتاب
 دینت و امن است مبانی برپایت و اساس سعادت
 و شایع صلوات الله علیه و این را باید در این توضیح بیان تفصیل فرمود
 و مبادی و طریق تحصیل ابرار اكمال اعتبار مضبوط ساخت و چه دیگر
 آیه اطلاع بر وجه بلاغت کلام قدسی و چه دلائل حقائقه و بر حکم
 احکام منصوصه و در طریق تولد اخلاق محمود و منافع معاملات و سیاست
 ماثوره و یا پیش نظر خود ساخته و قبله عزیمت خود قرار داد و در
 کتاب دینت خویش نماید و خویش مان و چه بالذات مقصود شایع
 نیست و ابتدا تصریح مان نموده و مبادی تحصیل و طریق کمال
 او را بیان نموده و مثلا تفصیل فنون عریضه از قواعد صرف و نحو و معانی
 و بدیع و تالیفات مبانی است لال از مسائل منطوق و فلسفه اولی
 و مناظر و دشمنی قوانین اجتهاد از مباحث اقبیه و تعیین علل و

بسیار تر جمع و فوائد بدل و تشریح قوانین باطنیه که عامل
 اشتاق و ملکت است و متقیح اصول حکمت عمیه از سیاست
 ستریه و در بیان اصلا از شارع ما و نیست بلکه آنچه از آجیناب منقول
 است همین کتاب و سنت است و بس و دعوت آجیناب به حجت
 برهان و سیر و سنن به همین برده و پیروده و در اشاعت همین
 بهر و حریر و قد و تحمل مشتاق و مقامات تکالیف نموده آری آن علوم
 و قیقه نازک به نسبت بعضی از زبان بعد تحصیل علم کتاب و
 سنت حکیم اکسیر اعظم وارد و که تقویس ایشان به استنباط
 امانت و بقیام در اشیاء فی سبیل می بخشد و اینچون این کتاب و
 سنت بیانیات توأثر و نهایت شهرت انجانیبه و هر عام و خاص بقیده
 نصیب شود از ان فائز گردد و تسلیم آن هر دو در یک تسلیم اولیات
 در قلوب جمیع اهل اسلام است و دریافت پس آن علوم و قیقه
 بعضی اسانده فنون حریه و ائمه اجتهاد و دانشمند ان کلام و ابواب
 ترزیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این اکابر
 به سبب همین سعی در زمره علماء امتی کاتبیه یعنی اسرار ائمه

بمقتضی صدق یافتن و استماع ایشان در تطویل این مباحث مناسبی
 نیله بکار برده تا اینکه علوم دقیقه طویل الاذیال بوجود آمده و
 بعد از فراغ زمان برکتستان این بزرگواران قومی از مفاد این
 قیامی که ترجمه و جاهت و طاعت ریاست محمول بود و در هر رومی
 بخیر آمدند پس همی قیل و قال و میگایر و حدیث الی ما فضل و کمال
 پس شده و کتاب دست را پس پست خود دادند اخیه همه هم
 خود را در تحصیل اشغال این اموری حاصله بر ما دادند و در افتخار و
 عزت ازل پیچیدند و عزت حضرت و ماست ازین حمان قانی حاصل نگرفتند
 و آخر عمر خیریت و خیران و در کور یک خود نمونی نیافتند * قبل من
 تَسْبِطُكُمْ بِأَلَا حَسْرَتٍ أَعْمَالُ الَّذِينَ صَلَّى سَعِيدٌ مِّنْ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَعَا عَزَّ نَا اللَّهُ وَجَمِيعِ
 الْمُسْلِمِينَ مِّنْ حَالِ أَوْلَئِكَ الْجَاهِلِينَ * باب و دم در بیان
 حساب از بدعات و طرق ادای طاعات و کلی از دوا و اعلی و علی
 بعضا بل * و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه
 است * مقدمه * و آن مشتمل بر یک افاده است * افاده اول *

از کار و اشنال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط
 و منحصر کرده تحریر فرموده اند بسامی باشد که سالکان را همان امور پیش
 می آیند و به اهلان از کار و اشنال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند
 قما آن عنایات و برکات که در باره اولیای عظام از یاد گاه
 ایزدی بی ذربی می رسیده شد اذان به شام آن مانع رسید و آن
 آثار اصلا سترسج نمی گردد و هر چند معاد است همه اهل کمال در
 ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق بالارض و
 السبوات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش می باید
 و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و شقیق امری که مانع از آن گردیده
 ضروریست تا ندیم از آن نماید و بر مطلوب حقیقی کاسیالجب شود
 و موانع ظهور آن آثار عبادات و در اکثر ناس ملامت است سعادت
 و ملوث بر ذائل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا با ای عباد است شرعی
 بوضع که مقصود شارع است و راه یافتن مخلاصت عباد است در
 اعمال شرعی ایشان است لهذا این باب در چهار فصل تقسیم
 گردن ضروریست **فصل اول** در بیان احتساب از بدعات * و

آن مشتمل بر حدیث آیت باینست ۴۱ آیت اولی در ذکر مد ساجده

بسیب اسلاطین من باشد که پس صومی مسکاور تشبهین و صوفیه

کما قدس الله اسرارهم و در خواص اهل اسلام انباشت و انچه در آن

مشتمل بر دو نهید و تنش داده است علامه الله گفت و شهود

که از فراوانت اعمال و اشغال ملوک پیش می آید مشرک در میان

کافر و مومن از مندرج و مندرج خست می باشد لیکن ایمان مومن

و عزم اتناح نسبت باعث مقبولیت اوست و کفر کافر

الحاد و بدعت مندرج بود و داد پس صرف آن گفته

موشود در اکمالیکه مطلوب از انسان است و استنخای

محسن است آدمی و روحی مومن پیرکار آمدنی است که ذمیه و

طرته کمال مطلوب است پس انسان کامل مد و عزمی شود اول

بمعرفت الهی و مراد از معرفت الهی معرفت بر این معرفت

مثل است که هر کس و نا کس مان آگاه است من الله رزق

نماست و در تمام اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام

از حیات و علم او بزرگتر از علم همه علماء است و علی بن القیاس

چرا این قدر معرفت است اگر موجب کمال فی شد آدمی ناقص حکم
 بمقامی که هست هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد
 معرفت حقیقت ذات و صفات اوست که مدد که انسان
 به الکی محیط آن کرد و ذکر این معنی غیر ممکن است اگر مثلاً صفت
 در ذات است او کما بینشی بر کسی از بشر مکتف شدن گیرد
 بنیادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیداند که در هر جای آنکه بانهایش
 رسیده اگر این معرفت مقصود و در کمال انسانی می شود
 و جزو اینست این کامل متمتع می گردد پس میرا و معرفتی است
 که خدا می تعلیم را منظور و مطلوب از خلقت انسان است
 و آن معلوم میشود از قرآن حدیث و بقرآن معرفت آدمی را
 صریح و اعتباری و در بارگاه الهی بهم میرسد و آنرا که آن معرفت
 بدون اجرت و اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت
 علمی است از معرفت یعنی توانست آن کامل بشیب این
 معرفت و اعتبار مثل حد مست کار نمی یافد و می شود که در نظر اقا و
 با و شاه معرفت و مقیم کشند و آثار معرفت و انبیا و بهم بود که دیده

مثلاً امانات پسر و قوی میشود و نامور تر نمایند آن بعضی رعایا و
لشکر یان و یا محتاجان و سالاران میکرد و دوقول و اور محمل اعتماد
و پایه راستی میرسید و سعادتش او در حق مردم مقبول می افتد
چون از س قبل عزت و اعتماد با معرفت ذات و صفات او
شخص جمع شود و ماست انسان که مل و باد خود اجتماع این
اوصاف کایس با هم تفادق دارد و در مراتب که احصای آن
ممکن نیست از ادبای مرتبه ولایت نامرته خاتم النبیین تفاوت
نماید فهمید و سلوک راه خدا می نماید و این طریق مستقر و
ساده که زینت اوست بلکه راهی بسیار است و بجهت آنها
این هم یکتا و است و نیز مقبول است این طریق مستقر و
منوط به سلبت احوال و افعال و احوال ضایع این طریق است
لذا هر کتاب و سینت و مهید از جمله حلال و اوجن باشد آن
صوتی شعاری که از مخالفت شرع پاک نمی کشد بلکه الترام
آن را طریق خود می دانند و این شیغال قبیح میبندد و شرک آید و تعالیم
و تعالیم می نمایند و کلام الحاد و مردم انشای بکند حسب افعال

و اقبال ایشان بایشان معامه کند هر که قابل قتل است
 و اگر با یکدیگر و هر که لائق تعزیر است و تنبیه او و تعزیر و تنبیه کند و اگر
 طایفه از اعیان ای احکام شریعه باشد پس از ایشان بشدت
 پتیرا برود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجه و مشافهه ایشان را
 از قبیاح انگارد و اگر اعیان گمان به اینست کسی از آنها در ملاقات
 چه و یا وی بخاطرش بگذرد و دیدار ملاقات کند اگر به اینست
 یا نیست از نعم الهی بشمارد و الا ترک نماید باز پتیرا مون او نکرد
 که اگر از از صحبت به اسم العجماء و دوحی طالب حد است جل
 شانه نیت تخت موعظت پیر صحبت این حرف است
 بیکه از مصاحبت ناخشن اجرا نکند * افاده * از جمله بد عایش
 ملاحد و صوتی شعاع که در دعاء ام اهل زمان انشا ریخته بکند
 بنیجر ض حال بعضی مقبولین هم کرده صد و رکعات بی
 او یانه در جناب حضرت ح و شعائر اوست پس طالب ح را
 باید که از استماع این کلمات اجرا کند و خود هرگز نکند
 اگر چه قابل آن مطلق النجیر باشد زیرا که شمره بی ادبی هرگز نیک

نیست از برای کسی سر رزده باشد قابل آسایش نیست و ظاهر
 در ادب و در زکوة و محاسن است و هر که است ادب و لائق صحبت
 نبوده و مثلاً شخصی که که در این امر موهوم و حریص و اطمینان یک حرف نهد و در
 او قنای از ادب و تقوی و اعتقاد و موجب فتح باب ادب است این
 مظهر از این لفظ تفسیر کرد و هر چند به عادت است لیکن تغییر محاسن است اگر
 بیگفت که بگویم هر داده و در زمره سنگان او و اصل مستم حوس
 می بود و همس طوطی تعمیر است صحیح مودمان کرده باشد و از این ادبی و در
 مادی و وجودی آمده از سنگان یک کثیر از سنگان مادی و مادی و مادی و مادی
 و از این مادی است کثیر از رحمت شدید العقاب و مریع و تقاض و از
 مردم در هر حرکت و سکون و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
 و عجیب و از شده مقایس صد و کلمات و ادب کرده و از ادب
 از آسمان بدعات و ملامت و وید که در خواص و خواص و خواص و خواص و خواص
 طریقت مشتبه کرده و دیده که کوی توحید و وجودی و الحادی است که
 بکمال اعتقاد و ملامت از این لفظ تفسیر کرد و هر چند به عادت است لیکن تغییر محاسن است اگر
 و کثیر از ملامت و ملامت و ملامت و ملامت و ملامت و ملامت و ملامت و ملامت

از منبر است آن احوال اوقات عزیز نمود و ابله لعل محض حضرت
 می نمایند و پیشوای مایه می محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بآن امر
 فرموده و هرگز لب بر بیان آن نماند و پس بار اذان
 پرسودا که امری کار آمدنی نامی بود بطور صوم و سادو بران آگاه
 می فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْجِعُوا إِلَىٰ الْمَوْتِينَ رَجْعًا وَلَا تَعْلَمُوا أَنَّكُمْ سَاءَ الْمَوْجِدِينَ﴾
 اوست پس سکوت اذان بهتر است که باز عرض بآن متعلق
 نیست و چون که بشتب رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی
 بودن آن مردم است شمار می کشد پس این قدر باید دانست
 که این گفتو قات عین حقیقتند اگر چه قیوم آنها ذات پاک
 اوست پس تمثیل او بصفت آن باید کرد که چنانکه صفات
 نه عین حقیقت و نه خبر آن بلکه قائم بوی است هم چنین
 مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه خبر آن بلکه مظاهر آن پس
 صفات اگر چه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن
 نیاز به اقتضای تکلیف است که با وجود استقفا و مظاهر مخلوقه
 که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود

اگر بر نظر محقق است که ملائکه وقت اقوال آن بزرگواران را
 در این خلافت مقصود ایشان جعل کرده و او را حضرت و قیاس
 نموده اند پس این قدر و این سخن بمقتایقه ندارد و اما اوقات خود را
 باین کلمات که حضرت گزین را قائم و محض است که موجب حرمان
 از کمال است مروی اینها است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
اَلَا تَعْلَمُوْنَ که از جمله بدعوات ملائکه است و شیعیان که در کلام اهل
 اسلام استنباط یافته قبل و قال و بحث و جدال در مسئله تقدیر
 است باید دانست که ایمان بالقدور و اعظم فقامد اسلام و ادب
 و اجابات شرعیه است و از آنکه مسئله تقدیر با بحث تکلیف
 هیچ گونه در باطنی نظر ندارد و از دینار علیه السلام از تحقیق این
 مسئله دقین و توضیح این بحث عمیق بنا کنده شد بدین شرح فرموده پس
 لابد بر همه و اهل اسلام همین واجب است که بر ایمان اجمالی
 آن اکتفا نمایند و در بحر خاندن علم الامواج که چنانست از تفصیل
 و متبع این مسئله است نه در آید لیکن از آنکه در بین جرقی
 از زبان سبب اجتناب از قصه سکارین تقدیر و سبب اجتناب

علامه که در این کتاب که شرح را معارض نقد بر همه
 و همه به قدر ممکن نموده و از ابطال شریع جدید و جرمی نماید لایحه حکم
 الضرورات تبیح المحظورات است. اشارتی اجمالی به بعضی تحقیق این
 مسأله ضرر در افتاد و بعد از مقصود در این کتاب آهنگام بیان
 ایمان اجمالی است و پس و تفصیل آن برای صیانت و مستین
 عاقلین از شیاطین متسللین از فتنه و مفسدین کرده شد. پس
 می گوئیم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات و سکنات ایشان
 و علوم و ادوات ایشان و سایر نوع و اوصاف
 ایشان چه محمود و چه مذموم از ایجاد حضرت حق و بندگان
 آن قادر و مطلق است و پس آری در تخصیص ایجاد
 بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در بعضی بندگان
 دیگر مثل خلق ایمان و در قلب صدیق اکبر و کز و دل الی و غیر
 این حکمی است خفیه که آن را غیر آن کلمه مطلق شرح و تفسیر
 احاطه تواند کرد اما این قدر معلوم است که آن بکلیت مراعات
 تقاد است بعد از ادوات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف

نه ستمه ادوات از لیه این ست که در حقی است عظیم انشان
 که بر هر اوان انواع چوب محبوس است بعضی از ان قابل سوختن
 است و بعضی از ان قابل ساقش آخوردن می آید و بعضی از ان
 و آنچه قابل سوختن است آن هم تعدادی می شمارد و مثلاً بعضی در
 وقت تراشیدن در جهت آچنان پاره می ناکارده سبک
 خواهد ماند که در اندامی از دخت آتش بکار آید مانده در آن آتش
 و در آن بی فروزد و بعضی آچنان گرهائی سخت خواهد آمد که وقت
 نیز تر شدن ز مان آتش باید اداخت تا در آن آتش تیره شود
 و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب گری می سازند و پاره را
 تخته می نمایند و در ان تعدادی می شمارد است بعضی تخته مسفت
 حاوت خاص مادرشاهی است و بعضی نه چوب یا خارند و ا بیان
 که مادرشاهی است تخته است که تخته پوشش شده از دست
 حق پرست کاملی موقع نقوش حروف کلام الهی شده و تخته ایست
 که از دست صنایع پوشیده است جهت ناکارگی افتاد و با ببال خزان
 را که ستمه در همین اشیاء احداث است ستمه ادوات را که می شمارد

است و افراد نوع انسانی تصور باید کرد و همین تمثیل را حضرت
 شیخ الاسلام خواجہ عبد اللہ انصاری ہر وی قدس اندرہ عبارت
 بہرہ و مختصر ادا فرمودہ آہ آہ ازین تفاوت راہ و آہن بازہ از
 سیم جابگاہ یکی ہم سہ تو این و دیگر اینہ شاد اگر چہ وی
 مانہ استند ادا و اصلاح و فساد در اصل خلقت یا اصلاح
 ہر استند ادا فاسد بعد از خلقت در بہت قدرت و اجنبیہ
 امر بہت بسیر و کاریست بسہل اما کست مقتضی
 تفاوت استند ادا و اصلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح
 بعضی استند ادا فاسد و ابقای بعضی بر فساد اثری گردیدہ
 تا در کار خانہ عظیم ایشان از کار خانجات الوہیب کہ عبارت از
 جامعیت جمیع صفات کمال است ہر وی کار آمد اول کار خانہ عفو چہ
 اگر ہمہ استند ادا و اصلاح جہالت مشاوی می و ذیہ اصلاح
 بیچ یکی از استند ادا فاسد بہ محض عنایت خود نمی فرمودہ و ہر کہ عفو
 و حلم صورت نمی بہت و ثانی کار خانہ حکومت کہ عبارت از شہ

فساد در اصل خلقت میسازد و چون بفرایض اصلاح برانند اوقات ماسد میفرسود
 هر آنچه صفت بکرمت بود و بجهت خود بعضی تقصیر و شعم طهور
 نمی بود آیات نمی بینی که کار طاعت سلکیت بد اول زندان و زندان بیان
 و ما کبر و حاجت گیر و در آن کمال صورت معنی عدد و هر چند کمالات
 توانی حضرت حق و صفات کامل آن فی نیاز مطلق و در ذات خود
 مستغنی از ظهور و سر از احتیاج مظاهر است که **ان الله لغنی عن**
العالمین * اشارت بر این معنی یکسان است که کمال هر صانع
 کمال اقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور در آن کمالات فرجی
 بیان صانع کمال مرسا که اگر چه آن صانع کمال در کمال
 خود دستخیز از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جبه الکائنات
 که اگر چه اعداد نقوش بالقول میگوید از کمالات او بعد و
 نیست بلکه کمال او میان بیکه کمالات است که در جوهر نفس
 او عالمی الهی و ابد استقراری دارد و بیکه کمالات اقتضای
 عدد و نقوش خود می فرماید و آن کاتب صانع عدد و آن
 نقوش کمال خود و شاد این و فرغان می گردود هم چنین حقاقت

از به واجیه تا وجود استغناء از مشایخ انتظامی ظهور می فرماید
 و حضرت حق جل و علا را از تحتی مشایخ کونا کون و بعد در آحاد
 و تکوین یک سر زوی و اجتهاد یکی بنا بر اینست خود ثابت می شود
 بفراین تفریز انداخته بشهر که بخاطر اکثر جمعی می گذرد و ظاهر شد
 بیناش آنگاه و دیادی نظرا اکثر غوام را چنان ظاهر میشود که حق
 بیل و علامه گان خود را ستادنی تالیفات متعدد در اصلاح دارین
 بر ایما و نفوذ و تأمل به گان او در نعمت و فرحت و در آخر
 میاثر و مبادی می گذرانیدند و اصلاح به استعدادهای غاسده
 چه از فرمود که این اصلاح و معنی ایشان لطف و جود است
 و قد رست حضرت حق وجود و آنچه از مشایخ و اعیان فیست
 و در انداخته جش آنکه حق جل و علا با جمیع صفات کمال است
 که از ان چه ممکن است و یکب شنبه از ممکنات کارخانه
 ایست پس و این انتظام از عباد و تقدیر منبذین
 است پس اگر آن شعبه ظهور و معنی فرموده اند که ممکن است به کمال
 خود معنی رسیده است و در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است

و در ذیحجه آنسو تذکر بولهب می باشد و مانی باید این جاسواری
 چه آب طلب می باشد نسبت که وقتی که افعال و احوال منوط
 باشد پیدا ایت از لیه است و استعیم ادا ایت از لیه خارج
 از طاقت بشریه پس برکنار ستم وین و جهات معتبرین طریقی
 الزام و راه سرزنش می شود و ذکر و جو ایش آنکه حق جل و
 علامت خود را در دو قسم آفریده قسمی آیت است که در ایشان
 نظم و ارادت افعال و فزوده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در
 ایشان این بزرگوشت و دیهیت نهاده مثل جن و انس
 پس آنکه در ایشان نظم و دیهیت نهاده باید از بسکه ذات
 و صفات و احضار و روح و افعال و احوال خود را در یافت
 می کنند البته این امور نیز که در اینجو و نسبت می نماید مثلا
 نهید آنکه که این دست و پا از باست و این قول و فعل از مصادرسند
 پس انعالی که تو اسماء ادا ایت ایشان صادر می شود که خالق آن حق
 جل و علامت البته ایشان می شناسد که این افعال از ادا ایت مصادرسند
 شده است و چون که نسبت افعال مذکوره با انسان مثل سایر احکام

میفرماید چه از این قرآن مجید ثابت است پس مسلمان را لازم
 آنست که چنانکه سایر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نمود و این
 حکم را هم قبول نماید و افعال و قیام خود را بخود نسبت کند
 و دریافت اسمین امر که این فعل با او صادر شده و در توحید و تسبیح
 و سرزنش کفایت می کند و با اینکه عالم چرا و چیست و دنیا و آخرت
 به با صفت داده چرا ایجاد فرموده اند یا داده اند و چرا پسونی این افعال
 و اقوال بتو جریا خیزد پس چه اشکال آنکه این همه امور را از
 قبیل نظریه آثار استعدا آدمی است و الا بقا و انت استعدا ذات
 ازلیه و من پیشین بود ضد و کلام مذکورست و اگر در خاطر کسی سوال
 پدید آید که وقتی که ثابت شد که بیست و هریکی را بهر کار می ساختند
 پس او را در خویش انداختند پس حکمت بعث رسل و انزال کتب
 و اقامت حج و اطهار و عذوبت و وضعی و در تعلیم و تعلم و مشروعت
 بنهار و جد و جویست پس می گویم که اگر چه اندک است به مختص ایجاد
 حضرت خالق الارض و السموات بلا واسطه و کلمات است لیکن
 آن در حکم مطلق به مقتضای حکمت بایر خود بعضی انشیا را به بعضی

موجودات مرتبطة ساخته و ساخته است و نسبتات رزق و
 کور آورده مثلا حرم بهشت و شعاع او اگر چه این هر دو جزای
 مخلوقات بهشت و رب الارباب بلا واسطه و محاسب است لیکن
 و در بیان شعاع و حرم بهشت از تباطی خاص از محاذ فرمود که نسبت
 همان از سطح شمس و نسبت و شعاع و نسبتی نباشند
 پس همین قیاس باید کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از تقدس
 ذات الاله است صادر می شود از پنجاه و نیت آن فاعل مطلق اند
 لیکن در بیان آن افعال و در بیان او افعال و افعال و نسبت
 و نسبت همان حکم مطابق مقتضای حکمت خود و ایتقان فرموده
 همچنین در میان او است و در میان او بود که در واقع و از
 بحث رسل و انزال کتب و امثالها علامه نسبت به حکم گردانند
 مثلا می توان گفت که اراده او بود و او را در دل می بیند نسبت
 به اوست و این و تعلیم معین متخصی که دیده یا ایدایت پرستی
 یا ایدایت نادرست خمر نسبت خود و اوست و نسبت
 و نسبتی شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگر چه از آثار

استند ادوات از لایه است اما مجزات بر ضرب است و
 گاه من نمیشود و گاه استند او قابل اگر نام نیست بد را
 بر رنده که از بدی خود اندک کند و یک در برابر خود داند و غنای خود
 ثواب یک را با او بخلاف عدل و قائم شمارد و بر عادت است و گاه
 به شایستگی که عدل و کسب و مردت متعجب میباشد به عدل
 است که گاهی بسبب علم خود که یقینی بود و انعام و استیفاء می نماید
 خود را پیش آنکه ایدر ذلالت و ارفیق محاسن خود را پیدا کند که بلا شبه
 اشبح الباطن است در هیچ معر که قصور نخواهد کرد و داد سنجی و
 چه انردی خواهد داد لیکن بدوین ظهور امری نمایان در معر که زود
 از میان انعامی که مرجح بر دیگران باشد خواهد فرمود و در تمییز
 همدن همین قدر کافیست که شخصی چه اگر گدای پرورد و بالیقین
 صید اند که جانش همه کردن بر انسان و در بدین وی است اما
 بدوین اظهار آن بخشش خوش خواهد بود و قصه آهلاک خواهد
 نمود و همین که همه بر انسانی از وی صادر کرد و آنچه بر از چشم خواهد
 شد که بر قتل سر نایش خواهد کرد و بدوین قتل اطمینان خاطر

[illegible]

[illegible]

که از امر شد حاصل می شود و هر چه از امر است بهر آن می آید و بهر آن است
و محبت فرزند این حد می شود است که تا زمانی خدا و رسول در
جنب محبت او که اگر کسی که این معنی موجب دوری از بارگاہی تعالی
است اصل این محبت و حقوق محبت و حق تعالی است و در
جنب محبت و حق او بهر آنکه این محبت و حق را می آید و در
محبت از وی تعالی باشد و محبت و محبت از محبت او است و اگر بعد عقد
بیت با هم می شود طالب حق و امری می کند و این مرشد واضح
که در پس او را واضح شود و در بارای از محبت او می کند و اگر باز
نیاید و آن سکر را که از وی پس اگر آن سکر از قبیل فساد عقیده
است عقیده و از وی خلق کرده و او را می شود و هر چه در این
و اگر فساد عقیده و نو و نو گناه گیره و این پس خلق می شود و می کند
لیکن نباید از آنکه این عیش و آسایش و این کار حرام از کاسته
معنی ظاهری و باطنی و رعایت وی از آن باید که این عیش و آسایش
از جمله بدعات مشرکین خصوصاً شعاری که بزرگی ابو رزک
در از راه مردم این عیش و آسایش و این عیش و آسایش و این عیش و آسایش

اهل اسم است هر چند آن بدعاست بی شهادت لیکن ذوی
 امور قبیله و زمین مقام ذکر کرده می شود تا دیگر امور قبیله
 و زمین امور مذکوره قیاس توان کرد از این جهت قصد بیاد است قبول
 آنها است از جو است و اقطاع زمین برکشیدن است از
 مناسب اسفار و مقاصت آلام لیل و نهار و این استغفار هم
 با وجودیکه در از کتاب آن بعضی بات می در دند و ظلمات شرک
 می کشد و بودی مخط از وی می رساند خواهم این سفر را بر این
 بلکه بعضی وجوه بهتر از دیگر می دانند و ضرورت اجرام و غیر این
 مستند و با نشینند یعنی با یاد نشانها بر خود می نشیند و علا و بر این قبول
 نماند و ایه خود آن مسافر آن قبیله انجام دهد و سفر و تمام متعلقان
 ایشان در حضر التزام می کنند انقضه اگر چه او باب و اطن صافدا
 و اقطع منازل سفره سومی قبول اهل اند منفعتی قیاس می بخشید لیکن
 به خواهم موافقت آن قدر مضرتی حقیقه می رسد که خارج از ریاست
 پس لابد است خواص و خواهم و لازم است که این امر بالکل
 اضران کرد و آنرا بسیار زیاده و از آن جهت استغفار و

دوایر بنیاد است از لایق تو را نیست که آنجا را حاجت رود ای منشی
پنداشته دوم است به این که در آنجا که می باشد و در
اقتاد آن آله از هر رابطه مستقیم تو جدا ظاهر است لیکن بهای آنجا شرح
کردن احوال خواص آگاهان منظر را هست که باران آب استیاضه
فیض الهی قصد فرات می رسد و می تواند باشد که هر چیزی
ایداکند و مقبولان با نگاه حق را سوت جزئی است که حسیب را
در حسیب می رسد و ایشان را آن جهان اجالات الهیه و مهارت ربانیه
عظمی شود که در این عالم حیا و زهد یگان به اکثر نصیب می شود
بنام علیه آنها را احیای تو این گفت لیکن بلا و پست نسبت
احکام این عالم مزد گانه خدائی و حقنی که احیای این عالم را حاصل
است ایشان را نیز که نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت
و قد داشت متحقق می شود و در مجاد و شب مزایای است مدعا حاصل
می شد بنام عالم قصد به می رسد و می کرد و در پست تر است
ادشاد لغوی حاصل می شد پس و آنچه که در پست است این
در پست و اندک از حق به همین سوال جای نیست که اینها

فی حق از زندگان شود و اگر احیاناً کسی را این چنین زنده که
 کند و کار از وی منقول بود و میسر نیاید پس قصه مراد است
 از ائمه پیغمبر و بندگان متابعت قرآن و حدیث را لازم گیرد که
 مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را شاد و فرمود
 تَرَكْتُ فِيكُمْ اَلْقُرْآنَ مَا اِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا اَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي
 كِتَابُ اللَّهِ وَحَرَّتِي اَهْلَ بَيْتِي * یعنی کذاشته ام در شما
 و دیگر چایل قدر نادانیکه هر دو را سقوط خواهد کرد گریست هرگز
 بغیر من گمراشته نخواهد شد کتاب خدا را و ادا دهن * و در روایتی دیگر است
 تَرَكْتُ فِيكُمْ اَمْرَيْنِ اَنْ يَضِلُّوا مَا اِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا كِتَابُ اللَّهِ
 وَ سُنَّتِي * یعنی کذاشته ام در شما دو چیز را و آنیکه هر دو را
 به سقوط خواهد کرد گریست هرگز اگر آنها نخواهد شد کتاب الله و سنت پیغمبر
 ای پس شناختن متبوع و مقبول آل ظاهرش و یافتن
 آن موجود درین عالم اگر چه دشوار است چه مقبول و متبوع از
 آل ظاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود
 که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد

و ظاهر است که تحقیق اینها از روی کواکب درین حدود مای
رسنازه اکبر اعظم و کمرت احمدیاد و کیاست امکن قرآن محمد
که هرگز ذریعه کتاب است بر تمام وجود هم چنین حدیث
منزله هر وقت میرسد پس اتباع آن را صحبت کمری شمارد
و این را ولایت عطا بداد و دلی الحقیقت هم چنین است که
کما یستی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر چه نقد
ابتدا و اوقات و ثبوت هم می بود پس در عیرا ایضا میهم
بالصلاة و السلام حامی تالیس الماییش است چونکه ظهور دارد
از و اخ امری موجب است لاکر شیطانی حکایت صوت
نیامور است آنها که در امری حلام شرع حکم نماید و این
نمادان سبب شدت اعتقاد و نماز منوط بدلیل و احاطه امر قبول
کرده آنچه در قرآن و حدیث تواند و پیش تأت است از آن
پیشتر پوشی اموده و در خاک ملاک احمد و حکایت صوت و صورت
هم سابق شناسیده صورت و صوت ایشان می باید و هر که
شناسا باشد پس هر چند آذنی یا بالقائی در قلوب در

وقت غیر حالت و ظهور و بوجوهی و کیفیات و مراقبات باشد
 لغزاین دین از جاده حق گنایست می کند و احتیاطاً بعضی سفرها
 می پندارد که برای تلاش مناش بطریق نوگرمی یا تجارت اسفاده
 باید کردن البته و است پس چرا بکمان حصول مطلب دینی این
 چنین سفره موم باشد پس جوابش آنکه این طریق سبیل حصول
 بمطلب دینی نیست بلکه مقام بنیادی ایمان ذخوف از دست
 رفتن اصل مرید کسب بمقدمات است از بعدی و بقادار
 خیراتی شیاطین و ثقاتان آنها که از انجمنه ایست که در و شن
 بگذرن چراغان بر قیود و ذر مقابر که از از و نشنی میکنند بلاش
 حرام است و لغیت برین کار و حدیث صحیح و جبرج دارد و نیست
 و همین مردم می باشند که از اصل وقت ظهور را نوار کیده
 بالقد و لیل البرات حاجت اجابت دعا میدانند و مترصد
 دعای آنوقت می باشند و مقارنت دعا با و شن کردن
 چراغان از مقاصد اجماعی پندارند **مَعَاقَةُ اللَّهِ مِنْ جُلُوكِ***
 و حدیث شریف دارد **وَأَنْتَ كَمَا إِيْمَانُ زَالِيهِ سَابِقُ**

در وقت زیاد سرور آنها جدا میشود و زیاد تر از آنها ایمان
 ایمان بجز خود و آنوقت بر ما میرود ملک اگر عمل عذر نباشد
 پس صامت کفر شوند و آنکه حایل نیست پس البته کافر می شود
 حرام شرعی را عبادت حمیه اعتقاد کرد و صرف استعمال حرام گرام
 است چه بپایان آنرا عبادت شمرد * یا داده * از حمیه بدعات
 مشبه کس صوفی شعاع که در خواص و خواص اهل اسلام بپایان
 جمهور و انانیت غایت استشهادت یافته ادای بند و باز اولیا و اسد است
 بوضع بیکه شرک حق و اسرار است اموال و احتیاج بدعات بوجود
 متعدد در آن راه یافته بپاشش آنکه اگر چه اصل آن امر بهتر و
 خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون که خواص قانون
 و ادغام خود را در آن دسل دادند و نافع آنها تا به ساعت خود شده
 و دین امور تمهید و تمهید نمودند و قاعده هر که آمد بر آن مرید کرد
 دستور العمل است چند آن اصل محمود و محنت که در این
 فروع خبیثه که از سعی و تراشیدن مردم بهر سبب ظاهر و باطن
 کشید و آن فروع و رخت خود و مفادات الحال اند و انای آنها

تقدید رسم و زیارت است و التزام آن بفرمان ترکش معتد بر
 شد و التزام ملازم و درین امور و شرع و شیطان و تعبیه از
 مریضات و صحتی است شاید این بیان بمنو عیت التزام انقلاب
 و در بعضی بعد از سنو و کافیه است بفرمان التزام این تذکره و سهل
 که از نماز و رخ شده و طریقت و است بایز که دید نصیب شیطان
 و در ایشان است دیگر کارهای احمد و التزام آنها و تعمیر و اقیح
 از نصیب شیطان می باید و اعلائی آن شرکت است که در وقت
 فوج کردن که حضرت سید احمد کبیر قدس الله سره مثلاً از غوام
 این زمان و این دنیا و مشاهد و محض می شود و فیجیل این احوال
 آنگاه امر است و ایام و سینه و ثواب عباد است و خیالی از سینه بدو
 سبیل سبیل اول که بعد از تر است آنگاه در میان فرود
 از دنیا و باقی است که بسبب آن علاقه و خل بیت و در عبادت
 ماند و ثبات و تحقق کرد و مثلاً علاقه آریا و این ابولت و بیوت خواه
 بجهت ولایت باشد خواه بسبب تعلیم و او باشد هر خطی که
 عبادت می کند آریا او را قسم که باشد و آری می زند و در

بدست ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیاز به در این
 کوشش بکوتاه نظرها بر ایشان بود و حسب آن جواب بندگان و تقصیر
 بفرمانده مختلف می شود پس معلمان هر قدر که کوشش و کار
 سخت میکنند و در دست خالق خود بخشند و حق تعالی بندگان را در حق حضرت
 حق تعالی بپیشیار که احکام الهی حقوقی است و حق تعالی بندگان را در حق
 در اسلام و جمیع ائمه اقامه می نماید و آیات و احکامات که مومنان و مومنین
 کنند بپیشیار این آیه می آید (و امانی شود و بندگان را مال یکسب بندگی
 بپیشیار این آیه می آید) بنابر که در حق تعالی با طاعت و تعصیت بپیشیار
 و مومنین صلوات الله علیه و بیسم و در معاد پند می رود و بپیشیار این
 حقوق محض با ایمان و فضل ایندی و دشمن و جبر من لیکرد و و همیش
 و توفیق است که در اوقات احکام شروع می نماید و زمانه اوقات آن حق
 و محمول است و نیز بپیشیار هر که محمول و لایق باشد با افعال
 تعالی بپیشیار و بپیشیار و بپیشیار و بپیشیار و بپیشیار و بپیشیار
 که بپیشیار که بپیشیار و بپیشیار و بپیشیار و بپیشیار و بپیشیار
 حق ایل حقوق می باشد و بپیشیار می آید که این بپیشیار و بپیشیار و بپیشیار

که نماز جنازه است واجب است و حضور دیگر آگاه ذل اوقات پنج گانه و اوقات منبر که و غیره مالموم یا بالخصوص نزدیک یا از دور وقوع آن می شود بلا شبهه مستثنی و مستحب است در دعا و استغفار مشغور و متبروف و تبریح آن اجازت موجب اطمینان و اطمینان در یافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کار آمدنی و نه نجاسم نباید نشیند که اتباع پیغمبر و اصحابی اربعه جلد و سلم مواجب است و در آن افراط و تفریط واقع می شود و هر چند در آن افراط و تفریط یعنی بود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلا ریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس از غیر که در حق اموات در وقت حضور قبور یا غیبت آن ابو فیضی که از جانب رجب است تا شب شنبه صلی الله علیه و سلم مردی و ثابت شد و بهمان وضع اگر بود و آید افضل است از ادضاع و بکریه و آینه و جانب صلی الله علیه و سلم در شب برای است تمام اطلاع و اعلام احدی و بیع شریف برود و دعا فرمودند و کسی را از صیحه امر نرزد و دیگر که در این شب بر بقایر باید رفت و دعا بگوید و چه جای که تا یکدگر

باشند پیش الحال اگر کسی اینجا میسر صلی الله علیه و سلم
 منظور داشته و در شب بیدار است و در سحر و جمع صلوات بخواند و او حیه و اقره
 کند و در این حالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تلامذہ کردن نمیرسد لیکن
 این قدر باید فهمید که این امر شده و برهم انجامیده حقیقت ندارد
 و در آن باقی نخواهد ماند و مسائل موضح این بیان است مسلمة فقیه که
 جماعت نقل کرده نیست و اکثر تداعی باشد بازده است و اما مورد
 دیگر سوای دعا پس مردی از این گفتن چاه است که حضرت رسالت
 پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادریم ناکاه وقت پیشده
 و یارای گفتن نیافت و اگر می یافت و صیتی می کرد پس برای
 دنی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بکن
 که این برای مادر مسجد است و چون بگذرد بس است که بقید روز
 جمع و زیارت قمر الدین داد شده و حضرت غایب صد یقه رشی
 الله عنهما از طرف تیرا و خود یعنی عبد الرحمن رشی الله تعالی عنه بعد
 و فاشن بزدان آزاد کرد و بدویر و همین قیما شخص باید کرد و نسائ
 عبادات را پس هر عبادتیکه از منان آن آدا شود و ثواب آن

روح کسی از کجاست چنان نزد حق و طریق رسیدن آن دعا و ذکر
مخایب الهی است پس این خود البته غیر مستحسن است
و اگر آن کس که ثواب و جزی می رسد از اهل حقوق آوست
به مقدار حق و بی غرضی و بی غرضی این ثواب زیادتر خواهد شد
پس در حق این حد را بر آن امور و مسووم فایده ها و اعراض و
نیز در نیاز او است شک و چشم نیست در تعیین اوقات و تقسیم
طعام و وضع آن و تناول کنندگان و همه از قبیح خالی نیست آدمی
بَلَلَمَاتٍ بَعْضُهُمْ لَفَوْقَ بَعْضٍ و در مراتب فتح تفاوت سیادی
است هر چه تعیین التزام بالا یلم است که حالش بیشتر روح
از دین از جهت تعیین وقت طلبی سیاد هم و جزی و هم دینی
پیش می آید است خالصه یا قبیعی باشد ملک احیاناً باطلاقی است
و شاید نیست نمی باشد هر چه در جهت نام و نشان و نهاد و مع
طعن و تشبیح و تالیف و خفت و لطف و عاری و پیش و پیشان
به عمل می آید و از آن مدعی که نام نهاده اند اصلاً بر نمی آید
و اینان اگر از حلیه عمل صالح باطل اند پیش حال ایشان و حال

مصالح کابل دارد نگارین در رسوم بجا نیاورد و این حق را اختلافتند خود را
 به مناسبت سلطنت شاه جهان آید و سلطنت بخاری است و درین را
 نماند که اذل رسم محض بلا تحقیقت است که اصطلاحی از سلطنت است
 نماند و رسوم خود و جودی کمتر از سراب می دارد و ثانی حقیقتی است
 که بر رسوم ملوث ذکر دیده این تفاوت مثال و منحل که در این میان
 شرع و عقل سنجیده و از حالات دوازده است قلمبه خود و وقت
 از کتاب مرا سم بحث کرده امر حق در یافت نموده از انحراف
 بر رسوم نایب باید شد **رَزَقَهُ اللهُ التَّوْبَةَ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ**
مِنْ كُلِّ الْمَكْرُوهَاتِ و آدابیکه به حضور طعام فاخته طایز بجای آرند
 پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاخته نسبت
 آن طعام بجای صاحب فاخته نشده پس چرا دایک در استحسان
 آن به نسبت صاحب فاخته هم گفتگو بود به عمل باید آورد و ملک
 وی بکر دیده چه اگر ملک ادست پس چرا فاخته کشندگان دخل در آن
 می کشد و بموجب خواهش خود نمی خورد و می خورد است ملک آن را
 بپردازان صاحب فاخته رسانند نیاز در شرف سیده النساء است

و نه در نیاز حضرت غوثی شریف الاظم یا ولاد آقا و ایشان در آن
 نمایند و علی بن ابی القیس و دیگر این آداب باین طریقی روح صادقین
 در خود در آن طعام بایس جوی است آن طعام را با سبب آنکه
 متادل گردد و پس در ده روز شده پس این طغیون فاسد
 ایشان است که هر که معایم ایشان تبیت داد که با فرض و
 القدره بر خیزنی از آن تغلیم شود پس حدیث در آداب طعام
 می باید آن طعام از آن حد تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن
 طعام بخت نیک حصول شایسته گردد و که احیاناً محبوب و غلات
 و اجناس اطعمه ذایر شش می کنند و از قید انگشتان و مانعیت بکن
 و اجازت دیگر مجمل حرام و تحریم حلال پیدا می شود و اساع اهل
 حاجت لازم می آید چه همین قسم قول ایشان چنانچه در مقام
 ذمت حکایت فرموده و قالوا هذه الانعام و حرث حیر لا یطعمها
 الا من نشاء یزیدهم می گویند که این چارپایان و ذرات ممنوع
 است خورد آن را که کسیکه خواهم باز هم خود را و اینها را
 می فرماید و قالوا ما فی بطون هذه الانعام حالیه لذكور و نادر

مَعْرُومٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ وَأَنْ يَكُنْ مَعْتَقُهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ مِنْهُمْ
 وَبِهِمْ إِلَهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَبِهِمْ نَجْوَىٰ دُنْيَا كُنْتَ كَرْدَه
 باید دانست که اهل این مکتبی هر ادب و مروت این دنیا را در این زمان از دست
 اجبوتانی بانباید نهضت طعام هرگز نیست و محتاج آنست
 آدمی بر این کار بهتر از غیر هرگز باشد است پش و خجسته و توشه
 ساخته و پروا ندهد به نیکان است و بلاهی افکار دوزخ حقیقتی برایت
 و ذوالحق پندارنده ذاکا بر بزرگان جان آنرا نداند و دانسته
 تربیت و ارشاد و در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و بجا هر
 آنکار از طریق وقت متعاقب این رسوم غیر یقیده از کاسته خاموش
 می شوند از خاموشی آنها فرستاده شود و در محو آن بعضی باید کرد
 چه این قیود شده و شده به تباحث انجامند و آن قیود ضرر و بر از قیود شهریه
 در اینان جمله قرار یافته که التزام آن را جز از اسلام و ایمان می بیند
 و تارک و ساعی و او را هم اعلا س آن خارج از ایمان می شمارند چون
 التزام رسوم باین حد رسیده بالکل قلب مظلوم و کاس محفوظ
 کرده و در اجتناب از ترک می گردد و بنابر تفسیر سخنان از قرآن تا کید یگان

قد عذبت می شو و یاد کرده و درین محل بگازد بایمیزد و در وایح به هم بند و در
 نیاز باین حد رسیده که از آن در طعام و غیره کفایت چاهنای جاودان
 که نیاز می کنند و در قریح کردن آن خوشی می و غیره اصل نیاز قصد
 بکند و بنشیند و شریف که **لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ** مانور
 می شوند و بگوید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بگفت به جهت گزافست پس امری که
 بگرفتند از اعیانیت پنداشتند به که ام مرتبه رستی و زبونی
 خواهد بود و حقیقت آنست که کسی نیکو و نذر و نیاز از کتاب مناسب
 و گزنی کنند ایشان را الیه مال ثواب منقول نیست بلکه شرکی گفته
 می و اما که این گاد برای بز و گان می کنیم بعضی جادوت خدای هرگز در
 دهن نمی باشد و ایشانش آنگاه هر که در تو شهادت نیاز می بزگان مبالغه
 کثیره حقیقت کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم
 چیزی داده خواهد گفت که نه بالجمله خدا از آنها را بعضی در مرتبه شناسی
 تریب در ضابطی می نهاند و بیان حال همین بعض است **وَمِنَ النَّاسِ**
مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا أُنْشِئُوهُمْ كَتَبَ اللَّهُ إِلَهُ بَيْنَ
أَمْذُوا أَشَدَّ حَبَابًا و بعضی ترجیح می دهند و بعضی آنها را کافی

در احوال خود و از سبب تشنگی و از سبب از آنجا و در آن بجهت حضرت
حق جل شانه بی نیایه می شوند پس پنداره کار طالب حق و صواب
و صانع مرئوسات خدا و رسول و درین جزو زمان آنست که بروخ همر
شخصی که اوصاف او اسب متصور باشد بلا قید و وضع و جنس طعام
و مسکن و آن نادرتر می که مانع و بهتر و در حق فقرا و محتاجین آن
وقت باشد و بصفای نیت بپردن تر بود و هر وقت نماید و از ظرف
آن شخص نیت کرد و به بل آورد و اگر دعا هم کند بهتر است و تمام
قبول و در رسوم بیک قلم بود و کند * به ایتد ثانیه در ذکر بدعتیکه
بسیب احتیاط و قصه در جمهور امام است و یا یافته * و آن مشتمل
بر حد افاده است * افاده * از جمله بدعتات و قصه که در قلوب
جوام اهل سنت راه یافته مخالفت مسلم در عقیده تفصیل
است پس طالب حق را که صبیح سنت و متمیز از بدعت باشد
باید که او صمیم قلب خود را حقا و نماید که چه بار بار گنایا در ض بهترین
نبی آدم بعد انیساء علیهم الصلوة والسلام اند و تفصیل ایشان با هم
موافق تر می باشد خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است

مرد مسلمان را باید که همین درستی معتقد افقیات باشد و تفتیش

و جو و تفصیل نه نماید چه تفتیش و جو و تفصیل ابرو احیات

روین بلکه در استیجابات هم نیست خصوصاً عوام مومنین را از

صد و این متغیر و تفتیش افتادن می خوردی و یادانی مض است

و دیگر به جهت شهرت این بحث و التزام و خواص این زمان

و اقراط و تفریط آسمانی و وقت کار درین حقیقه و نوشته می آید که

جناب حضرت شیخین را در سنی است عتیم قطع نظر از خلافت

در بارگاه الهی و جاهن است پس عظیم و قری است نهایت

لطیف و تقدم و در خلافت تلا و بر آفت حضرت عثمان را

رض قطع نظر از خلافت یا نقد آراء قرب نیست که مقدم

حضرت مرتضی علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی را با اعتبار

و جاهت و قرب تقدم حضرت عثمان است تا تقدم خلافت

داست و بهر بابت آفت که در مقام تراحم اهل مناقب

در است و وقت ظهور و عنایات با امر الهیه حضرت عثمان

پیشتر از حضرت علی باشد که او است اثر اجاء و قرب را از خود

به مثل آنکه دو پادشاه بزرگ در میان صاحب منصب مقدم را مقام
 بر صاحب منصب متاخر خواهد داشت اگر چه صاحب منصب
 متاخر راجاه و قریب و از متاخر اند از صاحب منصب مقدم باشد و
 حضرت مرتضی را کثرت تفصیل بر حضرت شیخین ام ماست است
 و آن تفصیل در جهت کثرت اتباع ایشان و وساطت تعلقات
 ولایت بل سائر حدنات است مثل طیب و غوثیت و الیه الیت
 و غیر آنکه از عهد کرامت مبدء حضرت مرتضی تا الزمان و پیامده بواسطه
 ایشان است و در سلسله سلاطین و امامان است
 ایشان ادعای است که بر سنیان عالم ملکوت و دنیاست
 این عطیه الهیه است که گاهی این نظام عالم است و جهانیت و
 مدد است و در آن اظهار ایشان صورت نموده با وجودیکه بعضی کثرت
 ایشان اعلی الله در جاتهم فی العالین است و افزوده درین
 کار سید دل فرمودند و درجه های افراد آن در تحصیل این کار بر خود کمال
 نموده و اکثر سلاسل این ولایت هم منسوب بحال مرتضی
 است و در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است

در آنها منصب شایسته پند و تراست بر جند خود اندوخته و در یکسپه
 مرتضوی مان اوست و حلال نمود و خواهد شد که نمایندگان مقام و
 نظار کیان آن مجمع بنی نظیر و اوجب تعجب بسیار خواهد گشت
 و ظهور همین مقام بر بعضی متعوضان و حقای مقام شیخین و رض
 باعث آن گردد و یاد که در تفصیل جناب شیخین و رض و دوی هم
 و مانند از عقیده و اسبجیه اهل سنت و تزلزل شده اند و
 اکثر ذی الحقیقت شاید که جناب شیخین و رض حسنی و ابراهیم
 خلافت بلکه قطع نظر از این نیت است با این است و جلال
 نسبت اقصیت و مساواتند آرد و بلیک شیخ آن برادر
 رزیده و جمیع اتباع انبیا علیهم السلام است و التلاجات تفرع نظر
 خلافت بسبب شرح خود و دو معیت حواء و تاقی احمد ال
 لم و بر ماسب از اخلاق و تدبیر منقرنی و تدلی و شیناست ماکت
 و است که آن را بد تشبیه بالانیا و قیمر توان کرد و پس بلند
 به نسبت آن است و حلال مذکور است تمثیل و نگار مرتبه ایتر
 کیر است که حقوق خدمت خود را آورده و فارغ از امور سپاست

کردید و ملازم بادشاه گشته در نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول
 بکار بود از وی است پرس اگر چه در یاد وی نظر بسبب استغناء
 از خدمات و داشت تامل بر حضور بادشاهی و آنها که در ملازمت او
 حشمت و شوکت ظاهر بود و کثرت اتباع در حق این میبناحب نسبت
 آن امیر اعظم که قائم بر خدمات است متحقق نیست یا اقل قابل
 است لیکن در عزت و دوچاسبت نسبت آن میبناحب فوق
 منصب امیر اعظم است چنانچه در الحقیقت آن امیر با یکی شوکت
 و حشمت و اتباع خود کو یکبار از جمله اتباع آن صاحب است زیرا که
 بشوکت و تدبیر پیشین در همه اتباع بادشاهی جاری و جاری
 است و حضرت عثمان رضی که مقبول باز گاه از وی بودند و غنائت
 الهی و اعلای و در جایشان تنویر بود که به ایشان را تقدیم بر
 حضرت مرتضی و در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه هم جنس
 میراث است ایشان که حضرت نامه اند حاصل قید ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

است لیکن بعضی از اینها را اگر است بر بعضی از اینها صحیح و در
 امر شریعت است و ترویج و سنن و عادات و عادات و عادات
 ملائمت و فضیلت منتهی است لیکن بر اینها اگر تعظیم صحیح
 معیار لازم است بمشابه آنکه پسری که اکمل در علم و امر از پدر خود
 باشد هر آینه تعظیم پدر بر او واجب است و در حدیث شریف
 است **وَأَنْتُمْ مَعِي وَرَأَيْكُمْ أَتَمُّ الْقَرَابَةِ مِنْ صِرْفَتِهِمْ**
كَأَنَّكُمْ تَقِصُّ عَلَى الْحَمِيرِ لِلْعَامِلِ فِيهِمْ أَحْرَحَمِينَ رَحَلًا
تَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِكُمْ مَا لَوْ نَارَ سَوَّلَ اللَّهُ أَحْرَحَمِينَ مِنْهُمْ قَالَ
أَحْرَحَمِينَ مِنْكُمْ **عَادَ ۳۰** از جمله عادات و عادات که در و مار
 بهما و ستان و احش و تبار تمام الله مانند آدمی و تبار و ستان است
 در ما محرم بر علم محبت حضرت حسین و حتی الله تعالی و بهما پس
 و است ایوال و احش است تا این آنها از تبار و ریاست اس
 زمار است تا قوس کامل از این احش و در و دیگر که مرکب آن
 مانند پس از او از جمله و ستان و ستان و ستان و ستان و ستان
 در حراست و اول و ستان و ستان و ستان و ستان و ستان و ستان

معنی باجمه اینست از قبیل بت سازی و بت پرستی است
 چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آن را تعظیم کردن و بجهت
 نام نهادن قبر حضرت امامین و امامین صلی الله تعالی علی جمیع ائمه
 و اینها آن را بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین
 حتم پرست است حقیقت صنم پرستی همین است که شکل
 از دست خود تراشیده و سناخته و نام شخصی بر آن نهاده باشد
 همان معامله که با اصل باید با آن تقابل که چوب یا سنگ تراشیده
 است بر عمل آورند و در این مقام اکثر فی الواقع قبور باشند
 بجز دعا و سلام علیک پیرنی دیگر با شور نیست و آنچه اهل زمانه
 یا تخریب نمی کنند هرگز با قبور و اقصیه هم نباید کرد چه چایی قبور خجاییه
 و این مباحثان عبادت سجده و طواف کرده و حراصت خود را بستر خدش که
 فیح می شناسند و بشده و علم و تعزیه چون مسجود و میطاف کرد و همه در معنی
 بت پرستی است پنجهش تا لبه صحن را معنی کامل در ابطال
 این امر باطل ضرر و است هر قدر که تواند و در انداز آن کوشش بلخ
 شاید و بجز و زور شکستن آن را هرگز نکرده اند بلکه برتر و موجر و

آخره ثواب بمنزله کرامت شکی انکار و توسل آنکه این مذمت
 و جمال نام قرصرت حسن علیهما السلام بر آن نهادند
 ملحق از شکست آن و با جمال کردن آن تاکی نکند چرا که رضای
 حضرت حق بندگان و اذالت این افعال و اثبات تابعین
 بر این افعال است و رضا و خوشنودی بر بندگان مادرگاه وی تعالی
 شاهد نظر از فیضی است و اگر از دست تواند برمان فرایده اگر
 این نام تواند از دل کار داشت و این کسری در جات ایمان است
 انانی اگر بلا مقابله و قراچه و عزیه یابد و بر آن دستباز شود پس
 بدون اثبات و تدبیر آن دانند و در جانش نماید و قیام مقابله
 مقصد شناسن آن کند و اگر سب مقابله و امر احمد و سیرت
 پیش آمدن این آن تعزیه حرکتی امانت آید بر صا و شود و بدون
 آن افعال این مذمت بدصورت تبند و پس از آن حرکت بالی
 نکند بلکه اتمام را اندام آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف
 وارد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه تصویر حضرت
 ابراهیم را در قوس ساخته و مثل سایر اعیان نام امانت نشسته پس

۴ . همیشه آنکه نالایقند جهانی خرب و در آن ایام ناله و گریه میباشند
 و ایشان بسبب قریب زبانه قدرت و و در نزد حق و در پیشگاه
 عزیز بودند پس آنکه تصویر حضرت خلیل مرقه به گمانی آن حلالی
 بود که آنکه آن حلالی را از محالیت ماست حضرت خلیل جل کند و
 از ویران بی وقت که در حوالی ماست ملت ایشان می فرمود
 حضرت شوند خلافت امر تعزیه چه آن ایام قریب زبانه و شریح
 جهان است بودند این زمانه تو امر غلام حقه و شهادت به اینست تصویر است
 دوم رسوم شون است و آن سینه کوچی در خسار و زنی و چاکه
 کردن که بیان و نوچه کزای و اینها را می است پس این رسوم
 شون بر روی سلاطین اجم است و بر فواید هیچ کس این افعال و روا
 نیست تصویر است رسوم مراسم اعدا یعنی سوگ است و در
 ایام مذکور و حقیقت آن ترک مباحی است به جهت فوت
 شدن اعدائی بنابر اظهار غم و اندوه و فراحسانا بعضی از جهات
 فرائض و واجبات را ترک می نمایند و قبح این بر ظاهر است
 اما ترک مباح پس نشن ترک تزیین حلال است چنانکه

مردمان بمانند یا جامه سفید و بهتر بود شنبه یا سرمه نکند یا خویشت
 این همان کابنه و مثل آنکه صحت و حرمت مزاج پزیرند و این
 به القیاس ازین را آید که کمتر است و همچنین زمان ترک نوزین
 حاکم کند بحدی که نوزین و حاکمندی نکند و غیر ذلک از این است بابت
 نوزین هیچ چیز است همانا نماینده و حرمت این احداد هم مصرح در
 حدیث صریح است و یا ستم در روز بوقت هر یک احداد
 مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرکب
 شود هر تا چار ماه دود و زعفران است اگر نکند گناهی ندارد و سواد می
 آن را احداد و حرام و گناه است گویند و تخم بزرگ باشد یا بر صید و یا بر شکار
 و از ایام نوبت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن انحصار نوزین کس
 درین حکم نیست پس هر که دود و محرم مباحی از اینها باشد بقصد اظهار
 تقصیر ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد اما اگر بدو این قصد
 نکرده شود پیش نوزین گناه نیست مثلاً کسی که معاصیه کشید
 و است اگر در آن ایام هم سرمه نکند گناه نیست و هر که بعماد آن بود
 و در همان ایام ترک کند پیش مرتبه قصه مذکور قوی است و همان

قبیله مذکور کناه است بالجملة مداد بر نیت است و نیت خود
 بر کس بخوبی میداند باقی ماندی صورتی مشبه الحال و آن این است که
 شخصی ترک مباحات و ایام محرم میکند لیکن نه بقصد اجداد بلکه غرضش
 اجترار از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن سباح را داده ان
 ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بلکه سائر حرام زبان گرد و داده
 بپند اوست و بغض اهل نیت منتهی متاجبه زبان طعن بردی در از کند
 و به چشم جفاقت و ردی نکردند یا ضرر و دیوی بوی دستند باین
 داده هر چند ترک سباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست
 نه از تکاپ امری نیست که بظاهر حرام می نباید و موافقت مبتدعان
 لازم می آید و آنچه در افعلش که ظاهرا ممنوع است مباح
 خواهد ماند و سپینان فعل او را حجت گرفته نیات خبیثه
 خود بان منضم خواهد کرد و بدگونی مبتدعان مقبول نیست
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَ أَكْثَابَهُمْ
 بِرَبِّكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ آوَتْوَ أَكْثَابَهُمْ وَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَ أَكْثَابَهُمْ
 وَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَ أَكْثَابَهُمْ وَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَ أَكْثَابَهُمْ

مؤلف است این مدخلت است و آنرا در آنجا نمود و بعد از آن
 بعد از کمال ایمان خود در وقت شصت و نهمین استادی اگر از پیش
 تسلیم بر آید و بی مثل ایستادگی بدعت نماید و بپایان
 کرده شود و مضایقه اندوخته و صورت چهارم که شصت و نهمین استادی
 صورت دوم و آن ذکر قیسه شهادت است شرح و بسط عقده مجلس کرد
 باین قصه که مردم آنرا می شنوند و باقیها نمایند و حسرتها فراموش
 کرده و ازادی کشید هر چند در نظر ظاهری نماند و آن ظاهر نمی شود و اما
 فی الحقیقه این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت عبادت
 همه می باید که این استماع و سیر مأمور به است نه اخبار نامست و
 حضرت و در وقت آنکه در آن پس در وقت چهاردهم
 مقتضیست ما باینکه نشان آن آنچه طریق صحابه این است که بزرگوار
 بود و التماس باید کرد و احیای آنکه در جری جمع کردن البته
 خلاف طریق صحابه است و این صورتها آنکه مرتکب می شوند
 نهایت محبت و کمال نزدیکی حضرت امین و رضی الله تعالی عنهما و
 دلهای خودی اندک اند و این خود و معذله ظاهر است چرا که اگر

و نهایت و دیگران موجب ناخوشی اهل آن مناصب نمی باشند
 مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر دیگران آن هیچ فایده نیست هر
 مؤمن صحیح العقیده که خواهد شد و در املاک و اعدا و پیدا خواهد شد و غیره
 قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت و اوصی علیه السلام تعالی و این که
 اگر بالفرض این بیتا است استخوانه البتة ملائی و مؤمنانند و این
 نظر باین کند که این مصیبت در هیچ ظاهری چند و دق و حجب کمائی
 علو مرتبه حضرت سید الشهدا و سایر شهدای کربلا و فضل آن مشهور
 مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه مقام قوت است
 و خوشی است و آنانکه بر عجم باطل خود و کتب جناب حضرت است
 اهل نیست رسی الله تعالی عنهم قراداده خرید امروز ممنوعه محمد
 بعمل می آید پس با لکل منکر و توان و در و دان این جناب است
 و چه ایشان بنا بر اقامت امور مشعر و طایفه و قوت و قوت کردن و دان
 با مشعر و غیره جایز و بنا کردند پس این که امروزه کرده بعمل آید و دان
 خوشتر و دیگر دین ایشان است و در و دان و کویا و غیره که در این
 حضرت امام حسین است و رضی الله عنده و این که در این

نمودند و ظهور نمود و نامشروع از وی و چون ایکس هم از کتاب نامشروع
 نمود و مصر را آن کردید و آن کار در راه و هاست پیدا است و مراد از
 طرز از کتاب حضرت امام کردید و در انعام اعدا و معوضان
 احباب داخل گشت و حاصل اینست که مسلمان را انعام طویل
 ثواب و سهم قائل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته
 هر که آن را نکند او چون که شارع بخنری از رسوم تشییع و ماتم
 داد و احداث داده و مطابقا از آن منع فرمود و پس در کما
 محتاج و معسر آن حرکات ممنوع شدن عقل ناقص خود را در
 حکم شرع و حمان دادن است مسا است که از تسویل نفس صفات
 قیمه گامه خود معلوم میکرد و بعضی مشتبه بصفت دیگر میشود مثل بیمار
 که خود را اندر دست پندارد و بدعیان محب که این کار نامی کند امارات
 بسیار بکذب و خواهی ایشان موجود است چه هر کسی می داند
 که از کزیر زاری و اسراف اموال در طمطراق محفل آرائی و
 تغذیه سازی هر که جنات حضرت امام رضی الله تعالی عنه را صی نمی
 شوند و هیچ زیاده بایشان ندارد پس هیئت اموال آنها نیست مگر

بنابر رواش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرفوعه نفس و نیاز به پنداری
از دست نمی آید حقیقت ارضای نفس و شیطان است که آن را بر می بیند
و تائیس از تمامی حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنده می گویند و بدو عوامی
دروغ که این تمام مضارعت و حرکات از صحبت آن حضرت
است و ائمه ان شاء الله می رسد را در نظر جهان و بهر حال
نکات می نمایند که محبت از دستای حضرت امام مطلوب است
چرا آن را بر بنیادات محبتین هر یک می کشند و در تعظیم و توقیر
ایشان نمی گویند و عذر ایشان نسبت به هر جای نشین نیرود
چون بنده صحیح السبب که از نیافت ثواب جان می دهد و این
در میان لاف زن می دانند و می شناسند و برای علایمان بلکه بهر آن خود
تقدیر حال شان نمی نمایند و خود ظهور این قسم از استانیها از
ایشان در بار عبادات باز آید از محبت و مخلص تصور کردند
چون صرف و حقیقت محض است و آثار محبت و اقیقه آن
جانب بیدار جان و مال است و اشاعت و بین متین و در هیچ احکام
شرح همین و پر و ای هیچ کس نکردن در امر مجزوف و نمی بخشد

المکذوبه فکما یرت انکاد و مودن بر کما ذوق ساق اداهی عیست و از
 چایلو می و سلق آنها اصل احراز کردن و اصلاح داشت داد علی
 ندادن و اولاداً محمد آن حناست را تر صبح دادن و ایثار کردن و
 ثواب عبادت نوی و دهان مالی بروح مقدس آن حناست رسانیدن
 پس هرگز از این امور قصود و قور زده و در مایه نفس ناسم نهادن
 حضرت امام حسین رضی الله عنہ کوشش کند و بدل اموال ساده مستغنی
 دروغ بخاوری محل رفته و از دواست مالی خودی اندیشه
 کتبه اَحَازِنَا اللهُ بِعَالِي وَجْهِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ سَيِّرِ الْمُنَافِقِينَ
بِالصَّالِحِينَ ابته ثانی در ذکر دعائیکه سبب انزعام رسوم
 فاسد و در خواست الناس انشاء بایعه محمد آن شین بر یکد بهید و
 اناده و یک فایده است بِهَدْمِهِ سَوْبِهِ در شاری و با تم و و
 بهر دیار و سوادستان است و التزام بآن در اولین مردم
 در آیه نامه در کمال سبب مخالف و دواج و طعن و تشیع نهافت
 شق می افتد و جهالت ان تمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعیه
 ترک آن در زیاده از محرمات شرعیه می بندد و مذایعیه

برای امور دین و دنیا است که نهایت انسان داد در زمین
می اندازد و از ضروریات دین و دنیا بازی دارد مثلاً الترام طمطراق
شادی خنده باین حدی کشد که انسان نامختون بالغ کفان سال
می گردد و بعد آن ختم می شود سبب بی جایی ذبی پر دکی می گردد
و اجبانا این شعار شرع موقوف می ماند و همچنین دو شادی نکاح
تاخیر می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان می گردد
اختیار مدت دوازده بلوغ و قوت است سبب و نشاط و صبر
ارتکاب حرام و شادی افقد و همچنین در ماههای چند تاخیر را در این
کتابش ثابت لیکن الترام آن باعث اختلال امور ضروری
می بود مردم با تنرم بر شوخ و نجیب و گزند قبر مساهله های و زنده
و کفایت در اینجا کرده از ادای سفت قصود می کنند و در تقسیم
طعام شرم و جهلم سبب خوف مطعون شدن و صنعت و کشاورزی
می کنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراض از ادای حقوق
واجب غفلت می نمایند و ممرض میشوند بسامی باشد که انجام
و اقیال ترک رسم نشان را در مهله می اندازد اسباب معاش

شود و انرا سی محافظت و بهر فروخته مجلس می نامد مجلس محتاج بان
 شبیه گذشته که اگر می شود و که اگر می کند لذت و آتین است و خود کو ادا
 می کند و این مقیده نیست بیکر بسبب شدت و سوخ و گرم آن
 در اذن مردم و نوید مطابق حال نادرک آن و هم اگر مثلا نمازی عدا
 مرک نماید آنقدر بهر که ملامت خواهد شد که در ترک هر سس بار که عدا
 در قص و در محفل شادی نکاح و لهد این چنین مردم و لذت شیش می آید
 که تکلیف بسیار در اطعمه می نمایند و در آدایش محافظ شادی جدا جدا
 و کوشش تمام بکار می برند حال که طعمان صغیر الس از کربسکی
 جان مایب می باشد و کمال جل و سفایست اینست که این را
 میگوید و کمال مرویت و جوایم روی میدهد و وقت پیش آمدن
 این چنین ضرورت است که در کتب مال از جای مجابا کی نمی کسب و تمیز طایل و
 حرام نمی نمایند و چون مال بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل
 و در صورت آن فعل می آید و در صورت در سبیل شیطانی صرف
 می کنند با لجه سالی التیرام و رسوم و اهتمام آن بر خیرت و بنا و عزت
 و نام و اینها است و هر کار که می نمایند این چنین باشد البتہ مرضی

نیست بلکه از مروت آواز و نغمه بر آنگار و قاعان آنگار
 می رسد و مشایخ آن موجب ظمت و کدورت بر اطرصافیه
 می آید این کجاست می کرد و در تکلیف آن روز قیامت در مواخذ
 و محاسبه آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره جز اینها
 می عمل خرج کرده است علی ذمه اخوان ایشیا طین که ذید و اکثر
 با وجود آنکه نامشروع و عدم مبالغت از جوامع مضطر
 شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتداء
 و اختیار الاینها را و انضطر از ترک نمایند چه قدر موجب
 اصلاح معاش و مفاد ایشان شود و رضای حضرت حق تعالی
 ایشان که در پیش طالب راه خدا لازم که مبنی و نیز از این
 رسوم شده و بر هم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن
 از خان و خاندان خود و حشیره و قبیله خود و خانه و قریه و شهر و اقلیم هر قدر
 که تواند کوشش نماید اگر بدینست صحیح است و جور و مشایخ
 می آید شهید ازین خبرند که منی مشکور خواهد شد یا ابله
 من خبر نشان و از برای منی خواهد کرد و در اینها مرضی الهی تصدیق

در زین مابین غنیمت و فاسده قبیح محض است چون کارهای استغنی
 بجز لذت نیست هیچکس نمی باید آردی هر ضعیفه و در بر هم زدن رسوم
 موجب استلج و بیکر آن بود و اما سرع مخالفت مدراستیده باشد
 همان و صبح را داد و ازاله آلتی (نور مغیره پیشش باید گرفت تا معی
 او بر طبق استخوان حدیث شریف بخیر الهی ما اتبع یعنی بهترش
 بدایت است که پیر وی آن کرده شود کار که کرده و در پدید آید که
 نفع رسانیدن ماهوات باطعام و فاقه خوانی خوب نیست چه این معنی
 بهتر و افضل غرض آنست که عقیده مردم نباید باشد تا بهین تاریخ بود
 روز و خمس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که میو حبس اجز حریک
 بود و بمثل آرد و در هرگاه از اوصالی بقعی میست بنظر و در اول
 موقوفه بر اطعام نکند ام و اگر میست باشد بهتر است و الا
 جبرفت ثواب سوره فاتحه و اخلاص و سوره نوره و ثواب است و در
 تقییس تاریخ در روز و قسم و وضع طعام خلیج نمیشد معی آید و اما
 را تمام آن موجب اصاعت اوقات دیگر و در دیگر کارهای اہم معطل
 می ماند و بگذرد و بگذرد است نادانان است سایر روز و تاریخ مستند

در شرب می مانند و اقربا فراهم می آیند و انبیا و ائمه و خواص و اهل بیت گردان
 و ستاد می یابند و سرانجام آن ضرورتی افتد پس در حق میست بعد تجویز
 و تکفین و دفن بجز دعا و تغزیت هیچ رسوم را التزام نباید کرد و همچنین در
 نکاح تجزیه و کینه که سنت بود که است و مانند آن که ابن ابی عمیر خدا
 صلی الله علیه و سلم ثابت شود و همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام
 درین مقام آنکه محمد حنی را اصلی الله علیه و سلم از تمام خلق پیشوا و
 محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان را ضی بان شده تمامی رسوم
 است و سند و قاری و رسوم را که خلافت دینی صلی الله علیه و سلم
 باشد یا زیاده از طریق صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بر آن
 اظهار کند و رسوبیکه در جایست را بخی شده و خود در عهد پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم سنتی گشته و در ابطال آن از آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم صحابه کرام ناکید است منقول است اگر از آن رسوم چیزی
 پیش کشند دشمنان یا یله گردان جانوران و امثالها را و اج پذیر و در
 ابطال آن سعی یابند **آقا** از جمله رسوم فاسد که در اهل
 اسلام دیار است و سنان بسبب اختلاف فواید و اشتباه یافته

چهارم بزرگان سیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسدان قرار
نمی‌دهد یافته که این امر مشروط بر آنست که در ایام و از محرمات
مهریه می‌دانند پس و در آن آن کوشش می‌کند اگر در اقربایش
این صورت پدید آید خواه نخواهد نکاح ثانی کرده و به او گرد افتاد
مهریه می‌دهی خصوصاً در نزد مهاجرت یعنی ترک ملاقات و سرادار می‌دهی
بعد از ایشان گفته چه ظاهر است که اگر از این کار غالباً قطع نماید
و التزام رسوم و است و الا هیچ معنی نیست و اگر در ایام این
و رسم ترک رسوم مردگان و اگر بخود لازم آید اسبابی می‌کند و پروان
ندارد و جانب حق حل و عیال را در جانب تمام اهل حقوق مقدم
دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت طاهر را نسبت به عین خود
مسند و ۱۱۰۰۰۰ از جمله نقایبای رسوم خانیه است که در پیش است
هر چه که کمال آفتاب و غایت شهرت یافته و ادب است خاندان عالی
مثل شاد است و پیرزادان در آن گرفتار انداخته و بر سر آید
مناسب احد است و اعتماد بر شفاعت ایشان چنانکه نسبت

و همچنین از نماز و دعا و مواضع و ایجاب و اگر شمار این اشتباه است
و قوی و صلاح و اگر افضل مناقب این ایمان است نسبت
نسب با ساخته و بجای آن کبر و تجر و جرأت بر اظهار بدعت و

از تکبیر سیرات حاصل نموده کلام الله و کلام الرسول را پس
بست خود انداخته اند گویند که آیه لَا تَقْعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ

إِلَّيْهِ إِذْ يَنفَخُ الْفُؤَادُ آیه لَا تَقْعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ

لَشَيْءٍ فِي الصُّورِ فَلَا اتَّخَذَ بَيْنَهُمْ آيَةً بَيْنَ النَّاسِ إِذَا

خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَعَكُمْ آيَةً تِلْكَ

أَمْتُكَ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ حَدِيثُ

إِنْ أَلَّهِ لَمَّا أَهْبَ عَنْكُمْ عِبَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَرَّهَا بِالْأَبَاءِ إِنَّمَا

هُوَ مِنْ نَقِيٍّ أَوْ فَاجِرٍ شَمِي النَّاسِ كُلُّهُمْ مِنْ نَسْلِ آدَمَ وَأَرْثُكُمْ

مِنْ تَرَابٍ در مثال آن را بگوئید نوح خود گاهی نشیده و بر جرأت

اولیایم و ظنون خود و بدعوات و مشهورات باطله خود اسباب خود

نماید که نمود و در ذلالت جان خود را انداخته بجان الله زنی

منافع است و نهی حقیقت که اسباب نجات و اگر بالیقین و با قطع
 موجب نجات و باعث دفع و بچاها اندر ترک کرده باشد و امید
 و غلبه متمسک شده در حال نجات است حال این بجمال بدان می ماند که
 شخصی اموال غیره خود را که در بقیه خود میداشت و اعتقاد بان قطع
 و یقین نمی انگاشت در تحصیل جیل الکمیر و اعمال دست غیب که حصول
 آن محض مؤاوم است غیر به و ذلک القصیه اگر این علاقه نسبت به با کمال
 از امور مانع معاد است پس بر ظاهر است که غفایت از این عدم
 اعتقاد آن هیچ وجه احاطه در رفع آن نمی کند چه علایق نسبت به از جیل
 افعال اختیاریه نیست بابت غفلت عدم اعتبار بر هم شود پس
 و قیله شخص غافل را از علایق نسبت به خود در معاد قطع حاصل خواهد شد
 البته او را بابت حصول آن نعمت غیر مترقیه سرور و این حاج
 و در الهیه نیست خواه آید شیل حصول فرحت نسبت به نسبت آید
 مالی از میراث آباء خود و با وجودیکه این عادت از این غافل بود و اگر
 این امر در معاد کار آید بی نیست و این شخص تمام عمر خود را در امید
 حصول منفعتی از آن امر که در این دنیا شاید پس آید باینست و اجمالی

بشبیه من مرگب خود خواه کشید و پانواع علوم قضایه و قضایات
 و در هر که فناء خواه کرد و پس همه اعصاب این غده فانی و سبیه
 درم افتد و بر امثال این امور و تیر بر هر تقدیر اخلاص و اعموست
 است و اینست نام غن من ایچ الهدی ^۱ قاید ^۲ باید دانست
 که در هر اورد که ناستند ادی بگون. بطریق میراث از بابی کرام
 ایشان و نیستی نه لیکن آن محض استعداد در ایچ یکی از
 امور و ناستند و معادیر که در آدنی نیست آری اگر فان استند از
 هر دوی که آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشرع و تدبیر جلوه گیر شود
 البته منظر امور عظیمه و صمد و ساقی چیده خواهد شد و این استعداد است
 نمونه از اینها استند ادا که نصیب هر شخص و در اقل الازالی
 استند ادی از استعدادات صالحه یا فاسده که دیده باید فهمند
 نامیزی مجازات بر محض آن استعدادات نیست باید ادا میگرد
 آثار آن استند او بر شخصه ظهور نموده و کارخانه مجازات
 ایچ اعداد این استند اوز آدنی این قدر یقینی است
 که بسبب همه و نیست اسباب به ایت فضل استند

آنرا صلاح و فساد فرآورد استعداد ظهور می نماید پیش از تنجیس
 ثمرات بالفعل بر آن است اگر چه در سطحی خفی ماستعدادت هم
 میدارد لیکن در سطح ثمرات ماستعدادت بسی خفی و کثیر التخلف
 است و آثار بر ظاهر و قایل التخلف متلاصق حرب مالات آن در سطح
 ظاهر رسد از دوی هر چند در تباطن خفی لکن آششیر پودادی ز کج حورده
 اگر کادیمی که که شمشیر مقتلی از آهین خام فصل دوم در تنجیب
 اخلاق و آن مشتمل بر دو باب است باب اول در ذکر اخلاق
 محمود و بدیهه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج اویه است تمهید اول
 از تو ترس موانع نزول فیض رحمانی و ذرود عنایات پر دانی در
 سائل کلبی راه حق نلوث نفوس همیه ایشان است بر توانا کل
 اخلاق مثل محل و حسد و کبر و حرام و عیبت و کینه و ریاد کینه و طبع
 و حرص و عتسلف صالح ترکیه انیس و فیا کل مقدم تر و مهم را
 تمهید استند دآر اهراف سار رضا حوئی حق از دل خود مستقیع و متقیع
 می کرده اند تاثری از ان ماتی نمی ماند و دلپهای ایشان مصفی میگردد
 و لذت سود و عنایات می نمایاب می شدند و بهیبتی تصفیه که از ضواء الهی

بعمل می آوردند مقبول نمی گشتند و هر که با وجود طی مراتب سبب بود که
 منضبط مورد آثار عنایات نشود ائمه این همه ردائل یا بعض آن دروسی
 الهیه محسوب خواهند بود پس وجود این ردائل باعث ورود عنایات الهی
 است ^{تمهید ۲} سیف صالح را بنویفقی ایزدی و در ترکیه نفس از
 ردائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامی و معاصیت با مقتدا ایمان
 بود کافی بود و در باب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا
 بطور طیب تحقیق و تنقیح کرده گنجد. پیافته اند که یکس آن بیان ما وجود
 است و وضوح کفایت نمی کرد بلکه ادب الهم قاصد بطائعه
 آن صحیفه متشکله می پندارند که این حال و جالی است که گذشته
 و به خطیرة القدس پیوسته و حقیقی و بگرداشته که این اعمال که میرو
 و مشاق عسیر و قیام و زیدند و خود را به محل بقیده ازان می ارکازند و
 بعضی بنظر فیهمی خود را استغنی ازان ردائل و تنجلی باغیر ازان که فاسائل
 محضه اندنید اما پس مناسب حال ایامی روزگار اینست که چنانکه
 اشغال و مراقبات بنابر وصول به معرفت الهی نمی نمایند همچنین
 خیر اتم برای این امور هم حش کمرند و بدین آن وصول را بیارگاه

قبولیت غیر ممکن الگه در هر چند بمقام معرفت می رسد لیکن
از باب سلمات و راه قبول نمی رسد یک از باب دیگر اتحاد پیدا
اند که بر سش مقبول و ماقبول آنماست و شیطان و نفس که
بهر یک و در میان بارگاه قبولیت حق ادا ایشان را نمی گذاردند
که در این مقام حاصل شود و محفوظ از شر و استیلا و نفس و سیدن
ممکن نیست مگر به سبب اعمال صالحه و دخی از ذائل مذکور و
غنی فصائل و غنی از ذائل بهر که چو در ادقیب است که خود خود
ایمان را ممتنع مقصود و میرساند و احیاناً احتیاجی از این بازگام برسد که
مدون بدایت اجمل و مقاسات تکالیف و مشاق و ادوات قبولیت
می سازد و این قسم مدکان بر کرده حاجت برتر معنی و مانع نبی ندارد
مهر احمد مرئی ایشان می شود و غنی فصائل و غنی از ذائل مدون است
احدی از محاورات و مدون کشیدن تکالیفات ایشان را
اردانی می فرماید پس طریق آن این است که اولاً شعلی نحو اذن
قرآن و حدث کند و پاره اوقات خود را مشغول تحصیل آن نماید
تا که در حقیقت فصائل و ذائل آگاه شود و بهر دو یا صفت هر دو بات

خود ایشان نکرده و من بعد بیاد داشته یک در طریقه تحقیق تدبیر
مقرر است که عبادت از دو ام ملاحظه ذات حضرت حق است
مشغول شود در این ملاحظه ملاحظه دیگر سجد و آن ملاحظه
تعظیم او امر شرعی و عزیمت ایشان آن و اتمام نواهی شرعی و عزیمت
اجتناب اذان است پس مردم و هر جا در خلوت و جلالت و
در کوچه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب و بول و
براز و ملاقات دوستان و احباب و مشغولی و در و خیزه معاش و معاد
این همه در همه حالات آگاه و مطلع باشند که هرگز نیلانی بسوی نواهی شرعی
و در دل نماند و بآقیام او امر شرعی دل را چالاک و چسبنی و فرحت و
صفا و مالی علی الدوام ماند و از جمله او امر شرعی فائز است همه را مثل
نماز و تلاوت قرآن بملاحظه خاص ملاحظه دارد و در هر حال و در هر مکان
بنماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت از آن موقوف
و هیچ کار را بر تیره نماز مقدم نکند و مهم تر از آن نماز و ثبوت هر کار و
جنبه ادای صلوات بر روی مناس و آسان نماید بمشایه آنکه محبوبی بر صوفی
و نفس رسیده و ممکن نیست که در آن وقت دیگر مشغول

شود و اگر هزار سال کار دهی و دیگر فوت شود و محاسره و مسکامندان مجرب است
 مرغوب تر خواهد بود و همچنین نماز ابر مقتضای بندگی شریف و بزرگوار
 یعنی فی السلو و توجیه راحت اصلی خود پند است به هیچ کار دنیا و
 دین بر آن مقدم مکنند و مهم ندانند و همچنین ارکان دیگر را که روزی و
 ذکا و حجاج است تخصیص کند و جهاد را که تمام الاسلام است و
 حقیقت محبت خدای تعالی بتقل مال و خان و کشیدن و پنج و تکلیف است
 بخوبی در آن واضح می شود و نیز بطحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و
 چه که بر توافقت این لحاظ زمانی خواهد که شست عادات او همه
 جهاد است خواهد شد مثلا خواهد بود و دیگر با داده دینی که موجب
 رضای حق است و نخواهد بخت کرد و قیام دل آسایش کوهانی
 خواهد داد که این وقت فتن با عیبت رضای سیدی خداست و قسطنطنیه
 ذکا و بعد صایف شدن دل از ذایل خود بخود حق تفصائل
 مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و دود و دهن و شکر و در جهاد
 بقصد توکل و غیره با حاصل خواهد شد لیکن بطحاظ اسباب تملای فتنه
 تحصیل آنهم کنند و همه فضائل مرتبه اعلاای به یک میتصف شود و هرگاه

دل خود را پاک گرداند و بر او امر شده چست و مشتاق گشته ز راه
 سبک که در اسباب خواهد شد از فضل الهی متیقین است که بطور
 شرف نور و عنایات این دنی خواهد کرد و بد عنایات او را
 مایانی نیست امین. قسم بزرگان بودند که میزد عنایات
 او سبحانه می شدند و آنگاه از عنایاتش محروم اند از تصور خود
 محروم مانده اند راه رضای او را که استند و مظلّم عنهم ولكن
 كما تولى الله بهم يظلمون ازان خبر میدهند مع هر چه است از قامت
 ناسازد و بزرگ است در تشریف تو بر بالای کس کو آید نیست
 و ناموزات و تنهیات الهی را دامن دراز است سببش
 آنکه سناک را لازم است که متشبث بکلام اوست و اگر حفظ
 کند از این بهتر و اگر تواند مهارت نام تلاوت قرآن پیدا کند و از هر چه
 موافق شأن آن آگاه بوده بیدار است کرده باشند و هر چه
 تلاوت الفاظ آنرا غنیمت گنجی شمرد که بهترین عباد است
 و فاضلترین وسیله تقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات
 و دعا که حق بنابر آن است و صفی از صفیات اوست که در

لباس این عبادت عزتی محزونیده شده و هرگاه صفات حق بعبودیت
 او نیستند پس خود را در دنیای دوت قرآن نوحی از وصول واصل
 بذات حضرت حق و نگار دوزخهای وصول و مناجات ذریع
 و محاطه و سماع بر داد و عفت خود چاب اکبر است همین که پرده
 عفت خود را بر دارد و اصل بوی شود و مع حضوری که اعمی
 خوان از دماغ مسخوفاً و سیده در احوال انعام مذاصب
 از بعد که راجع در تمام اهل اسلام است بهر ذوق است لیکن
 عالم پیغمبر و اصلی اله علیه و سلم منحصر در علم یک شخص از محمد بن
 نذامک لم نوی مشرد آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت
 بر کس و سیده و بعد از آن که کتب مصنف شده جمیع آن
 و نام ظاهر گشته پس در پرسش که چه پیش صیغ صریح غیر مسخوف
 باید اتباع و پیغمبر در آن مکنند و اهل حدیث و مقتضای خود شایسته
 و دل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شد که حاملان
 علم پیغمبر اند و نوحی فایده و معاصرت پیغمبر خدا و اصلی اله علیه و سلم
 حاصل کرده مقبول حساب و معالیه است و کتب ایشان و مقله این تعظیم

و نو قبر مجتهدان نجفی نمیدانند محتسب آگاهان بر آن نیستند فما زاد الا

بزرگ اندام را و نوک و اهل حکومت بود فیق ایزدی و در ادب بزرگ

قدم نهاد و ابا و جواد تمام بر نمی آموز شرعیه که سالکان را می باید زیاده

بر اتمام حاکمیت و انصاف ضرور است که در حق او و اله

بشر بن عباد بها است و ذره اله آئین سلاطین گذشته را

رعایت نکند بلکه دود اله سیاست پیروی خلفای راشدین

رض کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رض برای آن کافی است

و فرق در میان آئین پادشاهان و خلفا این است که پادشاهان

اصلاح و نیار مقدم می دادند و بر دانی و ایتامی باختر

نمی گشتند خلفای راشدین با وجود کمال انزهم دنیا دین

را هرگز از دست نمی دادند و اصلاح و از ویاد آن را مقدم

و اهم می شمردند و سلاطین و امرا عریت خود در شوکت و حشمت

ظاهری و در سرک و پوسناک و سواری گمان می کنند و این خود غلط است

هر قدر که در دین و ادبی صلابت و در زندانان قدر بعیت حضرت نجفی

حضرت دشوکت ایشان در عیب آنها و ادبی ایشان زیاده تری شود

۱۴۰۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰۷۰۸۰۹۰۱۰۰۱۱۰۱۲۰۱۳۰۱۴۰۱۵۰۱۶۰۱۷۰۱۸۰۱۹۰۲۰۰
 کبریا می تهر که آدمی خود را بهتر و بلندتر داد و دیدام تنای و در هر یکی خود
 جوید چه این خصلت قبح انسان را به کفر میرساند از پس جهت اتع
 است از دیگر اعمال و حصال در حدیث شریف است لَا يَدْخُلُ
 النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ اللَّهِ وَلَا
 يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ سِوَاهُمْ
 فساد و فحش این انداختن در میان جماعتی از مسلمانان و این برانگیختن
 بسیار دارد و اعتبار عموم و شمول آنکه و از منتهی فساد اهل بکرم
 است و فساد اهل یک شهر است و فساد اهل یک ایالت و فساد اهل
 چند اقلیم و هم چنین فساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از آن و اینها
 آن فساد است که نامرود و در دو قرن متداول باقی است مثل
 فساد اهل این شهر است حضرت عثمان رضی که تمام قرون این
 است و از آن فساد محیط شده و اهل فساد است که در این
 است پیدا شده و فساد در انواع بسیار است گاهی قتل می بود
 و گاهی اقامت و گاهی تحسین و گاهی مشهورت و گاهی

این آموخته‌ها بر نسبت اشخاص و زمانی افساد مستبد می شود و بنا
 بر کشتن و بکس یک محله که موجب اتقان امور و معاش و معاد بود
 هر چه دارد و قبح کشتن با دشاد عادل ضابط که موجب برهمنی امور
 خلافت باشد افساد نیست که قبح آن برادر با مراتب زائد از قبح
 اول است ام چنان کشتن قیم مسیحی که چند کس از مسلمین
 بسببش در مسجد بنابر نماز جمع می شوند قبح است و کشتن عالمی با کمال
 که خلل مشکلات و مرجع خاص و عام خلافت بود و معذوق امام اعظم
 وقت و بخاری عهد و غرالی زمان کشته باشد قبحی و خاصیتی دارد که
 پایان آن نیست و بر کشتن قیاس باید کرد امانت و تجسس حیووب
 را و هر قدر افساد سخت تر برهمنی ایمان بیشتر و سبب افزونی
 قبح این کار زشت آنست که در افساد املات حقوق نابس
 و تخم کنایان کثیر که نایدتها باقی ماند می شود و آن قدر و بال آن بر مشبه
 نامه انکار می شود که در خصیصه الهی که فنا شده با تمام بد
 و خانه سوء از دیار میرود و مایوس از معجزه و رحمت الهی می گردد
 و از ظلم هم اجتر از لازم است که فی الحقیقت منشایم یا کبر است

یا انسا و پس در ظلم شده گیر خواهد بود یا شعله از آفتاب و
اجتناب از کسر و اسارت تمام خواهد شد بکدام احتیاج است از نظم در حدیث
شریف است **أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِالْفَصْلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ**
وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا لَمْ يَلِ مَالٌ إِصْلَاحَ ذَاتِ النَّفْسِ وَافْسَادَ
ذَاتِ النَّفْسِ هِيَ الْحَالِقَةُ * آیه ۳۳ * مسلمان را سائر نکس خاطر
و نه فعل در مصائق و مصائب و معرفت به معنی از نعم غیر مبتدیه
حصول آن هم که مقتضای آن **إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامٍ دَفْعَكُمْ لَتَفْعَاتِ**
الْأَعْرَاقِ وَالْهَائِبِ سَبَلِ تَحَاتٍ در مبادی رباح و خوات می و زد
و محروم علی و مانان که مهبط رحمت خاصه الهیه گشته اند میسر مد
قد از دست آن قادی سائل گماستغی مذص و منفقش خاطر کردن
حیر و است چه التماس بهمین اذعان است که همه را ماد و مسمی بودن
ماهی کتاب در کتاب بهمین مداع و ما قندروا **وَاللَّهُ حَقٌّ قَدَرٌ**
إِذْ قَالُوا مَا أَمَرَ اللَّهُ جَلِيَّ بَشَرٍ شَيْءٍ و اعداد است
و در دبل تشج حال مدان کرده و بکر که سمت نشر کین در تمام
انام مد نام اند نشان و ما قندروا **وَاللَّهُ حَقٌّ قَدَرٌ وَالْأَرْضُ**

جمیع عبادت شده یوم القیمه و السموات مطویات بیدیه سبانه
 و تعالی عما یشرکون که نشان انتقام شدید است بر فرشت
 پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازم ایمان است
 هر مومن می داند که خدای تعالی بر هر چیزی توانا است لیکن این معرفت
 محیط قوای دوا که دوی و جای گیر قلبش می باشد و لیکن آنکه هرگاه
 امری عجیب می شنود آن را استبعاد می کند آدمی بعد مراجعت
 بفقیده اسلامیة آن چنان انگار نمی کند که او را از دایره استلزامیه
 کشیده به موهومات کفر الله از داناتا استبعاد شدید از خاطر می رود و هر چند
 این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب است
 درین مقام است معرفتی است که نهایت باشد بر این مرتبه باشد
 یعنی محیط قوای دوا که دوی و جای گیر قلبش باشد و هرگاه امری که نهایت
 احجب و اعریب بود و چنانکه اگر کسی گوید که نیمه آسمان مشت کسته فرد افتاد
 و نیمه آن اسباده است بشود و یا لحاظ قدرت کامله اش خاطرش
 آن را ناقص یا قبول نماید آدمی بعد مراجعت بعقائد دیگر که شستن
 آسمان بدستن از قیامت شدن نیست و اشراط قیامت چنین

و چنانست و آن باحال بود و قوع نیامد و این قول

فَإِنَّمَا أَفْرَأَى تَحْقِيقَ هِمِّهِمْ فَمَنْ مَنَىٰ اللَّهُ تَعَالَىٰ فَرِيْدَةً إِنْ أَلَّاهُ
بِمَكِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ رَأَيْتَ أَنَّ مَكَّهُمَا مِنْ
أَحَدٍ مِنْ نَعْدٍ فَإِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا غَنِيًّا إِنْ هِيَ إِلَّا نَفْسُ

خدا می توانی باز داشته امست آسمان باز زمین را از آنکه زایل شوند
و اگر زایل شوند باز دارد و آنها را کسی سوا می اندازد آنکه او است و در بار

بخشنا پدید می مانع از بیهوده کردن آسمان و زمین عالم و معرفت او است
و القدرت و انتقام وی متقانی این کار اند و وحی تصور می و تئودی

درین صفات بخت و برای نفس شبی کردن همچنین معنی
در حدیث شریف در او عید وقت شام دارد و اَصُوْدُ

يَا اللَّهُ الَّذِي بِمَكِّ السَّمَوَاتِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا نَادِيَهُ
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ زَرَأَ وَ رَأَى بِسْ نَعْلَمُ شَدَّ كَمَا هَلْ مَعْرِفَتُ

قدت این است که هر امری کونهایست و شود و کون این داناد

بود و قوع آن را است پدید واقع پدید از دامن در مناف از دلش

پایان قهر و شجرت حق بی تا می هر زنده آدمی بنابر تعالی و قوع

آن تقصیر صدق اخبار مخبرین نماید و بدین آن جزم وقوع آن
 نه کند و بدین ابرووع بودن همیشه مصدق بود و همچنین اذعان نسائمه
 صفات کمال او را بر این قیاس باید کرد * افاده * ادعای محبت
 و القمت باحد اسی خرد جل بهر کس می کند لیکن حقیقت آن کیاست
 است بلکه نایاب حقیقت محبت و القمت آنست که با وجود
 کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد او در برابر ذاب و اجتناب از مناصی
 و تنبیات برتره غلیظا اگر او را این خطایب و بیایات آن چنان رسد
 که جان و مال و ادد و دوز و جرم و قوم و آبروی او را فرا گیرد و بدین ترین ابراض
 مبتلا گردد و درین باینات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار
 شود و هرگز نپاره از حرف شکایت در خاطر ظهور نکند آری التجا و ناداری و
 نیایش دینی قراری از عدم تحمل آن معاصی به حضور خداوندی
 بیسبب فرط اعتقاد و هجوم در جنت و مغفرت هر قدر که کند بهر و بجا
 بلکه مقتضای کمال ایمان است تا مفهوم شکایت را نصبت
 بآن ذات پاک در و نیم و خیال چاند بلکه آن را با کل تقصیر و حال و مال
 بر نقصانیکه در استعد او ازلی است نسبت کرد و ما احسانا

مِنْ حَسَنَةِ فِيمَنْ اِنَّهُ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَمَا
 اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا حَسَنَتْ اَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ
 و اما پس حال خود شمار و در این امر ناچست حصول مقام و مرد
 مصیبت رضا بالقصای باشد و نفس کند که وی رستی سخت تر
 و دانی را از آنچه وی رسد و موافق استحقاق وی نیست و عنوان
 عفو حقو راست که مان در حداب که مدگانی تصورش باشد انلا
 نقرموده و این امر باعث صد و اعلامی انواع شکر که در عین انلا
 ملا ما و هم مصائب است بی کرد و و بالجمله اسان را هیچ
 حقیقت قائل ان نیست که در صورت تو ح کرم الهی تصور می
 قدر دانی الله تعالی کند و در صورت تو به شکش او تعالی را مانده و دان
 پندار و چه اورا هیچ قدرتی نیست که سب آن الله تعالی را و قدر دانی
 و نا قدر دانی خود خیال کند هنا اذ حملا اطلاق سد و در لغت و
 رحمت عامه است بر تمامندگان حق تعالی قال النبي صلى الله عليه
وسلم الراحمون كرحمهم الرحمن ارحموا من في الارض
يرحمكم من في السماء و معنی رحمت آن بیست که هر کس

و از اجتناب و شاکر نیاید و یارکب حقیقت آن اینست که آنچه فی الواقع
 بر درجی آنهاست که در آتشی گامیده ایشان نقصان ایشان
 باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند
 و سعی درجی مجموع مردم بظلمت نمی تواند شد پس دعا بنا بر اینست
 هدایت و توفیق در ایمانی بخرصیات الهی و درجی عامه ناس خواهد کافر
 باشد خواه کسان که در باشد که از دعا افتتاح باب رحمت اوست
 و مقتضای الخلق خیل الله خلق ذوالجبال خدای تعالی دانسته ترجم
 ایشان موجب شود و می آید تعالی بندگان و درجی از جمله مجازات
 است که در تعالی صاحبها الصلوة خلق و تقسیم و ترجم تخصیص کند و بنود را
 ایشان را خواجهاش و اند که نوکر این کتب آقا بک بندگان
 یک مالکیم و خلق ربانی هر کس پیش آید اگر مقدر و باید پس او که
 در خدمت هر نوع کند و بواسطه نالی هر وضع که باشد اگر مقدر
 و در عمل آرد و از زاهد و در خوراک و پوشاک و در بیخ نماید و از دادن
 چیز باد که پاره چرخ را بدو و یک هزار و دویست مردم را در انظار مستاد است
 نموده یک حفظ مراتب اهل فضائل و در ایضا و در سبب هر شخص که

و بعضی از او صفات و پایه داشته باشد از او احسب این در تنظیم
 و اکرام و سب و مساوات ترجیح و به تفصیل اخلاق و تفاوت
 مراتب و منازل از نسبت و آثار معلوم کند و هر که از اهل دنیا
 بنامه دنیای خود و کمزوری و ذل و بیچاره چشم خود منور و در باشد مادی اخلاق
 ظاهری نمی باید بلکه از وقتی بی پروا ماند و الحقیقت بنسب پیش مباد
 لیکن نه از دعای غائبانه و خبر خوانی وی چنانکه میگویم شد قاضی بشود
 صاحب نامت دنیا قاسمی قاله هرگاه که انسان در اخلاقی بفحصائل و
 تخیلی از دلائل و آثار استیمنی صوم و صلوات و میسر عبادت حاصل
 شود می باید که آن را محض از حقایق ادعای دنیوی حقیقت بیدارانی و اید
 و در سعی خود و در کمال خود در علم و عقل هرگز نماند و بهر ظاهر است
 که اسای جنس او و امثال او در عقل و دوا پیش و موجود است که از فضا
 و دلائل غافل اند و سنا آگاهانند که با وجود کمال نیز در حقایق
 آن و دانست اسباب و علامات و منافع و مضرات از دلائل
 متعلی نمی توانند شد و از طایفه فضا محققان و غافل می باشند
 پس بر صاحب و مستطابک هر مباحث و بهر لحظه بهر مضمون

اللهم ما أصبح لك من نعمة أو بأحد من خلقك فمنك وجلتك

لا شريك لك مودع صرف باشد وجود اعا جز صرف و با جز محض انکار

و گاهی از مکر الهی ایمن شود حاجت از خصیت وی ماند و جاسد و جاری

دارد و بیایت ثانی در بیان عجایب احوال و ذیل تفصیلا و آن

شش هزار یک هجده و یازده اقاوه است و هجده از احب

احلاق و سیمه و ذائل و یک است پس طالب حق و لازم است

که در امرز که آن و ذائل مذکوره را از سایر احوال و سیمه تخصیص

کند بعد که هیچگاه هیچک از آن و در پیش چلو و نگر و سیمانی بسوی

آن در پیش نگیرد و هر یک را از آن بر ذائل و سیمانی بعض

و خصیت و سیمه حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه

قبول و در جای او دانسته از دل دشمن آن شود و مانع عظیم

و غایت عده از وصل محبوب خود انکار و دور اتمام مامور است

و نهایت آقدر تقسیم کند که ادبای مامور است پیش دور کردن

چیزی از راه مسامین و همچنین ادبای نهایت مثل انداختن آب

و سیم و ز سیمه از لحاظ اتمام و غیر اعیان او سیم قطعه و دوازده

مدد در آشنایی این امور فی سبیل و فی اعیان فی نور و زیر آ که همین
 کمال اعتد و نور محبت است که توحید قبولیت سیر کرد
 و در سبیل بهتر از کار شکل و مقبول نزد این سار کاه می افتد در حدیث
 شریعت داد شده که شخصی به همین عمل تنگ که شاهی خادم دارد
 از راهش میبرد و در کرده بود و بهشتی شد و اگر آجینا دارد از تمام
 مامورات با منتهیات مستی و عقلی مطنون شود و نفس را امان
 بهستی سرای معین مناسب آن را سازد چنانکه هر نفس را آدم
 در راحت خود می خواهد چو که تکلیف و تذلیل و مخالف مامورات
 و منتهیات خواهد یافت و در نای خود مدون مواظبت بر طاعت
 و قیام را استیجاب او را اجتناب از نواهی بقیاستعذر خواهد دانست
 خود بخود اجتناب از امور غیر عیب و در وی خواهد ماند چه هر نفس را بعبادت
 خود از تکلیف و تذلیل مربوط است چو که حیانت خود منحصراً
 استمال امر الهی دانست الله را مخالف آن خواهد بود و بموجب
 تدبیر سرانجام کینه مقام کمال از میان که از بسیار طعم و شراب
 بهد آمده و در دوزخ دارد و اگر در صحبت با دران مالوف و بخشان و پذیر

تعمیق و دوا ده خاوتها و زرد و تر که صحبت آنان و مسکوبت
 اذان قسم سخنان لازم گیر و غرور ذائل و هرگاه در بین رباعی منظم
 است • رباعی • خواهی که بشود دل تو چون آئینه • ده چهره و ن کن
 از درون سینه • حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت • که سب
 و حسد و کبر و نفاق • و فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص
 در اشیای مضره می باشد و طمع خواهش چرغای منیب مخمیل کو بعد
 و الوقوع بود • آئینه علاج حرص آنست که حرص طایب خواهش
 بر نیت می باشد باز جو و یک قدر کفایت حاصل است پس اگر مقید
 زیاده ای که مطلوب نفس است کم از مقدارش موجود بود پس مقدر مطلوب
 نفس را تصدیق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلاً یک آثار موجود است
 و نفس بسبب حرص خواهان زیاده ای نیم آثار است یعنی خواهش
 یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدیق
 کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی بن ابی القیس و نفس را بگوید که اگر
 بر قدر موجود قناعت خواهی کرد بهمین طور خلافت تو خواهم نمود و بهین
 سوال در لباس و مسکن و هر چه در آن حرص معلوم کند بهین آرد و

اگر حوائش بر امر قد و موجود یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود
 نصف آن تصدق کند و کلام مذکور نفس را سر زش نماید
 و اگر باز حرص ماقی ماند و نفس قضا عت بر قدر موجود نماید
 نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را اضعاف سازد
 اما اگر این دلیل از حدس او مالکین زائل شد ما نصف
 قدر موجود دهد و همان کلام را نفس خود گوید ^{۸۹} التصه نفس یا قدر موجود
 قضا عت خواهد کرد و در دلیل حرص پاک خواهد گردید یا آن امر رفوت
 مالکین از دست او خواهد رفت همس طوره مثل آرد و باشد تا که
 پنج حرص از دلش برکند و در وقت افاده ملاح طبع آنست
 که هرگاه طبع چری در دلش بکند و در هر چه از قسم آنچه بجز باشد آن
 در صامت و مسلح بر دوی موجود و بود همان را همه طرفت نماید مثلاً
 و اگر طبع پوشاک بماند و اسباب خاشرش گردد از قسم پوشاک هر چه
 برای محل میساید آرد و بپوشد و اگر طبع عام در دلش ظهور کند هر چه
 پیش وی موجود شود و در دماغ صورت کند یعنی بر دهن و در حال طبع
 چیزی از موجود صورت نماید و سپس بر سر این دلیل کرده باشد

تا اینکه نفس ازین دویله پاک گردد و یا همه امور در غایت دست او در د
 انانذل اموال بوجنی نکند که او کتاب نامشروعی لازم آید مثلاً لباسیکه
 حاضر خودت یا وقایع سرودی و کرمی است ندید یا تمام میرایه قوت
 خود و ابر باز د اذه این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور و صرف
 کردن هرگز و اینست چرا که در معانی طبع باین وضع هیچ امر نامشروع
 لازم می آید و اگر از نامشروع لازم پس باینطور و هرگز صرف
 نه نماید مگر شخصیکه قوی الهیست بنماید که با وجود صرف کردن تمام
 میرایه قوت لغزش خود و مضطر شود آن خواهی شد و بر حکم شرح شریف
 سقیم و سستیم خواهد ماند و از صرف کردن تمام میرایه خود
 و است و نشان مغلوبت داشت افاده علاج فحاشی و خیر
 دل بود و هر چند ظاهر آثار او نمودار شود آنکه اعلانی امر است چو در
 بر خود در حال الشرام بکند و دام بر دوشه خود ان مورد رفته باشد
 تا که دسترسه این در دوشین بیکگاه بیاید قاید تسوق در علاج طبع
 و منهن آنست که برانی دفع طبع هر چه سوانی حاجات ضروری میجو و بود
 و بر این دفع بخل آنچه که بر ان خیال بکند و نباید که بکند اگر بخیلی تمام

اسباب خود را میبرد کرده فقیر تمایز کرده و ذریله بخل از دفع
خواهد شد بلکه سبیل دفع این ذریله آنگاه هرگاه دادن پاد چه گزان نماید
پاد چه بد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس اژان سرمانی بکند امان
طعام بفرج حواله کند و همچنین و در سایر اشیای مملو که خود تصرف
نماید تا آنکه چون آن اشیای مملو که ترسب با نیام رسد و این هرگاه
از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست
آورد باز در آن مال مایوس و آن وضع که تصرف کند و همچنین تدبیر این
دیده کرده باشد تا که نفس اژان پاک شود و چون که باین وضع بمقارنه نفس در
لبس و بهار خواهد گردانید آسیت که ذریله بخل بفضیله مالی تند فح و آید شد
^{علاوه بر} علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواهمش حرام کند
حلال بیکه از جنس آن حرام خود را از اهرام بنا بر خواهمش نفسانی خود
ترک کند بلکه آنرا بنابر محافظت جان یا ادای غیاضت و احکام شرعیه
یا ادای حق از جانب حقوق بعمل آورد مثلاً نفیس خواهد که طعام بفر
را بخصب یا در وی گرفته ماید خود و نفس طعام حلال نام او را
در وقت خواهمش آید و هرگاه نفس خواه که این وقت طعام خورد

اگر ارم باید کرد آن وقت طعام نخورد بلکه هرگاه مشیت بدل
 وقت خواستش طعام ذکر سنگی فرو نشیند باین نیست که ضعف
 دنیوانی موجب قوامت کی از ادانی حقوق حیوانات شده مثل جاد یا غم
 شده مثل نماز و غیره خواهد کرد و آن وقت بقدر حاجت بخورد و همچنین
 در بخش طعام کند مثلا نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد و قسم
 دیگر بر ای دفع حاجت تناول کند و علی بن ابی القیاس خواستش
 حرام که از جنس و یگری و مثلا اگر نفس خواستش زنا کند از
 مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت و حالت
 بتبدل ساخته بنا بر آدای حقوق زوجه مجامعت نباید فائده و در
 حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی و میلان خاطر
 بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ
 است که **ان المرأة تقبل فی صورة شیطان وتدبر فی**
صورة شیطان اذا احداکم اعجبتہ المرأة فوقع فی
قلبه فلیعمد علی امراته فلیواقعها فان ذاک یرد ما
فی نفسه یعنی هرگاه زن بر کسی آید در صورت شیطان و

پست گردید و در روز هفتاد و یکم از شهرها خوش
 آمدن زن پس پخته و در دلش پس باید که قهقهه کند و بیرون خود پس
 باید که صحبت کند با وی پس در اینجا پس صحبت و در خواهد کرد
 آنچه در دل اوست یعنی سلطان خاطر او را بسوی زن و در حدیث
 دیگر است که ویدند پشیمان خدا صلی الله علیه و سلم زن را پس
 خوش آمد آفتاب را پس شریعت آورد و در نزد حضرت سودا
 و اینان خوشنوی می ساختند و از ایشان زنان دیگر بودند
 پس آنها از نماز و قنای مکان خالی شود پیشتر پشیمان خدا صلی الله
 علیه و سلم قضای حاجت خود فرموده باز او را شاد و میوه داد و این
 وَجَلَّ رَأَى أَمْرًا لَّعَجِبَهُ فَلَقِمَ إِلَى أَهْلِ عَانٍ وَجَعَلَهُمْ
 الَّذِي تَعْبَاهُ بَرْمُودِي كَمَا تَبْنِي زَيْنَا كَأَخِي شَرِيفٍ
 باید که بر جردیت وی این جو پس بر آنچه در اهل وی است
 آنچه در آن زن است یعنی در حاجت روانی هر دو بر آید
 این شست و تنی فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث هم بعد
 بیان خال بر این کار پاک است و بیان مخالفه نفس را می بردارند

حرام است که هرگز نفس وی ازار نکشد حرام باز نماند آید پس
 و لا حزن نیست یکم مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی وَاَمَّا
 مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنْ الْهَوَىٰ ۖ يَظُنُّ ۖ وَلَٰكِنْ مَرْكَه
 بشر است از ایستادن به حضور پروردگار خود و باز دارد نفس را
 از خواهش و کمره مقام آشت که خواهش جماع و و قبح است یکی
 آنها که قبح است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است
 بجرام و در هم انجام از جرم و آخر است از حلال خصوصاً و قبحه
 لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در حرام بیشتر
 مثلاً شخصی را سنگ بود خسته خوش وضع و خوش لباس پس بود و
 رفتی دیگر آنچنان بود و بیک در عین حالت جماع او اما و صدماتی
 شهوت انگیز بود یعنی می کند که داد و بیداد می دهد آن شخص گرفتار
 و ام نفس و شیطان مایل تر بآن بود و او بود و این نیست مگر از
 آنها که در لذت جماع و نیز از آثاری است نکلف و در شهوت
 انگیز نمی بود و توانی و قلت ماده سنی و خالص را شیخ معذی
 علیه الرحمه بیان می فرماید * بیت * بر بی رنجی شهوت انگیز نیست

تجربه گفت بود خون خود در بخش ۴ قسم دوم جامی است که طبیعت
انسان سبب شدت استلای او عیه منی مان مائل می شود و
درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق جماع از علایق
و حرمت و حلی مداد ریاض آنگاه چنانچه نزدیک استلای میانه
بولی آدمی و تلقی و طبیعت انسانی جاد می شود و بسبب
حدوت امان نایق چار و ناپاد مکانی برای دفع حاجت تحس می نماید
و چون مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول
و در اقامت نمی باشد طبیعت اشخص سوسی آن مکان متوجه
می شود و نادقی که التراغ از اعاجبت متحقق گردد و خیالش همان مکان
متعلق می ماند و مانع مذکور می بود و مثلاً مکانی باشد که مانع از بول
کردن در آنجا نداشتن خواه شد یا مثل آن مانع دیگر می نمود پس
حاضر متعلق مان مکان خواهد ماند لیکن لی آدمی که بست کثرت
بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت
آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غصبت یا بیع با او درین
فوج طبیعت و نلی نذارد و همچنین و قیامه او عیه منی متعلق می شود

همچنان شعب در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که
 مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان همچنان و وبالای شود
 و نادانیم که قضای حاجت متحقق نگردد و خیالش بقضای حاجت خود
 متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت آن زن و خصوصیت
 طریق تحصیل آن از نکاح یا مباح و حلی ندارد بلکه از آن زن و کار
 حرام مطابقا معرض در محنت می بود و اما اشتیاق جماع که بسبب
 دیدن آن زن پیدا شده و در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید
 پس مورد دهم و حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ
 فَإِنْ ذَلِك يُرَدُّ مَا فِي نَفْسِهِ * وَإِنْ مَعَهَا مِثْلُ الَّذِي مَعَهَا
 آنرا آن آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجائی تواند شد
 که مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سایر امور مثل صورت و
 سیرت و از همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواستن
 آن اجنبی در دل خطا و نگرده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت
 که مسود و محقق بود بر زوی کار گشته و مخالفست نفس از قسم اول
 که داخل در نفس است از خواهی دی که شرطی آید که بریده

است در باطن نفس به مخالفت آن امری است که مستقیم
 ایل شرع و عقل است * شعبر * وَاللَّغْوُ بِكِبَارِ الْفَنَاءِ
 يَانْ تَهْمَلُهُ شَبَّ عَلَيَّ * حَبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقَطَّعَ يَنْقَطِعُ *
 قد لکه کلام بمو حب مستطاعات این غن آنکه حد است
 شریف در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکور و برای
 تزکیه آن از اساع حلوظ * ایاده * علاج عبیت آنست که
 اگر صورت خطر آن بگذرد پس باید که بالتمای تمام منقطع از
 باسوی آمده شده و همگی است خود و عای برای تهری و حق شخصی
 که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکنند و آن قسم تهری بود که
 برای نفس خود نهات فوالم بود و دعای کفایتی که سایر اعم مهمات
 داشته ضرورت است خود می کند و عمل آورد و اگر نفس درین کار قیام
 در زد و در پی نفس شده خواه خواه این دعا بعمل آورد و هرگز نفس را
 نگذارد که درین دعا قیام کرده اعمال نماید باینکه یک روز زیاده و زیاده
 روز در پی نفس بماند و اگر غیبت ظهور آید سوای دعا عنو تقصیر
 ازان شخص خواهد و بچل کند و در خلوت از دگر بگوید که من غیبت

تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود می گریزد و هرگز
 به طرف عیب خود نمی شود و در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و
 فائده خلوت آنست که اشیا عینت به عصیت الهی ممنوع است و
 از ریاضت نامشروع قیصر است و افشای آن اقبح اذان لیه و در خلوت
 گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید * فائده ۹ * علاج کذب آنست که اگر
 کذب بنابر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی را داخل در آن نباشد
 پس علاجش سکوت و خاموشی است و در مجالس از گفتگو پرهیز
 کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و او را حر از اندیشستن مجالس
 نه نماید بلکه در مجالس بنشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت
 بر نفس کران است و اگر کذب بنابر افساد ذات الیهین و فتنه
 انگیزی و در میان دو شخص است پس علاجش بطور علاج
 ضیعت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من
 مرا این چنین اغوا کرد و بدو که در میان شما فساد و خرابی اندازم و
 عفو تقصیر از ایشان کنایه و ایشان را از خود رانبی و خوش بود
 باشد و پیشتر در اصلاح آنها گویشم و هر امری که موجب مزید البیاض

برنجیت ایشان بود و در آن سعی یلغ کرده باشند و اگر نه اندازد و
 شخص بودند همه آنها را جمع کند و احراز از ایشان بگوید که حق
 میثاق از آنهاست آن لازم بشمارد و در هر صورت بعضی غیبت و کذب
 قبل استغما از اهل حق تویر تصویح به حضور حضرت حق که حق
 او اخلاص ترین و افضل است حقوق است بخاورد و من بعد استغما
 از اهل حق بعمل آرد * افاده ۷ * علاج جسد است که اگر در
 دل است صرف بر دعای مزید کمالات محسود و وفور عزت و
 جاه و خصوصاً برای مزید چیزی که در آن چند کرده است کوشش کند
 و بطوری که در غیبت مرقوم گردید دعا بکتاب نماید و ظاهر آنم بقدر
 وسیع خود از دست در بیان رساخی بخیمه در ترقی محسود و کوشش تا که
 و صورت جسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش نشینی و
 مانع هم گردد و یسبح گاه بیاید و آن مستلیمان محسود را فایده حاصل گردد
 و اگر اثری از آلوده ظاهر گشته مسلمان لیاقت محسود و زکامی که
 بسبب چند گانه از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود
 به این بر آن آگاه که دیگر کند از این لیاقتی او مخالفت خفته بود آن

و اہم بر خطا و غلطی خود آگاہ بیاختہ معترف بقصود خود شود و نہر لیاقتی
 کہ معلوم وی بود آن را با کمال خوبی و تقریری کرد انشین باشد
 اظهار کند مثلاً بر حضور آقای شخص سبب حسد گفته باشد کہ آن
 شخص لائق رقابت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را ہم
 آگاہ کند و مستقی از قصود خود شود آن اقرار ہم بر غلطی خود آگاہ
 کردہ بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذہن نشین اوستار و وفادار
 اعلام آن شخص آنست کہ وی ہم بر تخیل کار خود آگاہ بودہ مدارکش
 نماید و در اظهار لیاقت خلافت نمائی نہ کند بلکہ اگر واقعی است اظهار
 نماید و لامعنی محض بدون اظهار لیاقت کند * افادہ ۸ * علاج
 نگہر آنست کہ اگر نگہر بہ نسبت شخصی رود ادعای بی لیاقتی
 حد بہ نسبت آن شخص بجا آورد و در غایت تدبیل خود و نہایت تعظیم
 آن شخص حرکات و نقل مجلسهای مردم و مشحکہ بمچشان وی کرد و
 اگر طالب رضای حق است و خود را در بسکات طالبان خدا مستلک
 کردہ بہ بیچ چیز از ان بایکی نہ کند آیامنی بینی همین مردم با عجز و وقار
 نمی باشند چون کہ خود را در ذمہ ازادان داخل می کنند اصلاً در

قبول نمی و وضع آنها که مرا همه خلافت عقل و مردست
است باک نمی کنند ملک مرگ و افتخار خود می دانند
و اندر داده عمر نمی مانند که تحت محبتش او را عقیده کرده آنچه کوادری
چاطر آید فردیسم الطبع است همه آن را بدل و جان قبول کرده
علی رؤس الاشهاد و رکوبه و ماژاد هیمان اعدا و حرامان و شادان
می کرد و اگر طالب حدانی الواقع است اذن امور که بالکل موافق
عقل و شرع است که محال عقول ناقصه عاقلان مرحسات
الهی بود و ما شادان و انکار نخواهد و در دید و مراد از ندل این
ندل جلالی که انی ملوک است که سرجم کردن یا ندس بوس
شدن است بلکه حقیقت ندل در هر مقام و هر حال و علاقه است
مثلاً شخصی که در دنی مشایخ بود و او را نکرد نسبت شخصی از مشایخ
بهم رسد پس می آید که ما او سعادتمند که در ادیان مردم متبقی کرده
که این شخص اذان شخص مستفید است و از وی قواعد طریقت
حاصل کرده و نقصان خود را در صحبت وی تکمیل نموده و اناده ۹۹
علاج را با در پیش تمثیل آینه دانی در نماز ناری کردید پس آن

خیال را به قدر خود دفع کند و اگر با وجود کوشش دفع نشود پس
 لحوت ریا را بشمار آن محفوظ داشته و در اوقات خلوت مثل
 شب که تنهایی محض بود و هیچ کس را از بشر اسکان اختلاص نباشد
 اگر در نماز و کوفی بود و دور گشت و اگر چهار کانی بود چهار
 رکعت بشمار لحات بر جنس و خلوص تمام بگذارد و اگر ده آن وقت
 بنم خالی شود هر نمازی که در آن غلبه شده آن را از شمار موقوف کند
 و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لحات مذکور
 رسد و تا دای آن هرگز نفس را برائی ندهد و همچنین اگر در سه دادن
 زیا پیش آید نفس خود را از جر کند که احب مال تراده چندان
 خرج خواب نم کرد و سه خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت
 کمال سرشکی تسبیح خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام
 کار خود کن انشاء الله تعالی برای آن قرارداد واقعی خواهی یافت باز
 سر این مبادل سرشکی با دو سه روز و آدای قرائض ریا نیست
 مقام ریاست و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین
 خیال که ریا پیش آمد و یا خواهد آمد ترک کند بلکه بخواند و ملاحظه ریا

چنان که مذکور شد عمل آورد * آفاده ۱۰۰ * صلاح کینه اگر از دل تمام
 بگذرد و ثابت عرقه انلاص مان شخص بیخس بگیرد و وضعیکه در
 دلش اخلاص پیدا شود و ظرف اخلاص ظاهر آید و در موافقت
 قلبی اعتبار نیست و اگر شخصی ماحر کتی نسبت کینه ظاهر کرده
 فلاحش است فقا و اخلاص بقصور وضعی در اخلاص و دوستی
 است چنان که مابقا مشروح کرده و آفاده ۱۱۰ * چون بطور
 یاد داشت که با بقا مذکور شد ملاحظه این امور موافقت خواهد
 کرد و امیدوارم این است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن به مجرد
 اینکه در دلش اغش تصفیه و تخلیه شود اعتماد در آن نه کند بلکه
 اشخاص آن کند و طریق استخوان را طبعی فهمیده خود را با آن معنی
 باید میباید و روشی خانقا شینی پادشاهی یا امیری واه کمال
 شوکت و شجاعت و طمع طلاق بسیار بود و در شک و حسدی از دل
 خود بیرون است نداند کبوس از حسد پاکم بلکه طهارت و ایمان را
 حصانت داد و یه وقتی جوید اگر و که هم برده و اخلاص و هم است
 و هم میشه او همان اشغال و اعمال مشغول شود و در آن زمان

اور انو انکی شاید حاصل کر دو دآن ہم میرا اس و دهمان کار که این
 شخص برای آن مدت و راز مخفی کشیده و در اسرار ازین بهر دین
 محبت حیرت انگیز و شادانیه و ممتاز کشیده و در روی او تقدیم و سپاس
 واضح گردیده و اندر زبان دانایان آنکاه و خاتقاه نشینان و
 مرشدین که سر آن خاتقاه است چلا کشش و دآن کار مشهور و معروف
 کشیده و نسبت آن معظم و مجتبریم و شایع حطام گردیده و با دجو دآن
 اور ایشاشی و فرجی نظر با تمام اوقات مذکور و پیشش آید و پیوندش
 و تعلقش بوجوهی و دوشش کند و دآن وقت البته لذت و خوش اند
 و ذیله حسد پاک شده و غلیظ القیاس حال و انشمنه و استبانه و
 ایشراست و مختصر است جدا است فصل سوم در ذکر مخلات
 عبادت دآن مشتمل بر دو باب است باب اول در
 ذکر مخلات عبادت است باب دوم در ذکر مخلات عبادت است
 و از عمده مخلات عبادت فقدان محبت و تعظیم نام
 خدا است بر هر شخص را محبت و تعظیم نام خدا بی باشد اما
 هر یک به موجب گامیابی شود و به ضعیف که اگر بر نفس و ابو دینی باشد

حتی‌الشیء آنکه محبت و تعظیم و اغایاتی و اغراضی می‌تواند موجب
آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل می‌شود مثلاً
شخصی مواظبت دگر نام خدا را مقود و مشروط و اهتمام تمام می‌نماید مابین
غرض که برکت این نام پاک و کرمی چند و دیده بدست آید یا پیش
مترداری با امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیزتر تعظیم و محبت

بیشتر اعلامی اغراض و نبوی عظمت و پادشاهی است هر چند مابین
غرض هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت و تعظیم نام پاک او سخاوت و دلش را
بیش از حیطة بیان زائد خواهد بود و لیکن موجب او شد لازم الی‌قبول
حضرت رب الارباب ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾ و موجب بیان

به ایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات
والتسلیمات ﴿لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الدُّنْيَا نَعْدِلُ جَنَّاتٍ حَنَّاحٍ نَعُودُهُمْ فِيهَا
مَقْنَعَاتٌ حُمُرٌ مُّشَاوِرَةٌ مَّاءٌ دَسَائِرُ بَرَدٍ فَأَنَّى قَالُوا هِيَ دُولٌ بَرَّةٌ﴾

نام خدا را واسطه حصول آن ساختند و در مرتبه این بنا آینه
شناخت و بسامی باشد که همین حقیقت و بنا لباس و بنداری
برمی آید و در ازای آن متلبس کرده و حلوه می‌شود و مثلاً مواظبت

اذکار الهی باین نیست که گمانی حاصل کنیم و بوسه بیاوریم آن باد شاد و
 امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من بر خرم کنند و التجا بمن آید و
 نام و نشان من و حجت کمالات من تا از من متجاوز و باقی ماند و
 در بلدان و اقالم دور و دراز آید و ولایت من منته و فاش گردد و
 فی الحقیقت **اِنَّ كُلَّ ذَلِكْ لَمَّا مَنَاعَ السَّيِّئَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ**
هَدًى وَبَلَكَ لِلْمُتَّقِينَ و حالش مبین و حدیث شریف است
 که قاری و خواننده و شهید می دارد و عرض حساب پیش خواهد
 آورد و هر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا
 جوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و عالم السعد و العین که آگاه از باقی الصبیر
 است هر یک را بر نیست آنها که شهر و آذانه خود و منزل خود را است
 منطرح فرموده حکم بادخال و دوزخ خواهد فرمود و اذین بیان گمان توان
 کرد که اذکار الهی بنا بر تائب و ترق یا امور و نوب و ممنوع و حرام است
 باین معنی خرج خلاصت نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان
 تفادیت مدارج محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین در آن
 محتاج می باشند و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه فرقی

و در ماه مبین شد پیش شیر چشم آنست که ادائی افعالی که اذان
 برضای خیر می توان طلوع و تحصیل و نیام اذان می توان کرد و دو به
 می باشد اول آنکه ادائی این افعالی نماید و اظهار کند که این افعالی را
 بعضی هفت یا آرد و ده نام و حال آنکه در دل خود نیت تحصیل غیر و نیامی
 خدا اذان کرده باشد نیت قائل الذالیه لبطر قد ار بارگاه الهی است
 و قابل دخول ندارد بیان حال امثال و همین استیاضی و در حدیث
 مذکور واقع شده و در دوم آنکه همان افعالی مذکور را بخار و موافق
 نیت قایم خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگر چه محترمه
 بارگاه الهی باشد لیکن نه این قدر که امر او خالی بار و حق اصدار شود
 و نیز باید دانست که همین اشتغال و اعمال دنیا نیست که به نیات
 صحیح عبادات حمله می کرد و مبتلا خواب که همراه غفلت و حجاب
 می نماید بار اده صحیح و نیت و ریت بهتر از عبادات این دنیا
 می شود و مخصوص فی العبادت را هرگاه هر دو چایی موجب کمال
 حواس شود لذت منیات و کیفیات عبادات را منجمل سازد
 و این مناسبتی را پیش از آن لذت و کیفیات کرده و بار دیگر حصول

آن را منحصر در خوابت پند است چه همین اراده و نیت در خواب
 و در بیدار از نماز خوانی صد تا غزائی و غافل خواهد بود و باینکه خواب را
 با نماز مرآت بی هیچ نسبتی نیست تا آن را بهر گفته آید نماز شرعی موجب
 و ذم می آید و ضامنندی نمی است و از ملکوت بفرین نرومی میرسد
 و بر این نام صد تا رحمت الهی و در ضامنندی و خوشنودی حق تعالی
 کرد و شتائی بین الطوبیبتین و چون تفاوت اغراض و فواید معلوم شد
 انتمثال باغراض اخروی باید کرد هر چند اغراض اخروی همه بهتر است
 لیکن در این همه تفاوت مراتب و منازل بی شمار است از تفاوت
 مراتب و منازل اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم نباید کرد
 همین خصال فطرت که مسواک و منصفه و استنشاق و فرق و قص
 شواذب و استنجای و استناده و شستن با آب و قلم و طهارت
 که بهو جنب قول سفیجیان معتبر است و هم خلیل از هر چنان صد تا
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 و از آن بوده بر تبه امانت گیزی رسانیدند و همین حصول و حصول
 و ولادت و از کار و جهاد و زکات و حج است که در ادای آن مراتب

صدیق و فاروق و امثالها نسبت تقاریر
 (بمبدل شد پس بهترین بنیاد و اعراض در محبت و تطهیر نام
 پاک و بی دختیا جوئی و بی است یا پیشین جزو ضایعی و بی هیچ نخواهد
 بود هیچ مطلبی و نبوی و اخروی است و در این دنیا که کمال انعام
 حاصل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نباشد و همین
 است که توفیق و قوت ذکر نام پاک او یا نیست و همین انعام را
 بیشتر و بسط تمام که هر صفت بقوت و توفیق او است و هر چه در
 و دل خود جدا داده اند و دل شان در همین احسان ایزدی
 باشد و شرج و بسط آن این است که میباید و این است پایت ذکر و
 لا حظم کنید که در این است تمام جو ارج و احضار و خواص ظاهر
 و باطن که هر یک در این است و ذکر است همه از انعام تمام او است
 پس بعد توفیق که انعام خاص هر خاصیت به او است و این است
 است که همه احضار و توفیق و زبان و فهم و دانش او در سر
 باشد و هزاران تقاریر و نبوی و افکار معاشی بر زبان و دل آدمی
 که زود و اینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده و بخواهد از این تعالی

فہمیدہ حرکات مہلوہ کمال ادب و خشوع کہ شایان قبول بارگاہ
 بادشاہ حقیقی باشد بچل آرد و خود را مدام در کار الہی داشته
 اوقات نماز را بلاشبہ وقت در بار و حضوری پندارد و تلاوت
 و تسبیحات و ادعیتہ را سرناجات و مہکالہ و غرض حاجات خود پندارد
 اینست حقیقت اجمالیہ ضلوۃ و اما حقیقت ارکان آن تفصیلاً پس
 برای تفہیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکہ دقتیکہ چیلہ خاص
 شاہی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل خود مضمم کردہ در
 در بار آفتابی خود حاضر شد بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از
 ماسوای او اعراض کردہ و بہت و سلطنت او را نصب العین نمود
 ملاحظہ دیدہ امید مناجات باومی دوزد پس لا بدی مجروری کہ آن
 پادشاہ عالی جاہ بر عزم مناجات و اطلاع می یابد و اسید عرض حاجات
 او را می بیند عنایت خواہد و در بارہ او متبذول می نماید و بدیدہ قبول
 و مجاہدہ او را ملاحظہ می فرماید و ہر قدر کہ احوال و افعال تعظیمیہ ازان
 چیلہ منقاد صادقی شود عنایات شاہی و رحمت او ذوی الای کر و د پس
 و قیامہ آن بندہ منقاد عنایات آنار ایجا سبب خودیش ازیش منوجہ

می بامد برای عا آوردن تحت موس بالمثال آن از نفعیمانی که تقدیر می
استیدان مناسبات و توطیه عرض حاجات می باشد انحنائی در زو
و سبب صد و این عظیم مناسبات می عایات پادشاهی موسوی اوست و
شده و این مناسبات و پرداخت حاجات با و از برای می کتید
پس آن حد مقدار و در شکر حصول اذن مناسبات زمان خود را رساو
ندجی که شایان مولای اوست کند و در علی که مشعر به عظیم آفای اوست
عا آورد و مشغول به مناسبات و عرض حاجات می گردد و از بس که آن
وقت رفت نهایت کمال این حد مقدار و غایت قرب آن بادشاه
عالی جاه و شدت ظهور و ایت سلطنت و بهایت و ضوح سلطوت
مملکت است در مظهر موسوی بعضی مناسبات و مقام
نسیان بعضی از حاجات بود و لهذا در ایام می فرماید که لهذا مقام
مناسبات حد شده و خیال و عقل خود را در دست نموده باز در کمال قرب
داخل شود تا قدر که با فاست بجوی نیست دهد و در قیام مناسبات
حالات قرب و مقامات استعمال بر این حد مقدار و چند بار بسبب
نکرار در دومی گفته تا فوئل حس معانی و قدر دانی و نور قبولت چنان

اینست می فرماید که آن عجب و آبرای احزان و اکرام به نشستن باز در آن
 گنبد لیکن از بیک نشستن در دیوار پادشاهی کمال سوی او سب
 است لهذا حکمت مساظت چنان اقتضای می کند که آن عجب و آبرو
 بناسب نشستن باشد مأمور فرماید مثلاً بنسوی او پای خود دراز
 می کنند تا به تقریب ادای خدمت چپ نشینند همچنین و قیبه موسی
 پاک قبر از اشراک صحیح العقیده خالص نیست مجتنب از بدعت
 میانی از ذابلی و ستونی و نمائیل جان خود را از انوار بهیمینه و خباثت مغویه
 صرف نموده و تن خود را از انجاس حقیقه و اصدات حکیمه پاک کرده و لوح خاطر
 خود را از نقوش البقاات الی بابوی ابد مصفا ساخته و دل خود را از علائق غیر الله
 بفرار و به قلب و قالب خود متوجه الی الله گشته کمال محبت و وفور رغبت
 مضمون **إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ رَادِدٌ**
 بهوید ای قلب خود را هیچ نموده و عقیده تحریمه نمی نماید به مجرد این عقد رحمت
 البیّه پیش می آید و عنایت خاصه بسوی او متوجه میگردد که **إِذَا أَصْلَى**
بِأَحَدٍ كُمْ فَلَا يَتَخَمَّنْ قَبْلَ وَجْهِهِ فَإِنَّ اللَّهَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقَبِيلَةِ
وَفِي رِوَايَةٍ فَإِنَّ الرَّحْمَةَ نَوَاجِهُهُ أَشَارَتِي است باین معانی و بهر

به ربه اذال تطبیقه از تلاوت قرآن و از ادعیه از وی گفته شود و بر سر صد
 یا نقد رحمت رحمانی و فیض مزدانی و روح او سینه دل می گردانایا که
 رکوع که توفیه عبادت تعظیم و تمجید نهایت قرب که عبادت از سجود
 است بجای آورد و در وقتیکه مغفل خالص خود را ملاحظه می نماید که مثل این
 مقام رفیع که عبادت از سجود است مرا نادان مثل فرموده و بیس مانع
 و ملحق نموده است و در ادای شکر این نعمت گری و مواهب عظمی
 راست است پادشاه و درح و شایسته شایان شان ادست یا آورده
 حسن خود را در خاک خرنسائیده در مناجات و عرض حاجات مستعمل
 میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنج عبادات
 حلال و ظهور و سر اوقات حلال است لهذا منته سهو مضامین بعض
 حاجات گردیده و سزاویه چنان مامور است که خود را در ادای از ان مقام رفیع
 فروتر آورده باز بنمان مقام رفیع برای نداده که حاجات من عرض
 الحاحات خود کند و چون آن مومن پاک ماین حالات مرضیه مایه بار مطهر
 می شود که ادای تکرار در دو رکعت مستحق می گردد و قایلیت پندار می
 شنسی پنداری کند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقباض می کند

کجاست آنکه فعل تطبیسی از آن یکبار صادر شود چه محتمل است
 که آن فعل تطبیسی اتفاقا از آن صادر شد و باشد لیکن بنا بر محاذات
 قوانین عظمت بقعود صلواته و اخالی از عباد است نمک است به تشبیه
 که همیشه تلبیر نهایت احوال تعلیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه
 مری دیگر هم مودع است. بیانش آنکه هر دکنی از صلواته ششبار
 حلاوتی بدید و لذتی نماند است پس لابد کوع را از سبج و بنهائی
 اجنبی مهتاب باید ساخت تا لذت هر دکن بر اسبها نصیب مصطفی
 گردد و بهم چنین در جانشه مابین السبج بین استدی است پس
 غرض بیانش آنکه وقتیکه شخصی دنی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند
 دفعه فائز می گردد مثلا دست او بر پایه تخت شاهی و سد یابد مستار
 سر بسته بهره و رک و سپس البته اقرا ن و امثال او را ظن اتفاقی
 بودن این امر بخیان می کند و چون این امر بنگر از تحقیق می شود
 خیانت باطل مضمحل می گردد و همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را
 یا جامی مناصب قربت که در سبج و بدست می آید میبوازند البته محل
 حد و ثطن اتفاقی بودن این امر و قلوب مناسبت عالیمان بلکه در قلوب

نقیص این پیشانی نام داشت پس بنا بر این از این غرض و در هر گه است
 این مومن پاک و با این جلالت فائز و دوبار می تواند از این است
 اشاره و اچالیه شیعی اسرار دار گان صلوة و اما تصنیف آن پس
 بنا بر سنی مقام بر فکای اهل فطانت حواله کرده شد چونکه برین منی
 تجویز آگاه بوده موافقت خواهد در زید اسید از فضل الهی است که
 حسب اسبند او خود در مورد الهیات صادق خواهد شد و از تجویز باید
 بر دسر قول فاروق که اَجْعَلْ جَوْشِي وَ اِنَّاغِي الصَّلٰوةَ و در بار
 خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب مزید قوت شوکت گویند صحت
 باشد می فرمود و لهذا هر چند که فتوح داد و یاد اسلام در عهد او
 ر و داده از هیچ عهد معلوم نیست انصاف محقق یعنی ایمان و در دل
 انسان بمنزله تخم است که محقق و در زمین پاشیده شد و اینک سبک
 در کلمه مشبهات شد و وجود نفس مشهور و معترف عوالم الهیه
 مرید و زبان حال صدها تنی تهنیت عتق ویتش و قبولیت او از کلام
 اعلام تبریز زده مسامع اهل عوالم را از نیست بخشید بر بحر وجود
 بکلمه شهادت مانور با حضری و یاد اوقات خیمه کشته بر لبهای

از احکام تطهیر که مقدمه قصد و ریاء است و به تعلم اداسب اولیه و
تعلیم و خبر خدا است چه بر سر دیگر زودتر از کشتن * افاده ۱۱۲ چون که
اختلاع از اموال که بموجب منطوق جعل الله اکم قیاماً ما غنما و زندگانی
این جهانی است کلیه ما مورد به نیست و بسا است که انسان و قبیله
مسلمان شده پیمان وقت مالدار شود بنا کند از سابق مالدار بود بنا عاید زکوة را
ضمیمه نماید ز فرمودند تا مال که اکثر موجب غفلت و نگرانی می باشد
و محبتش زنگ آفتاب دل می گردد و در حق مرد مسلمان نوعی از
محموری علی الله دام بخشش شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد
دانست که بارگان اسلام ما مورد و اهتمام ارکان عده که ازان جمله
زکوة است در و لش قرار یافت همانوقت و بزی تقش اجناس
اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام نیست و هر چه
از قبیل اول است مقدارش چیست و آن مقدار را چه قدر
زکوة بکشد متن سبال که شرط زکوة است از کدام وقت شروع
پس این اتمام مادی که داسیمیر خاطرشش کو در عین تمیز تمیز
اموال خواهد ماند و همه آن اوقاتش نوعی از محوری می نماید

ادواید و در چو که معنی فریب خوبی خواه قهید بعضی بگمی است
 از احکام الهی ادای آن سار حکم بر من لازم است و بیامت
 دیگر از انعامی ثواب مایع حاجت فقیر یا عیله و رحم یا آرد و وصیت
 چو دمی و دگر کم در جنب بیت ادای امر الهی معصوم یا مندم
 چو اید که بدو استغای حساب چمنه مطلس مذهن وی خواهد بود
 و به به و آبست که ایچا قیر مالی که بر من در هر سال بطور بیشکلی
 و در راه برود کشته شود و در مسام محسن سار نکست الفرایش
 اعانم جلیل الله روح و در مس پشور فرموده دیار عیله اند ز کوه اصله حق
 انام و عیله است و کویا و دوست الهی حواله میگند چنانکه قرآن
 و دست بر آن دولت و در پیس حال مسلم در ادای زگو در مثال
 به شاه کسی است که از جمود پادشاه عالی حافی پروا مامریو که و نام
 سخن بامرو است که از استیای سار و کوه سبزه خود این قدر هر سال
 در نظر الهی بپرسید حاجش بر جمود ما آورده باشد که ماندست شایست
 حمد و آن را قبول فرموده بود و غفلات حواله ساحت پس اهل کاد
 حاجات دیگر که ابرطوردید که راییدن از ایشان در عود و حسن بر مایوس

از معمول نیست بلکه غنی تواند شد که در ایند مکر آن علو مترعصب و کمال
 حرمت و محبتش که در بارگاه بادشاه است می باشد و آن شخص
 بزرگوارم در مرید و ترقی می ماند و غشائت او را در بین است تعالی با اموال و
 غنی دهد فانک و چنانکه سلاطین ذوی الاقطار سماحت شعاع اموال
 مذکور نیاز دارد و مخارج خاصه خود صرفت غنی نمایند بلکه در مخارج منامه
 اهل حرمت و افتخار مثل شاهزاد های تعالی سقد او ابرای کبار تجرید
 بذل غنی فرمایند بلکه معصوم است استال این اموال نزد ایشان
 ذوی الحجابات و انعامات اند و بس همچنین حضرت ملک الاملاک
 اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که مخارج آن جناب
 فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است فرماید غنی با ستم
 که علاقه اخوت دینوت بان جناب می داشتند تحریم فرمود
 و مصادف آن اموال از ذوی الحجابات معین نمود پس کسانی
 را که بر ایشان صدقات تحریم فرموده اند حرمت و افتخاری حاصل شده
 که شکر آن به هیچ زبان ادا نمی توانند کرد و اگر فقط در مقابلۀ دشمنان
 نعمت همدانواع عبادات و هزاره اقسام غایبات بجا آورند

ایشان را می سرود و بسبب مقابله مثل این ایست عظمی به کفران
 و ارتکاب عیسان بکدام پاپ می رسند ^{۳۳} و در فرشتت رسوم
 ماه رمضان یک نوع توبه و التفات مردن من تمام سال بشوی حکم
 الهی و تنظیم ابروی تعالی می ماند و ارتقاری می کشد و استبداد می
 می نماید که هرگاه در رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روز و نماز
 تراویح و قرآن ادا خواهد نمود و درین ارتقا و استعداد و خلوص
 نیست مردم مختلف الحال می باشند و حسب آن اختلاف مبادیج
 مقبولیت آنها مختلف می شود و بهر جهت این ارتقا و تمام سال مشابهتی
 بهر کوه دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هر چند در زکوة بهر است
 صبیحی بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این است بهر جهت غایبات
 بی شایات حضرت می است که بر این است مروج و نقص است نظر
 بضعف بدنی و کمی حرم و قلت بهمت و توفیق مرادات اعمال باشد
 ماه موصوف و دنیا القدر مقرر شده تا بدون مراد است اعمال باشد
 بهر طاقت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز به درجات عالیات
 مثل پیش بریان بلکه بر آن از آن بود و در بر شایان یکبار کند کونی قوی بر

نفس میرسد که اثر آن تنهایی ماند و شهوت و غضب و حرص
اورا اصلاحی بدیدی آید که این را بر این آگاهی نشود و افاده ۱۳۰
اما چو پسین بد منزل آن سر پادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد
عنایات فی غیبات خود در هر کردار آن مکان طلب نماید آنرا
نیابت مورد فیوض خود و در اقران او مدعیم و معزز کند چنانکه
اگر کسی بدون طلب هم فی مکان داخل شود او را هم بغایتی که
لیاقت آن میدهد مسلح سازد و بوجه من الوجوه عتی و عظمی
اورا هم در اقران خود ملحق شود و او را خالی محض از اخراج و عنایات
ندارد و انقضای آن من را خواند و بماند باشد پیش هر که
بنابر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال او معزز و منعم سازد
و هر که بدون طلب آمده باشد او را موافق حال او بوجه من الوجوه
معزز و منعم کند همچنین پادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف آن او را
که مسجی جرم است از تمام ارض نمناز ساخته شود و فیوض خود
کرده است و مثل خاندانهای هر کس و ناکس مذول ساخته
پس هر که بنابر طلب آنجا حاضر شود آن نبی آدم اندرین با انواع

علم الیه مشمول می شود که از آنکه است علم است که تمام گناهان
 آدمی آمد و در مایه بارز و مع کما این چنان می شود که گویا الحال بهر آمده
 هیچ که اثر وی نیست و آنچه در این ولایت به وایه و کسالات رحایه
 مشمول می ماند و هر که بد دل نلسه آن مقام سعی کرد و مثل
 حیوانات و نباتات پس استان بحرمت حرم مدبر و شده و
 اسرار چه و امتیازی حاصل می نماید پس موسی پسر امانه که این
 امر نظام را یعنی طلب پروردگار را مل این مقام این چه حاجت
 را محض برای احراز و اگر ام تقصیر و کفر علیه است حج و اورد و این
 به اسحق کرد و اند ۲۰ انا و ه ۵۰۰ مایه و است که چهار دست کثیر الی و این
 جمیع المنافع که مسعت آن موحده متعدد و نوران نام می رسد
 نمائند و از آن که مستش ساست و حیوان و انسان را احاطه کرده
 و منافع پس امر نظام و دو قسم است یعنی بهر که موهبتش مقبوس و
 که در مسمود و فساق و منافقین بلکه حتی و انسان و حیوان و نبات را
 اند که می داند و منافع مخصوصه که مایه است مایه یعنی بعضی اشخاص
 و مسعت حاصل میشود و بعضی دیگر را موهبت مایه پس

دانش آنکه چنانکه به تجربه صحیح ثابت شده که منسوب عدالت حکام ۱۹
 و دیانت اهل معاملات و سخاوت و جود در باب اموال و نیک بینی جمہور آنان
 بركات سماویہ مثل نزول باران بروقت و کثرت نبات و
 اتفاق مکاسب و معاملات و دفع بلا و آفات و نمو اموال و ظهور
 در مائت و کمال بیش از بیش مستحق می گردد و همچنین مثل آن
 اینکه صد چندی از آن بسبب شوکت وین حق و عروج ملاطین
 است و همین ظهور حکومت ایشان در اقطار دکن است زمین
 نجات و تکریم حق و انتشار احکام شریع و زقرنی و ابصار به ظهور
 و چنانچه حال هندوستان را با حال دیوم و توریان در نزول
 بركات وین باید، بنجید بلکه حال هندوستان را و دین جزو زمان که
 سنی یکر آرد و دود و دسی و سونم است که اکثرش درین ایام دارا الحریص
 گردیده بحال همین ولایت که پیش ازین دو صد و یا سه صد سال بوده
 در نزول بركات نماید و ظهور ادبیای عظام و علمای کرام قیاس
 باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن به نسبت شجاعت مومنین
 و غرأه ستمین و ملاطین ذوی الاقتدار و جو انمردان کارزار مستغنی

از بیان است و اما نخست از باب جوهر صافی پست حصول
ترقیات عظیمه و اوقات فایده و توفیق اسب و لایق و مستاصب
و حامین زیانهاست بپیر است و امانت است علما پس انشا
عالم حق و کثرت نعمین و متعلمین و نور علما بمراتب احسان و قضا
و ارج نهادن و توفیق بمرتب است بالیه یعنی دعوت ساد ظاهر و سوسی
و اسب مقبول و حصول نبات انبیا بسبب شر عقائد حق و احکام
مرفیه و ظهور ابر ما لمر و من و همی عن الکرام است و امانت است
نوام صلیا پس و نور غیت ایشان در صلاح و تقوی بسبب اعزاز
و اهل صلاح و امانت اهل فخر و بنب شہرت امور محمود مشر و
مذموم امور مذموم و نیز تضاعف اجزایات ایشان بسبب
انتیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحرام و ادلیلی
حنام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافران اسلام است و اما
به نسبت توام و مو سبین پس حد و ثابیت صحیح و در مقامات
و بیان نسوی مقامات و توفیق ایشان بسبب انشا و اوار دین
اجن و آلائ و اولی و انتیاد و در ستون شریک شہرت آن

کرده تقلید باشد و نیز وفایست ممانش بسبب نزول رکات ستمادیه ۱۰۴۰
 و بسبب عدم التتایطین خودی الاقنیه و وجود کرمای سخاوت شریار و
 اتمام امور معاشیه و معاویر ایشان بسبب مسوخ بیهودن قوا این شتر عبید
 است و امیر نسبت فساد و فجور پس حصول توبه یعنی حد و ثبات
 کراهت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سرمان انوار ملت
 حقه در قلوب بنی آدم و بسبب مسوخ شاعت افعال قبیحه در
 عقول خرد و انام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از
 اظهار منکرات و بدعت بسبب خوف اقامت حد و توبه و تعذیر است
 با خوف الحوق عار و بسبب طعن اخوان و ملاست آفران بسبب شهرت
 قبیح منکرات و بدعت است و امیر نسبت اهل نفاق پس
 ستمامت ایشان بر دین غی ظاهرا عدم دخول ایشان در زمزه
 کفر و جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملا خطه عزت اهل ایمان و ذلت
 اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ملت حقه در جوار قلوب ایشان
 بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول رکات ستمادیه و بسبب
 بلا غیبه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالفت اذیانای خفام و علمای

کرام و انعکاس انوار و تقود و مواعظ این نزد کونان در ذوق سیه
 ایشان است و اما به نسبت گفتار اهل ذمه پس و تو بیست نیست
 نسب بر دل برکات سمایه و نفاق شکست و عدالت سلاطین
 و اطمینان از مصطفی و قساع الطریق و امین حدوت در حجابت پیوسته
 اسلام است محالست ما اهل حق و شهرت رسوم ایشان
 و سبب ملاحظه استقام امور معاش و مصادا اهل دین حق سبب
 انما ع شرح است و اما سبب اهل حرب پس در حق کباب
 در جاد از دست اهل اسلام مقول شده ما و چه و یکاه ایشان اتم
 قلیل می باشد چه در اکثر محاربات مقتولین اقل قایل به نسنه
 قاری می باشد چه صواب وقت ظهور و شوکت جانب پیغمبر
 القصد در حق ایشان مقول شدن باعث تحقیق عدالت
 قلیل عقاب است چرا که مقبول نمی شد التمسیر کردن و تا
 قتی می ماند پس لابد گیر ایشان متر اید می شود و بر قدر که هر چه
 می شود و از در آن عقاب متخافت می کرد و با در حق خود اری
 ایشان از استا و عیان پس از یک استا از سبب استفاق

۱۲۱
 بجهت محالطت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع محبت
 اهل حق در حق ایشان موقوف می نماید این است پاره از دیگر منافع
 جهاد و اما تفصیل آن پس احاطه اش در یتیم مقام نمیتواند شد القوه
 و جوب جهاد بر اهل ایمان و امر با قیامت آن را لی القراض الزمان
 در کارخانه شریع بمنابہ انزال غیث و اجرای آنها را است در کارخانه
 نگویند اما تلف شدن جنسی اشخاص الاستعداد و مثل بعضی از
 اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند و راه مخالفت غزاة و
 مجاہدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می نمایند و در
 و رطبه هلاکت ابدی خود را می اندازند و در زمره اخس الشانین
 داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد و محل نمیتواند شد همین
 باران است که عموم نفع آن در در حق جمهور انام بدیهی است
 با وجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام عمارات باطنی
 سیول و آنها را تلف میشوند و در فوائد منفرد و ان مشتمل بر

هیچ افاده است یا بدو آنست که استماع عنانی فرامیرد افاده اول
 و اخلاط انار و بدون شهوت اگر چه از منافع آن غرض نیست

لیکن امثال این امور را در حق سائلین راه حق خصوصاً در حق
 طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نباید فهمید باینکه امثال
 این امور هم در حق مبتدیان مضرت و هم در حق منتهبان اماره
 حق مبتدیان بقضای آنکه جمع ارباب طلب روحانی اتفاق کرده
 اند بر آنکه سائلین راه حق را ایضا و نفس ضرر است و اشیاء مخلوقه
 آن مضرت را سیما مخلوطیکند از آن در صلب نفس را رخ کرده و طالب
 آن در سوید اول متحکم گشتند و نفس در طلب آن محال سراف
 قبیل حقوق کرد و بر ظاهر است که امثال این امور را از قبیل حقوق
 نفس نیست چه کاه سبب ترک آن صغیر و ناتوانی در جسم
 نمی آید چنانکه سبب ترک اکل و شرب و همچنین کاه سبب ترک
 آن اشتیاق و احساس و بر آنکه عقل و کرب طبع است حادث
 نمیشود چنانکه سبب ترک قوی و استراحت و همچنین کاه سبب
 ترک آن مظنه و قوی و در ممنوعات شرعیة متخیل نمیکرد و چنانکه
 سبب ترک جماع القصد امثال این امور را هیچ یکی از عقل از
 قسم حقوق نفس نمیتواند سر و پس امثال این امور نیست مگر از

۱۴۲ حفظ نفس ملک از همان قسم حفظ که طالب را اجتناب
از آن که وکد است چه صورت خویش و صورت دلکش از همان
قبیل است که لذت آن در ته قلب فرو می رود و لذت آن علی مراد
والاعصار بنزیل نفس مرتبت میاید و نفس را در طلب آن
پنجانی و سرگردانی فرا میگیرد و علاوه بر این بلکه امثال این امور
از جنس مناجاتی است که من وجه الصالحی با امور محرمه میگرد
و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی متعاصی کشان
کتان میبرد مثلاً شدت تعلق قلب با ستمیغ غنا بخرابکار
استماع فرا میبرد و و کثرت اجتناب امارد و در خلوت بحدوث
شبهت میگذرد چنانکه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست
و اجتناب از امثال این امور مباح شرعاً بر اهل تقوی و صلاح است
چنانکه در احادیث کثیره مصرح است و کسی را بر ملکه تقوی و
صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام
هدایت البیام ان الشیطان یجری من اذنی من یجره
در ارائه امثال این طعون مشایخ و حکامی است

واما در حق مشتبهان بسبب غیاء و باستماع غنا مضرتی دیگر میسرند
و بتعلق قلب بآمار و مضرتی دیگر اما مضرت اغنیاء و باستماع
اغنیایش لغضایش موقوف بر تمهید مقدمه است بدینسان که هر
انسان سالم الوجودان در باطن خود دریافت میکند که کیفیت
غضیه امری دیگر است و بلکه شجاعت امری دیگر اگر چه آثار و
احکام با هم متجانس و متماثل میسند مثلاً ضرب و قتل از عروض
عصب سر بر میزند و از بلکه شجاعت هم صادر میشود و لیکن اقل
از عوارض سر بعه الزوال است و صدور افعال از ان نظام
در احکام و اول از کیفیات مذموم است و ثانی از ملکات
محموده پس طریبان عصب و صدور آثار ان اگر چه مجمل ظهور آثار
شجاعت نیست بلکه موید ان لیکن خلیفه ان کیفیت است
ان برفس و اتباع مقتضای ان بحیثیکه هر چه عصب او
تقاضا میکند همان را بفعل آورد خواه موافق عقل و خوف باشد
خواه نه بلکه شجاعت را در رونق میآورد و چنانکه صاحب

نشان

شجاعت متین با عین میباید محبت صاحب غصه سبک
مزاج بیوقار چون ایمقدم ذهن نشین شد پس در اصل
مقصود و کمال نعمت باید نمود و نظر غایب را کار باید نمود
که بیایند و غلبایند که سبب استماع صوت حوش در
باطن ان بن پریمی آید اگر چه فی نفس از امور قدسیه هم
نیست چه مثل همین حال بر نفس شاق و فحار بلکه مشیعیان
و کفار بلکه بر نفوس پر حیوانات وارد میشود لیکن سبب
از خلل طوائف عبادات و طاعات و امیرش محبت
خالق الارض و آسموات یکو نه تأثیر یک راهی در
باوی نظر نماید از حالات محموده با تعرض معدود میگرد
اما در جنب مقامات و آثار حب ایمانی بمناسبت همان کیفیت
مغضبه است در جنب شجاعت و خفا که وقتیکه الشیء زیاده
از زر و سیم می افزوزند و بسبب تیزی الشیء در آن تعاطی

حادث میشود حتی که میل ارشاد کفریات او بپیدا میکند و در
 خلاصه او در نه می نشیند پس امور مرغوب فی الحقیقت
 همان است که در نه نشسته است و این لف که بر روی کار
 آمده هیچ کار آمدنی نیست قاطعاً بدو جید لب جفا و
 و اما ما یلغی الناس فیما یشئ فی الارض همچنین بسبب
 استماع غنا یحالی که بر روی کار می آید و تمام باطن مستمع را
 فرا میگیرد و در است از مرغوبات نفسانیده و احکام همیشه که با نور
 قدس مجتبی کشته حریفک کشیده است و احکام و آثار حلالی
 در نه او مخفی گشته و این بیان اصله در امور معتد بها کار
 آمدنی نیست از وی مثل طلسم است که برای نظاره تماشا کنان
 فلکوت بزر روی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتقاد
 با سبب تحصیل آن رونق مقامات حیرت انگیز می کند که کارها
 حیرت انگیز سر اسرار طیبان است و کنش و وفار است و عین و

کار اهل و جبر در اصطراب هیچ قنات و اندام مضرت تعلوق قلب
 یا مار و تنه نداشت بلکه اگر چه میل بخطوط لفظی در حق اهل مضرت
 نمیدانند لیکن رسوخ چیزی در سواد از قبیل تثبیت آن قسم
 و تعلق قلب یا مار و از همین قبیل میشود یا با خبر می یابند و میگرد و چنانکه
 بر حسب جدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکوره در اکتاف
 سالکان راه حق مثل دنیا و صحابه چیزی از امثال این امور فائز
 بلکه آنچه از کلام بیان التیام این بزرگای اهل فطانت میسر بود
 نوعی از اجتناب از تعاری بگرایست این امور است چنانکه بر مظهر اهل
 حدیث پوشیده نیست و لاف عدم تصریح اجتناب تحرم امثال این امور
 پس تا بر حکمت غامضه نیست بیانش که این امور بر هیچ مفیده از معانی
 شرعیة بالفعل مشتمل نیست با وجودی که بسبب کمال رغبت نفس سوی
 از آنها و شدت شهوات آنها در طول انعام اجتناب از آنها از جمیع امور نام و شمار
 میشود و این همی صریح از امثال این امور در شرح و در وقت قطع نظر
 از ظهور غفاسه و مضرت آن در کتاب معصیت شرعیة مجرد اقدام برین
 امور لازم می آمد و انذارات مجرم بقاوت عیان گرفتار میشد بنا و علیه

[illegible]

قلم می فرایند و قطع تعلق از ماسوی العز می نمایند تا که از مال و حیال داند ۲۵ ۱
 چراغ و اعضا و از مساجی و اعمال خود هم منتفع العباد می باشند
 و نیزه را از این منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود می شناسند مثلا
 دست خود را دست خود نمیدانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمامی حشمت
 و شوکت و مال و منال و سایر اسباب دنیا را از حضرت حق جل شان
 تقبیل و هرگز اعتمادی بر آن نمی کنند و در صرف آن مریضیات
 او بسیارند و بیغ و قصدی ندارند و موسسه آنکه زندگانی و معاش با چه طور
 خواهد که بشت هرگز از حیال ایشان نمی کنند و مثلا اگر ایشان
 اختیار می شد به بسوی طعام می دارند و صرف آن را از مریضیات مولای حقیقی
 خود شناسند و در صرف کردن آن هیچ جرئت و گدازند و حنا که مشاکی
 و مساجی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از آن
 خود نمی شمارند مثلا اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بگامی متصرف
 حلال فراید یا بلا سبب ضبط نمایند هرگز حرف نکند و حکایت سرکایت
 بخوبی و در هم ایشان نخواهد که بشت که این اعمال را ای لکن کردید و خبری
 از آن مابود که از دست ما و قیام که میداند که مالک حقیقی و ملکات

خاص خود و معروف فرمودند اما آن امور و پیچیدگی و علاقه بایست با یکدیگر
آن اعمال از دست نامشایه چرتی است که انگشت آرد و صندوق
که من ملوک ادست داده باشند پیش آن صندوق در انظار این چرت
علاقه نه تنها اگر انگشت همگی آنچه برادر ماد کند هر که صدق و انصاف
بنام که بعضی این برادران و اسقامی چنانی فرماید که در اوزم قیام این مقام
است که از دل صاحب اسمقام و حسن و مالی و جرمهای محمود
ایام دارد و صفت خوش بترند و اما اگر ایشان ترسیده شود که
اعمال جليلة ایشان را و بعضی از عمده و عظام و موده اند و سبب
و همی اعمال کار و بد ایشان و درست است و حال مدال ایشان
و در همی آورده اند اس بر که اس و اسبب حصول نجات آن
عصاه از مهاک و موات سبب است این بزرگ و در حق
چهره سار انکه نده از مدتی و سبب اعمال ایشان از مهاک
و موات نجات یافت پس آنچه شمع می شری از احوال شمع
و استبرخ شهاب الدین سدر و می قدس سره العزیز قتل نموده که
آن برادر است و در میان مشیون اس سبب و احوال بود

بیست و پنجویں که در دفعه دهم بر شدی * مگر دیگران را درائی شدی * ۱۶
 انقسمه چون این معنی یعنی تبری بعض از امور دنیا و عقبی و در خیال دل
 از جامی بگردود و در طبیعت او مستحکم می نشیند و فغانی او داده بالکل
 و سبب میدهد غنایت غنیمه او را اصطفا کرده و مشابه چینه خاص که
 پادشاهان ذوی الاقدار بعضی مطیعین خود را از سنا سرد عایا میزداده
 بچینه خاص ملقب می فرمایند بر گزیده می کنند پیش چنانکه چینه خاص
 باذن مطلق در تصرف است و اقسامه مولای خود می باشد و تمام مملکت
 او را بخود نسبت می نماید مثلا چینه خاص پادشاه هند و سنان را
 می رسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریا می شود است
 همچنین اصحاب این مراتب عالی و ادبای این بیاض و رقیع باذن
 مطلق در تصرف عالم مثال و شبهات می باشند و این کبار ادنی
 الایدی و الایجاد را می رسد که تمامی کائنات را بسوی خود نسبت
 نمایند مثلا ایشان را می رسد که بگویند که از جرش تا فرش ببلدیت ما است
 و معنی این کلام آنست که از جرش تا فرش سلطنت شما را می رسد
 و از این چهر نسبت مبتدای است یا هیچ چیزی خصوصیتی نیست

تا آن چیزها منسوب نباشد و غیر آن بر ما منسوب نباشد و البتہ اعلم

بالمصواب ^{آفاده} ^{در} حالات و مقامات و فضائل که مندرج این

رساله است هر که متعجب بان شود یا جبرفت بدو یقین علمی آن

هرمند شود و الا لازم است که در تنظیم و تکریم عاقلین و غافلین

این اتود کونای بکنند حسب حال هر یک حق تنظیم او را نمایند چه

هر ستم از گفتن نام پاک حق جل شانہ مقصود نیست پس اولاً تعظیمش

بجهت تعظیم این نام پاک می باید این نام پاک با اسم جلیل القدوس است

که بمقابلہ آن هیچ چیز نمی سنجند و او را که بماند کمال آن نمی رسد و اجزا

و توانش را پایان نیست و ثانیاً حال انانیت و انانیت خود را ملاحظه کرده

از ذل و کبر مبری شده و تحقیر جناح نماید چه هر کس در ذل و خافتن

لا یقل محض و ناگذاشت بجهت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست

که چه خواهد شد و ثالثاً لحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانہ

چه از رحمت و قدرت او هیچ نفید نیست که در یک لحظه انسان را

بمرتبه ^{عظمت} ^{عظمت} ^{عظمت} رساند و من باشد یا کافر یا کافر و او را بکمالی فایز

به نعمت ایمان فرماید و نه نوقت او را به نعمت قلیب بنوازد و رحمت

۱۴۷. انانام پور پوریت پر محنت و استقامت است یا که محنت و

استقامت از هم جداست اگر اعتدال بر او در و نور و بعد محنت

منتهی به سر می رسد و نه بیدار که حلالی الهی بدون این قسم محنت ممکن

نیست جائز است که هزار و دو چیز هر از این دو یک یک لحظه عطا فرماید

و از ده تا پانزده دانست که آنچه از تزیین اخلاق به خلق او ذاکل

و خلق بختگی و اصلاح اعمال و عبادات منتهی به بیان شده این

بهر برای کسی است که طالب ارضای حق تعالی باشد و بار خدای

وی مقبره است و عزت و اعتبار و یادگاه حضرت ذوالجلال حاصل نماید


و در این بخت برین امور نیست بلکه در بخت هر یک کلمه اسبب

که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محذوف

بهر چند که پائین عمل مثل زنا و غیره از وی صادر شود لیکن هر که

بمنصه یقین دارد و یقین دل کلمه گفت بخت خواهد یافت و بهر مشقت

خواهد رسید بهر که منتقد و مصدق منعمون کلمه خواهد بود لایق که قبایح

را دفع خواهد دانست و پیر از پیشیمان از آن  که باطل

آن را از آن کند بلکه مرتکب آن هرگز و از چند بار بلکه صد بار شود

از کتاب گفتار هم فتور نمکنند داد و داد کتاب گناه باین صورت
 که گناه کند و در عین مستحوی گناه حق تعالی را بخود رحیم داند و همین
 را نیست موجب جزا و درگیری او بر گناه کرد و اقیح صورت
 بار کتاب معاصی است چنان صورت مرتکب گناه شدن بکتاب
 را سزاوار حضرت لعل شاه کردن است معاذ الله من ذلک
 و این صورت موات بود خص الی مرتکب گناهی کرده و مشخص
 نوز وقت گناه خود را مالک و از کار رفته دستخیز عتاب داند که
 من بعد خود نمکدان عالم این چنین شخص است الله تعالی شک خواهد شد
 و همین یک انجامی و حق حواله محبت ایزدی است اگر نخواهد بود
 و فیق چنان عمل بیک بود که کمزرنمای سیئات و ماضی الله خطیبات شود
 یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع و اتو قبول
 وقت شجاعت و هیأت که بدون برود امر خود امرزش کند یا سرای از
 داد و نیاید و که بسیار در چشم بر باد و چشم چپ انداید بهر بهشت رساند
 و در این کتاب است مرد و مسلمان بیکر دست است بود و علو
 عما بهما المملو و استقامت بودی و استقامت کمال کمال است و استقامت

۱۲۸ و مذکوری اختیار کار در سنت او نیست و بقدر موت مرد و در وقت زنده

باز بر اعتبار خود امانی که پیش مرد مسلمان محبت و منقض

به عت را باید که در وقت مظهر آید و جریات خود را استغفار نمود و

ایمان خود را استغفار باد رحم الراحمین نماید هر چند آنه تعالی بدین

بر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را بقدر من ایمان خود

باو تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی می باید خصوصاً در این

وقت که وقت طریان غفلت و دوسوی است و برای تجویز و تکفین و

و این خود و عیبت کرد و بقیه تمام ساحت نگاه دارد و بفرمان را بر این

آگاه نهاد و که هر که خلافت را بر اقامه کرد و در غلی صاحبها الصلوة در تکفین و

تجهیز و دفن ببل جواهر آورد و مواظد از دسی روز قیامت خواهد کرد

و دانست که او خواهد شد هر چه بنگاه و در تجویز و غیره راجع باشد نفی آن

با هم کند مثل ساختن قبه بر قبور و تخصیص و تکلف در مقبره و چراغان

ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائی که آنرا از اهل ضالحه

شمارد * اَعَاذُ نَا اِلَهَ تَعَالٰی وَ جَمِیعُ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنَ الْبِدْعَاتِ

وَرَزَقْنَا النَّبَاعَ الْمُصْطَفٰی فِیْ جَمِیعِ الْحَالَاتِ * باب سوم در

بیان طریق سلوک که ادلالت و دانستن شایسته چهار فصل و یک نموده
 است و اصل اول در بیان اشغال طریقه قرار دارد و آن ششمرکب
 گفته شد و در این است که تمیز طایفه اشغال طریقه قرار دارد
 با تفریق که موجب شهوات سلوک و صحرای طلب بانی باشد
 و اثری از اندراج نهایت در بدایت بدان سویه اگر در درین فصل
 محرر کرده شد و از یک به اشغال منحصر شود و ذکر و فکر الله لا اله الا
 فصل بر دو بیت منقسم گردید که بیت اول در بیان طریق ذکر
 و آن ششمرکب بر چهار افاده است که آماده اول در ذکر یک صریح
 باشد که در نظر قشش آنگاه در ذوات و نمودار نماز باشد لفظ مبارک الله
 و از وسط سینه بشدت و خیر آورد و پیش روی خود ضرب کند
 و نزدیک لفظ ماین لفظ چنان نخیل کند که نوته می همراه این لفظ
 مبارک از دهنش برآمده و چون که ضرب تمام شود آوازی دراز و بلند
 آواز که تریال متخیل خواهد ماند و بیانش آنگاه چون انسان قصد صدق
 آوازی عموماً شدت میکند پیش از آن که آواز مستمع پیدا شود و چنان
 پدید می آید و آن جنس را صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز

۱۲۹ نیز در شدت تمام می کرد و بعد از آن در قبل اذان که دم بومی خود
 آید و مثلار دینست دین و لب و زبان بحالت تحسین خود گفته
 آمدند از صحنی منجیل می ماند که از او را که آن گوش را نصیب نیست
 آدمی آواز گفته و بعد اند پس همین آواز منجیل پسین را از داده
 ترکشده و همراه کشیدن آن آواز نور منجیل را در از ترده و بهانه
 مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را
 از سر تا پند هم بآن احاطه کند از اذان آواز منجیل هم سکوت و خاموشی
 در زیده چنان پیدا کرد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر
 طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب نگرار
 آن نور توتوت شده و غایب تمام جسم همان نور استوار پذیرد و
 درین سکوت لحاظ نور از اذات بخت متوجه نماید و بعد استوار آن
 لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طریقه مذکور گفته و این فکر
 را بکثرت و مواظبت بعمل آورد تا که به قابو در آید ^{از ده ۲} پیچید
 و سوخ ذکر یکبار ضری ^{بطریق مسطور} ذکر و ضری نیز و غ کند طریقتش
 آنست که در زانو مثل نشستن نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را

از وسط سینه بر آرد و به پیش پست و جرد و زانو است خرب
کند و باز آمده و صوبت تحیل و اما هنگامی نایب شایه راست
کشیده و وسط شانه زبانه و چنان تحیل کند که نوید همراه این لفظ
بر آید و بجای زانو پهلوی و شانه و دست راست تمام آنی بود که دید
و بوسی این اندام اعضاء مطلق شده و عینی او همان نوید شده است باز
قدری سکوت کند و در آن سکوت شش شش همی بود بجای
اعضای مذکور و ملاحظه کند تا در پس او صد و شش همان نوید بجای آن
اعضا خوب مشید به اذان هم لفظ همراه آن بود از وسط شینه
تا شانه راست کشیده و رقل مشوت و جرد خرب کند و چنان
تحیل نماید که همان نوید که در جانب راست محیط شده بود در رقل
فرود آمده است باز قدوی سکوت کند و در آن سکوت چنان
ملاحظه نماید که همان نوید که رقل فرود افتاده بود درین تمام بدن این
شخص ساری گردیده ^{۱۳} اما در ^{۱۴} طریق ذکر سه ضربی است که چهار
زانو مشیده و یک ضرب در جانب راست بطریق سابق
مذکور است بماند و دیگر ضرب در جانب چپ همان و جمع نماید و ضرب

۱۰۳۲ سوم در قالب نماید * افاده * شرف دیگر چهار ضری نیست که چهار
به انوشیروان یک ضریب بشرقی مذکور در جانب راست بود و
جانب چپ دومی در قالب و چهارم و بر دوی خود کند بر ضریب
بهره آن ملاحظه کند که گویا که نو یک و میرا این بر آید از تحت احاطه
می کند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص در آن سترغ
کرد دید با که بجای بدن این شخص همان بود و قرار گرفت * افاده * عایت
این ذکر باین طریق مذکور آن است که اگر ذکر اسم ذات بر تمام
بدن اجمالا تفصیلا احاطه کند و تأثیر شربت از تمام بدن عبور نماید
اعضای مذکور خصوصاً در دو دو تمیز فانی جسمانی کرد و ذکر بهر فکر
صحت حاصل شود و اقرب باشد برای انتقالی از ذکر بهر اقبیه بالجهه چون آثار
از کار چهارگان از یک ضریب یا چهار ضریب نوید اگر دو بهر ذکر مستعمل
باید شد * بدایت ثانیة در بیان اقسام فکر * و آن ششبار هفت
افاده است * افاده ۱ * مراقبه اولی مراقبه جدانیت است و
بطریق قیاس اینکه ذات انیت حق تبارک و تعالی را که لا شریک است
از دست بهر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک را که

است و این را خود را پس صودت خیال می کند و در اول آن که
هر جزا نفسی کرده و بجای دینی و خودی تعالی راه نمیدهد و دوم آنکه در خود
حق تعالی را پس آید و جزا تحمل کند این هر دو طریق مراد نیست بلکه
از این هر دو طریق بر این دو احکام لازم میسر شود صورت سوم که مراد
و بر نماست اینست که خود را در اینگاه خبر تمام است و هرگاه
نمود کند آن خبر را نفسی کند و در حق حق و بانه شائش است که هر شخص
می داند که نفسی که اذان میفکند است و در تارسی و بی و ایندی نفسی
می کند هر تا موجود است و بعین هیچ جز نیست بلکه غیر از هر تا است
پا وجودی که هیچ جز خالی اذان نیست و اما در مورد استراده
استحکام مراقبه و در این مراقبه مصدق است که و آن را در مرتبه
است است و اما اینها را باید اشعارت از ملا حظه احتیاج هر جز
مشق است و استخاره تعالی اجود است و استخاره و بی آنچه جز است
پس چون این مراقبه مستحکم شود و تلفت تحصیل آنهایی که آن
جدارت از ملا حظه احتیاج خود را مورد معاش و معاد و قیام و مروج ثبات
مست و الف و نهایت تفرع و مجر است یعنی چنان ملا حظه

بکنند که در هر چیز احتیاج به تنوعی از مشقت و پیچ کاردی ندارند و غایت
 وی سرانجام نمی شود کلا حمله بود یا سهل از مدتهاش بود یا آموختن و باین مراقبه را
 الفتنی و محبتی و راهی بجنبان کبریا علی مستحق کرد که بر وی قدوسی جان
 و مال و عزت و آبروی خود را در مرتب وی تعالی بکنیم بر نام او سهل
 و آسان نماید بلکه آن را موجب افتخار و اعتبار و غیره در عزت و جاه
 شهنشاه و این امر در اعتقاد وی کما ینفعی مستحق مستحکم شود و مدتهاش
 آنکه شخصی که از طرف پادشاهی انعام یا عتی مملکت موردی ایا عن
 جدا یافته آمد دو مقام کار باز میماند و خراست و اعتبار بهوش نباد شاه رو
 داده اگر بگوید همانند اظهار آن پادشاه شود و سرانجام آن را بجا نمانی
 هم فخر خود می داند و ازین مراقبه متذکر ایاتک تعجب و ایا کفایت
 بخوبی مستحق می گردد و از ثمرات این مراقبه انعام تو خدایان
 تعالی است که با وجود کثرت افعال و فاعل صاحب این مراقبه
 و ایست فاعل و بخت موثر که ذات فاعل حقیقی است در هر فعل و هر
 جنبش و هر کون مؤید نمی گردد و افاده ۳ بعد این مراقبه شغل
 در هر یک کند و اگر آن شغل جدا رسم انداز اسمای حسنی یعنی صبیح

و بصیرت و قدرت و عظم نام یک اسم ذات است و انتم گفته بپسندید
 برای قدرش بر و خاطر در مجموع ساخته و دل و احاطه کرد و بخیا و خوا که بر
 که اسم اسمی در آن را از ما و است که مقام لطیف نفس است به واسطه
 سببه که مقام لطیفه صراحت نرود و چنان دانید که در چشم که در که
 و در یا بیدار هر جز در وی همان است و مجموع و فراهم شده همراه ذکر که
 از ذات ثواب و حسیه و حسیه است و اگر نقل روح از ذات
 به واسطه متعبر شود چنان تمایل کند که روح و ذمیای این هر
 و اسم یعنی اسم سمیع و حسی است که لفظ اسم یا لفظ سمیع زیر
 آنست پس باین بهر انتقال روح همراه انتقال این هر دو
 اسم میسر شود که در ذمه و باز به مقتضای این بهر بصیرت بطریق
 مذکور ملاحظه اخفی که مقاشش و بر هر مجازی کام است و سنان و باز
 اسم قدرت از اخفی یا همان چهارم و سنان روح خود را تابع و همراه آن سنان
 یا نه اسم علم را از احوال و عرش معلی و سنان و یا است تعالی آن ذکر روح
 را از اسمان چهارم و عرش مجید و ترقی و نماید که در هر منزل سوم و چهارم
 یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا در شرف صف سنان داریم که بر هر

یا بکف گهری برده که برین شود و آنجا روح را بچوب در است و
 سائر کند و گاهی توقف روح در آن مقامها و شوا می افتد که مثل چیز
 سبز کینین خرد و بجز بر می افتد و بر سر آنکه در وقت محض در این
 بلور در و نهاده و آسمانها شخیل خواهد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن
 در و نهاده و آسمانی خیال بد کند و روح آنجا توقف کند باز همان بد و قه
 از عرش مجید تا طیف نفس بر حسب دو وضع مذکور نزول نماید یعنی بد که راه
 علیم از عرش تا آسمان چهارم و بد که راه قه بر از آسمان چهارم تا طیفه
 اخفی و بد که راه برعبر از اخفی بمسور و بد که راه سمیع از مسور تا نفس
 آسمه آسمه این ذکر را مترا بد کند تا که آثار آن پدید آید از آثارش
 نور انبست روح و اگر است و ملاقات با روح انبیاء و اولیاء بالا کرده و
 بر جنت و ناز و آنکه سعادات مثل سدره المنتهی و بیست المعمور و غیره
 و روح بحدود طاعت و طبع آنجا بنابر همین امور روح را در آسمانها
 مستوقف کردن و در سائر نمودن می باید و دیدن عجایب آنجا مختلف
 میشود هر کس موجب قوت ادراک و استعداد و وسایط
 بحال خود می بیند و در ضمن ملاقات با روح و ملائکه بالایش می شود

و احباب این صابح یک که معبد را در سالک و در باغ بر آن بر آور آید
 می بخشد و روح را الحاقی و قریب و امسی بدایت پاک الهی دست
 می دهد و هر کس که احسن حاصل می شود و بود امسی بهم می رسد که در شعل
 بی ایت داد آدمی کند و آنرا اسان بر چرخ سازد و در هر چند روح
 شری ل روح عالم قدس و سموات پس لیکن در االی
 در د اوست پس چنانکه ثبات رسیدن نمی داشت بد رت
 به کور می نه اند رسد و در د اوست و در شعل این پیش کمر
 سانس ای که متعصبات و الله نور السموات و الارض
 اوار الهی و در سگای تو و د اوست و در د اوست که هر خانات است
 و ما چه در مراقبه و حدایت و اصح کردید و در نور لوازم آن وجود
 پس خائک که وجود است بر ما اوار متحقق است و چون احاطه
 و در تمام شده همان طور احاطه اوارش باید فهمید و ما خود آنکه
 اوار بر ما موجود است لیکن نتواند که اسان سب آنکه
 بر اوجی است استی که ما به که احسام هاکی و عیسوی است
 از در که ان محبوب و محروم است سب سب است و در دوی

دور و فصول بذات بخت نمی جنب که عبادت از انوار است
 واجب دلی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناسن ممنوع و آنچه
 از باب نظرت عالیه زایدون انکشاف انوار و فصول بذات بخت
 و سبب می دهد پس در احتیاج اکثر ناسن با انکشاف انوار قهر نمی کند
 پس بر ای ادراک آن قوت و و اگر خود را از خیالات نه کور دیا که
 و صاف باید کرد تا که انوار الهی بدرک شوند همین که آینه قوت در آن
 اش از انکشاف خیالات مریوزه منطفی گردد پس انوار تهرجا
 موجود اند بلا تعجب در یافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن این
 است که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن اشیا است
 از خیال خود اگر چه فی الحقیقت هیچ چیز نیست خواهد شد و فی الحقیقت
 آن را نیست دانستن خیال اطل و دوم کاذب است هر چه موجود
 است باید با موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و در بطی خاص
 با وجود پاک ادم هر چه موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی
 می اگر اتم ممکن نیست و قصد این امر کردن کویا مقابل خالق شان
 است و غرضی هم به نفی واقعی متعلق نیست چرا که غرض صافست

کردن بدو که خود است چون بدو که صاف شده مدعی خود خواهد
 برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هر چند نفی تمام عالم امری معصی
 بنظر می آید بیکس اما محذور مرتبه است و پس زیرا که نفی عالم و نفی
 بیک جزوی از عالم را است اسان دم خالی کردن خیال خود
 از پریشانی تمام احلاک را راحت آردی نفی و خود و جرمی
 صحت است سارا علیه نفی و اندوخته مایه نهادن نفی خود دوم
 نفی تمام عالم و سب و سهولت دوم و دشواری اول آنست
 که قوت در اگر از علم و دانست خود را ام منتهی و پرمی ماند و در با نیست
 خبر خود اخیامی شود و در نفی دوم جرمی را از آمدن در قوت در اگر
 خود منسج می کند و در نفی اول آنچه در در اگر مسخر است آن را
 اخراجی نماید پس فرقی که میان ثمانفت خارج از دخول و اخراج
 داخل است به ششده نیست که اول رخصت دوم سیاه
 آسان است یا مایس طور فرقتی توان مهید که نفی مادران شخصی
 را که مادران کاندیده آسان است از نفی مادران مرکبی را که در عین
 دانش است ساد و قسط است متواتر و برده شش می افتد و ساد و غلبه در

نقی خوب نفی چند اشغال و جائی که بر آن قرار دارد و دشوار و نیرنی شود ۱۳۴
 گاهی نفی سرگرم مقام او را که دانستیم از است کبر آن می نماید و بعضی را
 که بر نفس و آمد و رفت دم آگاه مری باشد نفی خلق و صیغه
 سخت می شود بالجمله هر چیزی که آگاهی بر آن بیشتر نفی آن سخت
 شود پس اول نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از بدنه خاک کند
 که نفی آن دشواری نماید که بر نفی آن عضو تمام بدن پخت بار کی نفی
 خواهد شد و حاصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی
 خود کرده به نسبت خود متوجه شده اقامت نماید و ابد ای نمودن آن
 هر مبتدی این کار تصور نمائید می باشد گاهی خلالتی به مقام سینه
 و شکم اول معلوم می شود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی پا و دست
 یعنی پندار و گاهی تصویری کند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی
 خصاست و جهت تحصیل می شود گویا قصی است از لحم که دم بدم در اثر
 با یک می شود و آسپل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود
 خلالتی خیال کند محاذ آنکه گوشت و پوست از یک طرف و دیگر رسیده
 آن تمام بدن را خالی کند آشفته است و باز آسان روزی را آسپه

آینه فرخ بر کعبه بر سازد تا که با تمام دهد و از سخت ترین منور و
 نایست که چیزی قوی تر از عبادت از فلانیت از عالم قریب متوجه
 بوی شده یکبارگی چشم او را متلاشی ساخته مثل مشکب سخت که
 بر پاره خرقی هست و بید و پاش پاش نبود و متلاشی سازد و در کون
 از پله و بر تصورش میتوان کرد که جانشین بر آید و پاکوست پاره آن
 از فی بر آید و بنفسم کردید و جسم فی جان دلی باقی نمی ماند پس
 آن جسم می مانده منبجمل کردید و هر چند نزد واقع این کار
 بیان اس صورتی فیو مل لا غائل است لیکن بیاید است که
 از فی نفس نفسی نمین صورتی از صورتش بیاید و کی فوی از تمام
 میسر می کرد و احوال را بدو و در یافت صورت کثیره عسی عانی را صورتی
 دیگر بود ای آن صورتید آید با آنچه در یافت از تفاوت صورتش با
 از آنکه نیست هر وضعی که ابتدا و شتی نمود که در آن فنا نمیشد در چنان
 خود که فرد و مرید آن اتمام در دنیا که تقیر تمام بدن با تمام رسد
 در وقت معیوب نفسی که لا موجود الا الله لا یفعل الا الله
 اهرطانی که فی آن صعب می نماید منی این هر دو گفته و افهید بتوت

خیال بر آنه حاضرند کند انشاء الله تعالی این شغل برای نفس ۱۳۵
 کافی خواهد بود بعد نفی احیاناً غلطی بدید می آید موضوعی که ذکر تحصیل کنید
 که ضرب ششیر بر بدنش نهد سید بدنش مانع نباشد بلکه ضرب
 بطوری که در غلطی خالی می کند و همچنین از میدان دنی خالی بگذرد و گاهی
 ناریکی مثل کاجل که کرد و اگر دانا باشی مثل خطیاد یک نورانی باشد
 نمایان می گردد و در آن آن خط نورانی کند و متوجه بتاریکی می باشد
 شاید هر سه اندک است بین که بسبب اختلاف بدانان پس ناریکی و کند
 نماید و نیز آن خط نورانی بالاسب تقیلاں آورد یا غیبت نمی شود بلکه در
 من ناریکی بدو می شود و اگر نظیر است تقیلاں پس بدنی او به تنوع
 زندگانی و وقت شنیدم می کرد و سهو ای ناریکی امری دیگر
 که نمی شود بالجمله این ناریکی را نور دنی می نامید و این شغل نفس را
 بخوبی مراد است باید کرد که شغل طالب با زامر کند و که بر شایه چنین
 و خاشاک است به همین شغل بصفای کرد و دست نکین و اکثر احیاناً
 مابین شغل حاجت می افتد و افتد در ایام است شال شغل
 نفسی متعل با دناست هم باید کرد و تحقیقش التی است و انی است

خروغن خفگی با مورد مجله در لبر یاد داشت و بعد از یاد داشت

یاد داشت دیگر هم بان هم باید کرد که بنامش مفضل و زیاب دوم

کنده شده ^{نفاذ} ^{نفس} چون نفس خود و تمام عالم بقای می طالب

آمد نفس النفس و فناء الفناء از میر گیر و نفس پیری که بان نفس وجود

خود و ستماء موجود است می کند و آن را هم متغی و متغیر

تصور و باید کرد و چون که نفس النفس نیستی محض است و علاقت آن

عقالت در بود و کی و تطل محض و در قیای او را که است چنانکه اگر

و زمین شغل کامل ملازمت نماید بدن او معدوم شود و آری از آن

باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب است و باید شد

لیکن آید و را که آمدن است آن را محمل نگیرد و بلکه محمل آورد

و سبب نامشروعی نفس النفس است که درین شغل و در کورین

اودا که در دنیا نیست و چنانکه اودا که نماند هیچ معلوم نمی شود و

دل بستگی انسان سبب اودا که است هر چند در شغل نفس

هم مایه جز از اودا که خود دور می کند لیکن عیالی بخیرایش باقی می ماند

از حیث آن بستگی می کرد و چنانکه صاف طبعان بر سپیدان مفضل و زمین

قصد انتقال از آن بانوار کند که حجب ذات پاک او است و گاهی
 انوار از نگاهت بنظر می آید و همین صورت راه حصول مقصود
 مناسب است و آن انوار حجب ذات حجت حق جل و علا است
 و طی آن را مدتی مندر نیست اگر غایت الهی شامل حال باشد
 در یک لمح هر از باطن می گردد لیکن سبب هادی برای انتقال
 مسافت از حجابی به حجابی دیگر آنست که هر یک را از انوار
 بقوت خیالی خود بدی و صیغ کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید
 مکان بفضای لامکان نماید و از آن جهت انتقال از اول خود
 بر آورده استدعای این امر از جناب حضرت حق نموده بنظر
 خیالی خود در آن نود بدی خود کند که نوری دیگر از صلب همان نود
 نمایان گردد و آن را هم بر طریق نود اول و صیغ کند و از آن نور ثبات
 انتقال در دو و هلم جرا و بسا که انسان در همین حجب متوقف
 گردد و از راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخرین
 حجب حجابی است لطیف بی لون که از آن به نسبت بی رنگی
 نیز می کنند آنرا هم گاهی توقف می دهد و اینها بعضی طالبین همان را

مقصود اصلی می باشد از نزد انسان خاسته قفس می شود * انکاد ۲۷۰
 هرگز اصابت اوردی و حذف عیسی تمام حجت طریقه تمام معرفت
 ذات بحث میرسد در آنجا حالات نفس عجمه و احوال تحت تعلیمش
 می آید . سبکه در آن می باشد آن را بفرنی اسه غنی مامنا و بهمه اوند
 که را مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بکه موصیت
 مطابق کمال تویم موسمی شای هر وقت شان طه اذ ان داشت
 پاک ملو هر میگردد و در محدودند ل احوال دل طالب و در عیب بهم
 ندی و تعلقاتی بر قصر اصر است او شایان می کرد و دو چو که مر طبعی
 حدیب موسمی ملی مساسه السلوة و الکلام که دل آدمی را منزه پاد
 پر است که در مخرای صاف با آن و اذیر می میر می سازد دل اسان
 و اقرار نیست پس ظهور شین و اسم از انظر منت سکون
 و قرار بکه دم بدم مستدل می کرد و اذ صحت تفاوت شین و الیه
 است که معاملات مختلفه مستعد ادا نشی آدم پیش
 می آید و بیان جبرنی اندک تفصیلی دارد و لطیف و عریض که تخریش
 و ابر او را و شوار است اما شایان می که متعالی و منصف

انب مضاعف این فن است پس به مقام معرفت مستحق میگردد ۱۳۸

و اتصال دوم در میان اشغال طریق شش به طریقی جدید که

موجب فوت امر و سرعت ظهور نماید در ازیمه قبله باشد و بطور

و یانسات و مجاهد است شمارده آسان نماید و آن مشتمل بر دو

به ایت است به ایت اول در میان اشغال طریق شش به طریقی و آن

مشتمل بر پنج آگاه است آگاه اول غالب را باید که بخوبی

و در انو بطور نیاز بنشیند و فایده بنام اگر بر این طریق یعنی حضرت

خواهد معین الدین سنجری و حضرت خواجہ قطب الدین بختیار

کاک و غیره ساخوانده الحاق بجانب حضرت ایزد پاک بنویسد این بزرگان

نماید و بر نیاز تمام و ذاری بسیار از بسیار دعای کشودگار خود

کرده ذکر و ضری شروع نماید طریقی آنکه بقیه بسیار که اندر او باد

متصل گوید و برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار

گفتن را یکبار ذکر قراء و چه و سایر استیاضه و ذکر فیما بینها

اندک که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ناز

با بحر خرم خواند و بقدر تمام از شش بر آید و بجهت و ده گوید

و آخر را از اول و هر دشت و ده وقت زیاده تر کند و همراه اول
 تحمل کند که نودی از صیغه اش بر آید هر یک او رسیده وقت که در دور بار
 دوم از این آغاز آید و سبب فوت و کثرت که هر دو جمع شود دیده از پیش
 بر آید اما ای سرش رسیده پس آن نود را مانند تر قند یک دست
 تصور کند همس در کردار حضور دل نگراد کند و برای حضور دل اینقدر
 هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه
 نام جوهر وقت و هر جا وجود است غیبت این اسم مبارک از سماهی
 پاک و منزه ای مکان نیست امید داشتن از فضل کامل آن کریم مطلق
 آنست که حلد نرذ اگر را نودی معلوم شود پیش این ذکر آنقدر
 کند که آن بود مثل چیز سرش شده باز سبب کثرت و توفیق شدن در
 تمام بدی رسیده دست را از دود و مرون اما کند و
 بد نش در آن بود کم کرد و افاده چون این معنی خوبی حاصل
 شود در شش و اما که آن بود معنی و و بد که هر وقت ملاک گفت همین
 طور مانند و تقاضای ذکر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لطیف الا
 الله است فوت و شدت و جهر و نمان طور است که مذکور شد

لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان هر دو
 از نوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اهل بجانب فوق
 باشد تخیل کرده بود و بجانب تحت تخیل نماید و آخر از زیر بیلا آورد تا که
 نور فوقانی و تحتانی بر سر یک ستون نورانی که بدانش در آن کم شده

باشد ثابت کرد * آفاده ۳ * باز بملاست دایره ای ذکر سوم
 شروع کند و درین ذکر بطور اول حرف لفظ الله بگوید بدو
 ضرب و شهادت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را از تخیل خود در آن نور
 که بجای بدانش بهم همان است گردش دهد تا تند جادویی و منصفه
 که اگر که در آن از خیال بدن خود یا غیر آن باشد منصفی و
 منقلب سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد

* آفاده ۴ * چون این نور آن چنان منصفی گردد که شعاع آن از
 هر جهت در آن افند و تصفیه و تصقیل آنهم بقابوی ذکر آید
 ذکر چهارم شروع کند و آن تقی و اثبات اسب یعنی لا اله الا الله
 پیش لا را از تخیل خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام زود

دافرا که فته الله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش

و دی خود نمند و وسیع تخمیل کنه یا آنکه برترش محمد و سید و پادشاه آن را
متحرک تصور نماید که در تمام عالم حیرتس کرده و بطوریکه او را هر که دیده
بمقام خود رسیده و ملاحظه الا الله. فانت قوتی بالایی عرض محمد
ضرب کند و در لا اله نقی موجودت بر جری الا ان فی الحقیقت
و نقی وجود و تمام اشیا و کائنات از خیالی خود بریده
درست و تقی و حیرت سرور است حکم سازد و در غیرت الا الله
اشاء و ذات محبت نماید که مستغرق کامل میاید است یعنی البرحم
یصلی العزیز استواری سر از این ذکر بر آن ذرات محبت از برای
عرض می کنست و در سه بیت سه شاد و زیبای از حاد خواهد آید که تمام
عالم را محبت خواهد گشت بلکه تمام عالم در این کم حاد کشید چنانکه در
در کمال فقط جسم ذکر کم شاد و دو تبارین طریق ذکر نفس و اشیات
نائب صادق را برای حصول کمالات مقصود و کفایت فهم
در سبب باید داین ذکر را اکثریت و ملاحظه نماید. نهایت ایزدی
در ترقیات محتاج تسلی دیگر خواهد شد: آفاده به طریق انتقال
این ذکر در منزل مقصود و معرفت که است بر راه اولی که از

[illegible]

مشتمل بر دو اناده است اناده برای انکشاف حالات سموات
 و نباتات ارواح و ملائکه و سحر حش و نادر الظلمه و حقایق آن مقام
 و دریانت انکه اتحاد انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یا حی یا
 قیوم است یا حی راه کربالی از میان سیه خود تالیف آرد
 و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه
 بر آرد و از سینه لفظ ما بین لفظ ساز که متصل تعلق لفظ اول
 واقع می گردد و بداند که اثر این هر دو اسم مبارک وقت تعلق با هر
 مجتمع شده قوت می گیرد و اهدا همراه لفظ لفظ اجراست خات برود
 لفظ مبارک ما بین طو که این اسم مقدس زیر روح شود و روح در میان
 هر دو اسم ماند و روح را سالای عرش و سپا بد و در اعاد متبدا و وقت
 پیاده برود و نماید و در هر دو در مختار است سالای عرش نماید یا
 زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا تنقاع زمین مثل کعبه منظمه و
 دیگر امانه شمر که بعد عرصه که با اوری و خرد اوری این عالم خواهد
 باستغاث همین هر دو اسم انتقال از اعلی یا منقل نماید و کز
 خیالی یا حی تهیه انتقال از آن جا کند و در مصاحبت یا قیوم بدرجاء ممکن

(۲۱)

خود رسد و در ذل سبوح را بعد از آنکه محفوظ دارد و از ذکر آن یاد ^و برای
 کشف قبر ^و سبوح قدوس ^و زب ^و الملائكة ^و والروح ^و منزه است
 طریقش آنکه با اسم اول یعنی سبوح از ناست تا بدماغ یعنی مقام
 لطیفه اخفی رسد و با اسم دوم یعنی قدوس از این جای بالای عرش و
 مجید و با اسم سوم از این جا انتقال کرد و بطور ضرب در دل زند
 و از در فانی دل داخل شد و از در تحتانی بر آید و سوچم قبر کرد و
 و اگر مدعا یکبار کی نه بر آید دل تنگ نشود و در مکر از آن محذور
 و توجه و ایجاد از اری کوشش کنند و امید و اثن از فضل الهی دار و
 که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نادانان
 موجب قرب الهی می دانند و فی الحقیقت مودت و در یست
 فصل سوم در بیان اشغال طریقۀ تشبیه ^و دان شستل بر یک تمهید
 و در هدایت است ^و تمهید ^و لطیف شش کانه که در انسان
 است مواضع آن را معلوم باید کرد و لطیفه قلب زیر پستان چپ
 و لطیفه روح زیر پستان راست و لطیفه سر در میان مهر دو که در نظر
 سه نه است و مقام لطیفه نفس حین تافت و لطیفه خفی در پیشانی

در مقام انتهائی موی سر که شروع پستانی از آن عاشرت و منتهی
 رسیده همان عاشرانی می شود و لطیفه اخفی به مقام کلام در میان
 مقدم سر عاشر که جنش در آن دو سر که دکان محسوس می گردد ۱۰ آیت

اولی در بیان اقسام در کرد ذکر که در طریق مقصدیه راجع است ۱۱

و آن مشتمل بر چهار ماده است ۱۲ عاود ۱۳ لثا ۱۴ شش ۱۵

و آخرت بی که در تمهید مذکور شد ذاکر خوبی باید ساخت محشبی که خود

مرد که آنها آگاه شود و نقیب کند که در لطیفه خود که جاری کرده است

بهت تمام القای آن ذکر در لطیفه ۱۶ قصد که واسطه اد

بواسطه عاود الی محض از فصل الهی جوید و به فوت است نوبه نماید

و ادنای اثر نوبه ظهور جنشی است از قبیل آحتش نص ۱۷

نابین معنی که مبادون دست معلوم کرده بلکه باین معنی که تجزیه الیقات

ساوم شود بلکه ترقی کرده در عین است تعالی مامود و بیکر افسان را

سیمی جوید منتف سازد و مگذار که بالکل اذان غفلت و رزو

بس آن حرکت به مقدار آن ذکر نام پاک الهی داده که

باین حرکت افه اند می گوید و حضور می دانستی مسامی اس

مام مستحسن پیدا کند پس این اذکار لطائف و اجدادگاه ۱۴۲
 مرآت کرد و یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در این واحد معلوم
 شود و این ذکر لطائف را در اسب سازد ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت
 که خواه مشغول باین تواند شد و ملحق اگر بنا دیا آن فریاد استمال
 اوردی کند و هر یک را از لطائف شش گانه نوری است بعد اگاه
 که در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و باشرت
 اذکار لطائف هر یک را بهر و از سه روزی نمایند هر چند این تو بهر بهر
 و خوشتر است لیکن طوی در مسافت سلوک پیدای آید و آن طول
 چندان ضرر در نیت هرگاه اسباب در حجب نور نیست میرسد خود بخود
 انوار لطائف و اسمای می کند و بعد مراد است هر لطفه را بنورش
 بلکه هر نوید که خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف
 همین مطالب بنوی و محنت میرانجام می پذیرد و بعد آن در مقام
 حجب نور نیست بی سببی و محبت صورت می بندد و پس سعی در بلوین
 لطائف با توان انوارش و در ابتدا بهر تعلیم تقادیر کند و ناچار
 است که پیاخوان را پسین اصلاح آنست که از مراتب دون بقدر

حاصل استمال بوده وقت راسخ قاطع دایره زد و از
 زود که رسد دور مقامات باشد بقدر استعداد و بصری روح بوقیف
 برساند ^{اعاده} ^۲ پس بعد نفس نفی و اثبات کند بطریق
 آگاه بود و از انوار و قبل نشسته دم خود را اندک و در بیان را بکام
 چسباند و از از لطیفه نفس کشد و در لطیفه مرادلی توفیق کرد و از
 در لطیفه اخفی هم توفیق بوده و در لطیفه لاهی رسید با کمالی که کفی خیالی از
 نفس نا اخفی کند و در میان این است و حرکت در مقام لطیفه سرور
 حقی لحاظ در اماست غلال متوجه ساخته تا مرا استیلا از آنها فروری که در این
 از لطیفه اخفی کشید و در لطیفه روح پیوسته الا الله و از لطیفه واجب
 ضرب کند و در حرکات خیالیه جمعی قاهری بر هیچ عضو می از
 استیلا که سرور و بین و لذت و زبان مالک نشود و مدد و طاق آثار اعلان
 آرد بکمال و که کرده نفس خود را بکمال او و بعد از طبعین و قرار نفس
 ماند بیکر که و چون تحمل جسم نفس ندانند شود و تو غرض که مرندی کند
 ادل مراتب فریاد آن نیست و بکمال نیست چه که در این نیست و بیکار
 نخواهد رسید و مراد است آن خواهد کرد و در مجلس فلاح شما و قصد

۱۳۴

خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطافتی می بیند نخواهد شد و ازین

ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله جواله است که تمام لطافت اود را

احاطه کرد و در مثل خط آتش بن نمند کردید افادو بید مرأولت

نقی و اثبات سلطان الذکر بکل آرد و بیانش آنکه هر جزوی که از

انسان است اود را حقیقی نیست است و علامت و حدیث آن

بنابر ساختن بر یک زمین نامی است برای آن جدا گانه از تمام بکل

پس آن جزوی می شمریم سایر اجزای انسانی است بنابر آن

زیانی هم اود اقرار است و بموجب ارشاد حضرت جی مبارک و تعالی

وَأَن مِّن شَيْءٍ إِلَّا لَیْسَ بِعِندِ ذِکِّکَ لَا یَفْقَهُونَ تَسْبِیْهِمْ

همه آن اجزا ذکر الیه می کنند و لیکن بدو باقیست انسان نمی آید

پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام اجزای خود را بر وی

اذا در یک دریافت کند و بران آگاهی و اطلاعی حاصل نماید

بنیاس آنکه هر جارا از تمام بدن خود را بنموم و المستمول بدین

لطافت شش گانه پیدا و چون بر ظاهر است که در نظیر مردم مقامات

لطافت و سایر بدن مادی است چون از مقامات لطافت ذکر کرد

شناخت و بر کینیت ان اقلع یافت نه انسان طود اذ تمام بدن
 ذاکر شود و نفس را باید که خود سلطان الله که مسوده و بطور مذکور القارط است
 کند و اثرش بگاہی حقیقی نمایان در تمام بدن می شود تا بیکه نیست
 یا پایا و بیکر اعضاء و عی بدن را داده اش از جای خود می بیند بیکه در
 و احیاناً عینه و احرکت بدنی او در گاهی در طود و شعور برده و متاثر می
 می کند یا موه چه تا که بر بدش متحرک شود و حسی و سبکی در تمام بدن
 محسوس می گردد و در گاهی ان چنان حسی در بدن و اکمه صافی می شود
 که در وقت استنداد که می ادر سردی محسوس می گردد و بسبب
 ان چنان می شود که گویا آبش مال از تمام بدن او در گردانده مثل آنکه
 بکسی را کبیه مالی در جام حمل کرده اند از پس فابری این سبب صورت
 بر حلد می نماید و در سلطان الله اگر از اندرون صفائی می باید و در نفس خرق
 حادث است که مثل اختلاج شده بد تمام بدش و در قایم نماید و
 گرامت محض است که از تمام بدن او در و دیوار و حسی و حادث
 مشک و خاشاک از آن در که خیره ملا اشتباه مگوشت حاجت سلطان
 الله که در مد و شبت بدن هم مشیما نزیالقی است در که استیاد کرد

و گاهی تودهی صاحب سلطان اندکوز احسوسه منسوب میشود و فایده
 طریقی در یافتن کردن صاحب تفتیش و لشکر و حصول ذکر لطائف
 سلطان اندکوز و غیره و در مطالب آنست که صاحب تفتیش خود را
 خالی ساخته بنوعی شود آن وقت هر چه در خود باید داد که آنچه
 معلوم می شود جاس ابر طالب است پس آنچه آن وقت در
 صاحب تفتیش بود اشود همان است در طالب یکیت و کیفیت
 تمام شغل بنحویس خواهد گردید احادیث چون سلطان اندکوز
 مذکور ببقایو آید و هر وقت ادویه یا کلفتی و نماید شغل بقی کند
 هر او شغل نقی شغل یا داشت ختم کند بعد از آن شغل نقی از نقی
 بطلان آید پس باید بر سالک یا تو حید صفاتی منکشف خواهد شد
 یا حجب نورانیت موند خواهد گردید و امرائی طریق مطالب یابی است
 پس سالک را باید که از آن حجب به طریق که در فصل اول مذکور شد
 تجاوز نماید و در آشنایی طی حجب مراقبه محمدیت مراد است که تا که
 باخر حجب که صمیمی به نسبت بی دلی است رسید اگر چه نسبت
 این طریق را باید و دریا که صافست از انوار کی خشن و خاشاک در یک

و خاک بود تشبیه سید هند ابا عبد الله و غفر له و چیز غافل و غیر مدد که نمیشود
 و بعد نماز از دست بی و یکی معرفت ذات محض دست دهد و
 سلوک استوارت با ختام و سد و میری الله و شش آید و در اشای
 آن حالات سر بکرفت و مقامات نفس مجیه و دوزخ و مرشدی
 که رخصت درش طالب و در بصری الله و زقیات خواهد کرد و امان مرشد
 او در حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود و ذکر حضرت امام
 ازین طریق یعنی خواه بهاء الله من فاشد قدس سره فرموده اند بیت
 اول مآذ خیر سستی است و آخر محبت نمناقی است و طالب
 صادق را باید که شش سال امر باشد که آن حساب تلفظ بیت
 تمسائی اذان تعمیری فرماید و محفلش حالی شدن ملک و اذارات
 و حرانم خود است چنانچه تمیض در ماسب چهارم این و ساله
 انشا الله تعالی مذکور خواهد شد و ایت تأیید در بیان فوائد سوره
 و آن مشتمل بر دوان و یک فائده است و ایت برای کشف
 لروح دانا که و مقامات آنها و میرا که زمس و استیلان و حب و نادر و اطلاع
 بلوچ مجتهد و پیشین دوره که در طریقش در فصل اول مصلحت بیان کرد شد

پس باست ثبات امان شغل بهر مقامی که در زمین و آسمان و
 بهشت و دوزخ خواهد متوجع شده بهر آن مقام نماید و احوال آنجا
 درین است کند و یا ابله آن مقام ملاقات سازد و احیاناً گنگوئی بایشان
 میسر نمی آید و از آینده پاکند شد یا صلاح و مشورت یاری از کارهای
 دینی و دنیوی معلوم میگردد ۱۱ افاد ۱۲ باید دانست که برای کشف
 و تلمیح آینده اگر با منظر یقه طرق متعدد نوشته اند و ادلی و احسن
 آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب
 و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت یا آرزو او عیه مانوره که
 بر ای ناخبر سنیاست بعد طهارت نعیس فرموده اند برینست ناخبر
 سیات بکمال بالنگاه و جناب خالق الارض و السموات بخواند
 و بعد از آن صلاه و تسبیح بر جمیع آداب و مستحبات و طمعیان
 قلوب و قلوب بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوٰه و دعای تکبیر
 سیات و التجاهی جنو خطیات یجناب خالق البریات در در قلوب
 مانور دارد و بعد از آن از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بعد
 از آنکه که در دل او غی غشو خطیات و قبول توبه یوندا اگر در پیش

بهما وقت بسفلی از استمال طریق که با آن تمهید است داشتند
 مشغول شود و در نمای آن شعل النجای بحاب حضرت حق بر ای گشت
 واقعه بسیار پیش روی نصر مصیرت خود بجستی دارد که انکی دست او
 صوری اکاشاب همان واقعه منوره کرد و امید واثق از جناب حضرت
 حق است که اکاشاب آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق باین طریق
 ظهور واقعه از قلب مستحق کرد و فرق دو میان دو دو سوادس
 و نزول الهام آنست که الهام امریست که در طلب فرود آمد و
 قرار میگردد مستحکم می نمیشود و سوادس را نیز ادبیت نمی بود
 آمد و رفت آنرا سبب علی معین نیست بطور دزد و گداز بر از حانی
 می آید و از جانب دیگر می رود و چنان معلوم میشود که کو باختری است که در
 حانی از دل غره کرده رفت و مار دیگر غائب و بگرداگر اکاشاب
 واقعه بطریق مذکور محتق کار دو باید که کمال النجای بحاب حضرت حق
 و ما باید که الهی سن جاهلیم دو همه چیز و ناسبدانی که من باین طریق در
 تحصیل اکاشاب فلان واقعه معنی کردم و مقصود حاصل نشر بنس
 بر زمان کسی از بندگان خود کلامی حاذی مکن که اذان سحاب خود

دریافت نمایم تعداد آن کوش خود را غالب اصول آنکه از مردم و مردم
 باید قضاوری شود و منوجه مناد و در نظر این فال از کلام آنها عرض خود را استنباط
 نماید که باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت
 مذکور یعنی پاس سوم از شب و در رکعت نماز نیت استکشاف
 واقعه مطلوب بکند و در هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیه الکرسی و پانزده بار
 سورہ اخلاص بخواند بعد از آن غرض صیحه بگوید و سه بار خضوع و شوع بکند
 و یک بار کلمه یا خیر یا خیر یعنی بر نیت استکشاف بگوید
 بعد از آن دعای استکشاف نموده در جواب رود و استاده
 تعالی در مقام بخوی از آن حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه
 حراته خواه اشاره نماید از جمله اشغال مبتدعه شغل بر روح
 است که در مناظر آن اکثر عرق است و نیاز یافته بلکه کلام بعضی
 اکابر هم بر آن شکل گردیده و تصویر ششمنی مذکور این است که برای
 دفع خطرات و جمعیت است صورت شیخ زاکم یا منی بر تعیین
 و تشخیص در خیال حاضر می کنند و خود را بآداب و تعلیم تمام به یکی
 است خود منوجه یا بصورت می شوند که گویا آداب و تعلیم بسیار

و در وی شیخ نشسته اند و دل مالک تاسوس و متوجّه می سازند و حال
 این شغل از احوال تصویر معلوم می تواند کرد چه ساختن صورت
 مکنه اکبره عظیمه است و نگاه کردن بدان خصوصاً به عظیم و توقیر الهیه
 حرام و قول حضرت امیر ایم علی بنیاد سلبه الصاوة و ذات السلام که تو هم
 خود را خائب فرموده ما هنرنا العاجل الی الی انتم لها ما کونون
 با طلاق خود و ولایت دار و بر هر که حکومت پیش فاضل ممنوع
 است و معنی مکتوب لزوم چیست و است نشسته یا ایستاده
 بر عظیم و ادب و محبت و شب نیست که هر که با صورت ظاهری
 این عمل کند البته آنم و گنای کار است و تقاضات در عمل آن آنم و گنای
 کار و شغل این متکلب طالب راجح همین قدر است که در ادل
 تصویر بر یک من بر قرطاس یا مثل وی خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت
 بلون حلقه و اشعار و خط و خالی در صفحه خیال خواهد بود و هر چند در ظاهر
 صورت پرستی نیست لیکن در باطن صامت صورت پرستی
 است صورت قرطاسی آن قدر و فائز تصویر بر احکام نیست که گنای
 صورت خیالی می کند ما و جو و یکباردی جان اند پس در معنی

تصویری خطورت خیالی ازیدانست در صورت درحالی چهره ۱۳-
 در میان بردونی بودند که با یک در صورت اول در انتظام ظاهر
 شرع تحمل درونی باید در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسینایی
 نمی رسد لیکن همچنین نسبت تأثیرش در نقش داخل این کار است
 در صورت دوم ازیدانست اولی است پس باین وجهی باید
 که تمام باشد و قطع نظر ازین معنی رواج شکل بر رخ ناقتیان را
 بصورت اول می رسد و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعلیمی
 که پیش اهل صورت می کشند و بر روی آن تصاویر عقل می آید و ضابط
 بصورت است ضمیم پرستان می شوند و در منجر شدن شکل بر رخ باین شکل
 که صریح حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام
 بود و در شریعت محمد علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام بنا برین بندی
 صورت پرستی تصویر سازی منطقتا غمخوار شده و در شرائع دیگر
 بنا بر بعضی اغراض صحیح مثل در یافت حال شکل و شامل مرده یا زنده
 خائب در سنت بود پس و قیقه شارع این قدر احتیاط در تصویر
 سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریق احتیاط را پیش

گرفته شستن رزق و اجرام و قبح بد آورد و هر که بر سترت پیمبر صلی الله
 علیه و سلم نجس آگاهی دارد و خواهد دانست که اگر استغسی این
 امر در آن زمان سترگمی شد الله اذان منیع می فرمود و در خرم آن
 ظاهری شد. فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه محمد در قدس
 الله سر اما مهمان دآن ششبار یک نمید و یک مقصد است
 باید دانست که مقامات ثانی و ثالثا و رابعا و طریقه محمد
 مثل شرح حد واحد و امثال ایشان قدس الله اسرار هم باطلود
 است که مقام لطیف ثلث ذریستان چوب و لطیف روح
 قوای لطیف ثلث و بر پستان راست و لطیف سر و لای پستان
 چوب نقد و واکانت مائل بوسط سب و مقام لطیف حق و لای
 پستان راست نقد و واکانت مائل بوسط سینه و لطیف اذنی و در پستان
 سینه و لطیف نفس و واکانت پستانی است چنانکه لطیف حق بر
 جبرایشان است اذل باید که لطاف مذکور و واکانت کجای کتد و آه
 و اذا کمر نماید و طریقه نقش است که طالب مؤدب با وضو مخصوص و حشود
 و ایتحای تمام و در روی فرشته نشیند و خاموش شود و خاطر خود

قرآنم آورد و خیالات ذریع نماید و با نقل زبان و سنار اجتنای را از جنبش
 باز داشت به از دل اینم بسیار که یعنی لفظ الله را بگویند و مرشد را باید که
 بخشوع تمام مشوجه تا نیتین طالب کرد و در لطائف خود ذکر کرده
 به اہمت درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکہ ذکر
 لطائف شش کار مدلولم شود برانی حصول سلطان الذکر بر لطیفہ
 نفس بوجہ بسیار نمایند از کثرت توجہ بر لطیفہ نفس سلطان الذکر
 حاصل می شود و بعد از آن شدن لطائف و حصول سلطان الذکر
 بعدی کہ عنایت رو نمیزد ذکر لا اله الا الله کہ تقی و اثبات است
 بکل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون تقی
 سایر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخلی می دارد و لابد از
 نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد از این بسوی
 نفی بدن بذكر لا اله الا الله توجہ باید شد و طریقش آنست کہ لفظ
 لا را از نامت کشیده بدماغ رسانند و نفی خود را از مواضعی کہ لا بر آن
 بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفہ روح رسانند و الا الله را در قلب
 ضرب کند و مقام لطیفہ روح و تمام آن جانب بدن را همراه لفظ

الله تعالى نماید و بالفاظ الا الله مقام لطیفه وقت داد تمام بدن باقی ماند
 نقی کرده اثبات ذات حضرت حق را بالا خد کند و این ذکر و تقی برود
 بقدر است خیالیه محیل آرد و اصله از زبان مکتوب نماید و نیز او است
 حکم از این ذکر با قبول نقی در وقت خیالیه نقی بدوشن باشد اله تعالی
 را تسبیح دستکم خود را بگوید بختی که نقی تمام وجود خود بیک نقی تمام عالم
 در وقت خیالیه علی الله و ام بیشتر خواهد بود و تقی که شغل نقی در
 جهت خیال ثالث دستکم می کرد و تعالیات در پیش روی ظهور می آرد
 خصوصاً انکشاف و دایره که بدین شغل نقی انکشاف آن که گفته
 متصور نیست و هر قدر که نقی کائنات انکشاف بیشتر پس باید
 که پیش از مراقبات و دایره سعی در تکمیل و برتری نقی کرده باشد و بعد
 وجدان بدن را متناهی کمال نقی است و در کمال نقی عمر چیزی که در کمال
 او آرد و این است یاقی نمی ماند و بعد آن نقی البقی و قیام الفنا پیش
 خواهد آمد و آن چیز در کمال باقی خواهد ماند و غایت محض فانی خواهد شد
 و این مراقبات و دایره سعی در برتری نقی ماند و تقی که کمال و اقیامی
 فانی نیست و این رسیدن نقی البقی و قیام الفنا حاصل خواهد شد

اگر چه شغل تقی و تقی القی و کلام اکابر این طریقه مندرج نیست ۱۴۹
 لیکن برای انکشاف و دائر و ظهور سمایات و دسوخ انوار ضرور
 است و انعام تعزیر این اکابر با مثال این اشغال پس پیشتر
 است که نسبت فوت اثر ایشان بر مستفیدان تقی و تقی القی
 طاری می شد پس مجروح و توجیه ایشان معنی ازین اشغال بود و
 بدون حصول تقی خواهد بود و اثر شبح باشد خود بطریق انکشاف
 پس انکشاف و دایره و دسوخ انوار خیلی مستعد می نماید و انعام
 بحقیقه الحال مقصود در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شد و
 شغل و دایره مراقبه احدیست که بهینه و طریقه مندرج انکه است ذات
 مقدس حضرت جی تعالی را که متعین بر جمیع صفات گنال است
 بلا حظه نماید و این لحاظ را از قالب بر آرد و دست و جبهه فوق ساخته
 از عرش مجید هم بکند و اندک که اثرش پدید آید و اثرش ظهور و نوریت
 از جانب فوقانی قاصد که نمید و طولانی مثل اسطوره نودانی کشته
 بر عرش مجید رسد و شعاع آن اسطوره نودانی تمام عالم را احاطه
 کند پس جوهر آن نودان اسطوره است که احدیست در جانب فوقانی

قلب است و تشرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در

همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره اسکان است

و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دایره

است و بخار ذرات انوار تمام آن دائره فقط ظهور میورمند

طولانی دائره اسکان نیست چو صنعت و فراخی بود صیغه سید اوست

مرکز و نماز سو و حقیقت دائره است پس دائره تخریفات و دیگر و قیاس

شمارع نور از هر طرف پناست عالم دافرا گرفته بخار ذرات عالم اسکان

که دایره از حدش بیست و این دائره و اسب آنکه عالم اسکان

دافرا بگیرد بدایره اسکان نامند و این دایره اولی دائره و دایره بیست

است و دوم دائره و لایت قلبی است که مسمی بولایت صغری

است و درین دایره مراقبه افریت است و درین دایره و دایره

قلب نیز میگشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد که انوار از تمامی

جوانات و از هر حای وحی میبخشد و ابواب که از هر جهت پیدا می آیند در ستود

دایره اولی بخار ذرات موجودات میمکه کرده بخار لامکان و سید و غیر

مستجاب می شود و اصل قلب آتی میماند آنکه قلب مضمحل و سلاشی گشته

۱.۵. انوار مضمحل باقی مانند انوار ای که قلب معصود انوار از تمام جهات
 میگرد و در قرق درین دایره و دایره سابقه بدو برابر است اول آنکه منبع نور در
 دایره مابقیه صرفت جانب فوقانی قلب است و درین دایره تمام غایت
 دوم آنکه نور منبع در دایره سابقه شعاع نور همسره فوقانی است اصل
 و مانند است که مانند ستون از قلب برآمده و سایر دایره بطور شعاع
 از آنجا که از همان ستون پیدا شده و درین دایره تمام آن دایره
 نور اصلی است که از قلب برآمده و محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده
 و درین دایره گاهی سر توجید واضحی گردیده یعنی وجود منبسط که قیام تمام
 ممکنات بر وی است بر وضعی بدر که میشود که در تمام ممکنات را واحد
 میداند و استیلا ذات که بسبب کثرت است در نظرش منضم
 می نمایند و تصر بهیر تشس بر همان وجود منبسطی افتد و در آن وقت
 غایت بالکل منضمل میگردد و در نور صرفت باقی می ماند و دایره سوم
 ولایت کبری است و این ولایت متضمن همه دایره و یکست و شصت
 است در دایره اولی مراقبه مدیت ذات پاک او سبحانه تعالی گذرد
 و باینظور شرح نماید که ذات پاک او را با وجودی چون وی چگونگی و تقدس

از میان وجهت بر دکت و همراه خود آمد و خود را از وی دور و عاصی
پیدا کرد و بنا بر کشتن و کاردای خود را بر او و معیت را آخر معیت
لایم است و حریت را حیب لازم است چه معیت را با خود و قرب
اعانت دهد و کاردای هم ضرور است اگر شخصی معین و یاری باشد و در
معیت ما آن مکر حاصل بشود که گرفتار بود و ادب حاصل شود
که از لایب در پیرو و پیانو که مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم
مرا بر سر کرده پس ظاهر می شود و معیت را مستند بر تقارب
پیدا شده می نماید و این اساس بر تمام احتمالات و دلکشی های الحقیقت
آخر است و در سادگی که بشر را معیت می آید و لایم امر اقامه آن است اول
می نماید و معیت حرف رد یک و همراه شدن است بلکه این امر
اعانت و انداد و تامل بین و یکدیگر و یکدیگر و یکدیگر معیوم
می شود و بطریق آنست که لفظ همراهی و جادوسی و ساتنی و همراهی هم از آن
نرمی و آیات کلام می شود و در دل می آید که این است که این الله
مع الصابرين و ان معي و ان الله مع الصابرين
موسی و حضرت محمد و ان الله مع الصابرين و ان الله مع الصابرين

و اسب ثمانت لفظ مع فرو و بد پس میاید که اعانت و در محبت
 ضرور است و آخریت بد آن اعانت مستحق می گردد پس مراقبه
 آخریت پیشتر از مراقبه معیت باید در هر حال بر همین وضع مراقبه
 کرده باشد تا باین فرموده که لحاظ معیت او سبحانه و در ذین طالب و اسخ
 کرد و دو علامت گمان و سوخ آنست که در خلوت خود در آنها اند
 مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهایی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم
 خجسته و شرمیده می گردد بدی که طاقت گناه نمی یابد و اعضا و ارج خود
 بخود از جنبش نسوی معصیت باز می آید و سنت می گردند همین طوره
 اثر لحاظ غیب و محبت او تعالی شان جلوه کرد و در انجم می که در قصد
 گناه بنسبت حضور وی دیگری پیش می آید و آن انجم حسب حال
 آن دیگر گمان و تقصا نام تفاوت نمی باشد مثلا شخصی بازاری بی آشنایان
 آید و از ایشان از او کتاب گناه سخجم شود یا آنکه پذیرا است تا زیاده
 لازم التعظیم یا پادشاه یا اقتدار خداست شعار استقامت کش پیش
 آید و انجم زود پس هر کس می داند که در انجم اول و ثانی
 تفاوت می شود خواهد بود بلکه انجم از پدر بطریقی خواهد بود و انجم

اذ استاذ قطره و بکر و علی هذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق
 که جامع وجود عنایات و کمالات است و اوصالی که در مخلوقات اند
 این اوصاف را با اوصاف وی اصلاستی نیست اگر از
 عنایات بدوی شرمیده شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر
 تعظیم اسناد و مرشد مانع آید پس تعظیم او استخوانه و القیاس باید
 کرد که چه قدر داید و اگر هست ما و شایع حاسب کرد و پس بهست پادشاه
 حقیقی مادل مطلق را بتوان فهمید که چهست با این مادشاه ظاهری
 دارد و علی هذا القیاس اگر در صحرای میدان بود و در آنها نداند و اگر در
 حاکمیت طاعت بود و محبوب و مظلوم خود را انصب العین بلکه
 اقرب زهم هر ماندهست خود می ند بین و طر حو د یاد که مرا امر است و
 القیت با د اثری از دشت و کثرت باشد چون اس آباد مرتب کرد و
 در جدول منی متاثر شود و این معصیت و فتنی علامت و لایب گری
 ست که نور این دانه مثل او را در بین غنای بسیار بیشتر
 می بقدر حاکمیت شمار همراهش تا مدت و حقیقت اینست که انوار
 مختلفه الاله این تحم ذات پاک اند علی آن ضرورت است پس

محاسب کمال و خوبی شغل و تقادوت دوائر و اختلاف محبت عزت
و قرب طالبین بدگاه حضرت حی آن حجب طیعی شود و در دایره
کم دور دایره دیگر زیاده آنکه او را که بذات بخت رسد و ظهور آثار
دایره مثل لحاظ افریمت بدیکه آثارش بموجب بیان سابق واضح شود
بما محبت و غیره در دایره دیگر اکیال آن دایره نیست که حصول آن
آثار گمانی است بنس حجب و نهایت بر غریب فاما غنی ولایت
که مقصود از سلوک اجبت بدون انکشاف انوار و دایره حاصل
نمی شود و حقیقت دایره یکال خود نمی رسد پس تا تمایل و دایره برود
چراست اول انکشاف و دریافت انوار و دوم حصول آثار
که قرب و محبت و محبت و غیره است و صاحب هر دایره موافق
عزت و مدعی خود و مطالب یاب می تواند شد لیکن صاحب دایره
مغنی بنور صاحب دایره علیا فائز بر میلوب نمی تواند شد لکن
هر چند صاحب دایره تقبی بر مطالبی رسد فاما بشاید که صاحب دایره
محبت فائز می شود صاحب دایره تقبی خواهد شد بعد از آن مراقبه
بسیار و بیرونه است یعنی محبت خود بذات پاک و بی سبب

و محبت او شفاعت هر خود را در آرد و در مقام دو دایره و یکا تنوس
یعنی نصف دایره است و وجهش آنکه محبت دایره مرتبه است
اول مرتبه اندای محبت است بمنزله مبادی اششائی و درستی
که بیاس مرسوم می باشد و در اندای محبت قطع و دیده و در صفا
و خوشبودی محبوب هر دو را ملا حظ می کند و بیاس خود و بیاس محبوب هر دو
از دست می دهد و اس دایره اول است و چونکه محبت نرمی
کرد و حاسب محبت را اصطلاحی پیدا شده و عاشقین که مبت نمایند
دایره اول شروع آید و دوم که دیده و لایه دوس دایره در جمع حاسب
حق بر حاسب خود بلکه تمامی مخلوقات مدیه خواهد شد لیکن مراد از این
تر جمع و جمع عقل علمی نیست که قطع و تنصاف را مواء کرده و همساز
تر جمع دیده بلکه مراد از جمع بی است که از نزد دوس فواید صفت خوش
زند و چونکه اصطلاح و فایده مرسته اعلی رسیده و شانی از حاسب
محبت نمایان تمام دایره دوم و شروع قوس است و در همین جهت
قوس است که در صفت ثانی یعنی حاسب محبت در آن مقام
اسلامیست تا که اندای قوس است خیال اصطلاح و بیانی حاسب

محبت نسبت به آنست که در نفس کمال قوت محبت است و در همین
 مقام فناء الفنا حاصل می شود و بعد آن مراقبه اسم الظاهر است
 پیانش آنکه اسم تعالی را در نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را
 مظهری شهاد است و مستند اق هر نام در ذات پاکش موجود
 هر قدر که عرفان دقیق تر شناخت مظاهر و باطنی تر و استیلاز مبادی و
 و در ذات پاکش بهتر و پاکتر و مظهر اسم ظاهر نام عالم و اجسام
 و افعال و احکام است که در گوین و تشریح بود امی کرد و
 و کار خفایات که متعلق بر ذات است مظهری است از مظاهر
 آن و همچنین کار خفایات که نفس بشان به است داد و از فرد
 آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا نوافیو کلمه پند آمیز که از هر سالان
 صادر می گردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر انحلال از غلق ایست
 گرفته تا سر از سرائی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین به کورین مترتب
 است یعنی ثواب و عقاب که به شصت و دو فرخ و حالات نوز و جان کردن
 و انشور در احوال و خوب و بد است که نیک و بد را در خواب پدید میشود
 و اینها مظاهر اسم ظاهر ملاحظه کرد و همچنین این اسم پنهان که در ذات پاک

اوست و جهت ظهور این جوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه گردد آنکه این
 ملاحظه باین نیست بلکه بالا حلال نهایت سهل و آسان است و چون که عنصر
 بصیرت تشریحی گردد ملاحظه تنصیبی حسستیری آن آسان تر میشود
 و از آنجمله و یقیناً است که مسح بر صبیحه که سُبْحَانَ اللَّهِ عِلَّاد حَلَقَهُ
 سُبْحَانَ اللَّهِ وَرَنَّهُ حَرِّشَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ عِلَّادَ كَلِمَاتِهِ از صاحب
 معرفت مراد باینکه زیاده تری شود از هر اهرام مرتبه از مسح عجم مازاد
 نمائش آنکه مسح بصیغه مذکور چون مازاد و مسح العرف
 باشد ولی طایفه معتدلین را فرا گیرد و حسب لحاظ نمود مستحسنی ثوابی گردد
 بحال عجم عار و کمال طایفه او معتنی نیست با تحمیر این مراقبه
 را مراد است گمانی که دو فایده موار و فیوض این مراقبه که لطیف
 پیش مالا سب است و سایر الما و فایده مازاد است گمانی مستقیم
 از فیوض این جوابی شده آنکه این مراقبه مودا و احاطه گردد و سبب
 آنرا در شن معانی نفس است بعضی محمول او از دست خود
 و سبب افعال خود و تنبیه الملائق که عبادت از تبدیل و در آن
 انشاء عمل است و در احکامات که بجز نفس دور و فیوض این مراقبه

آنست که عقل او را که مظاهر اسم ظاهر نمی تواند کرد و بجلالت مظاهر اسم
 اسم باطن که در او را که آن غیر از کشف و الهام و ادراک و از بسکه
 محل لطیفه نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه
 را اختصاصی زائد بقیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و دست
 مرتب این آثار آگاه به حمت این مراقبه صد و تمام حرکات و سکات
 و اسباب و وسیات از ذات پاک حضرت حق مستفاد خاطر بوجنی
 خواهد شد که غفلت از تأثیر و احاطه هر که متعرض حال او نخواهد کرد دید و با
 و خوف و محبت و خشیت صورت بآن ذات پاک و بسته خواهد شد
 و غیره و بر اعتباری در نظر سالک خواهد ماند و غیره را بمشابه قائم و در دست
 کاتب خواهد دانست پس علی امت کریم الطبع را صرف سبب
 محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات
 است آثار مذکوره تنها مهمات مرتب خواهد شد و هر که در علو نیست و کرامت
 طبع مرتب ادنی است بعض آثار بحسب محبت و بعض آن به سبب
 خوف حاصل خواهد شد و به مقتضای کلا و عدا الله الحسنی
 هر یک که سبب مطالب خواهد گردید و در هر دایره هم از این و آن شود که بخواهد

ظهور آتش گمانی بر قیامت در آن اولیوم پیدا چنانچه سابقاً شروع شد
 و اگر این دایره مقدم بر دایره محبت بسود و برتری شد چرا که این دایره بزرگتر
 می باشد و در دایره محبت پس حسن تر نسبت مقتضی آیه است که مقدم
 بر دایره محبت باشد باز بر اسم الطاهر باید کرد و بهائش آنکه همین جزای
 ظاهر باطن است که مستقیماً از اسم طاهر حضرت حق است تعالی
 شانه و شانش انعام ملک است که بر ظاهر و باطن است و باطنش
 اعتدال و تدبیر و شاد است پس قرآن را در آنکه باید که ملاحظه نمود
 را در یافت کرده مسامی اسم طاهر را با اعتماد بر شانش در میسر آورده که
 و اس دلالت را دلالت نماید مانند رحمت آنکه ذات مطلق است و در ادله
 ملائک علی ملائکه مذرات الامر و مستان بیان احکام الهیه اند هر یک که نفاذ می یابد
 اولاً آنها بقی میسر نمایند باز در عالم هویدا میگردند و آنها باطن تمام عوالم
 اجسام دارد و احکام مدبر اجسام اند پسند لعل اكمال ایشان
 قیاس با اسم الطاهر دارد و مورد فیض این مراتب آتش و آب و هوا است
 از اجزای حیات نباتی و حیوانی هر سه همسر و جسد انسانی باطن
 اند و خاک در وی ظاهر است باین حرمت مورد فیض این هر سه هستند

و اثر آن تبدیل آنهاست و در صدد آن آثار بر آتش از حقیقت خود تبدیل
 نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند تا مقتضای شیبش
 در رضا مندی حق ظاهر میگردد و مستلزم مقتضای نیاز غایبه و دلخواه است که
 در انسان قوت دیگر پیدا میکند و گاهی تامله میرساند و با یأسین را
 مقتضای آتش موجب لغت گردید و این پس مطابق این نگاه عمیق
 الهی است ساخت و چون مستی فیض از فیض این مراقبه خواهد گشت
 عزائم بند و فرمان برداری احکام الهیه و سعی سبقت و سوار عبودیت
 و در آن پیدا خواهد شد و مقتضای احوال و اخلاق انسانی حرص و خواهشهاست
 و تبدیل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر فضیلت الهی و منحرف شدن
 آن از مرتبه خردت و بنویست و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل
 است و اصلاحش کسالت است از مباحی و افتادگی بیادگاه الهی و تسفل
 مشهور عظمت حضرت زین العزت و تجلیات اسم الباطن در بن بر
 در می نمایند و تمام این سر بر باد و حصول آثارش بقطع حجب نورانی
 حجب این سر است با سر تجلی ذاتی عالمی است و معنی تجلی ذاتی ظاهر است
 یعنی تجلی که نشان نفس ذاتی است و فرض از دائمی آنست که تجلی است

بستمزد ثمارت مانند آسمان و زمین و در استخره و نبوت تجلی موهبت
 اگر چه تفاوت بسیار است یکی از دائمی امری دیگر بحرینی ظاهر مراد
 نیست و از افس علی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و ادنی الامر
 پس این سرزاده در جرات اولی لحاظ اینک است کمالات انبیا
 است عظیم اصول و السلام یعنی طهر و علوم و ایت بود که غلظت را
 در آن بود و در او انبیا و انبیا عظیم السلام علی المدام مستحق
 می بود و حال که خواستیم بر چه دنیا و ایشان متع فیض و ایت
 می باشد و منافع ایشان غلات می رسید که ایشان را انبیا نبود پس
 و در ایشان منزه چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است
 که چراغ را بخری باشد پس انبیا عظیم السلام و انما در کمال و ما خود
 اند لهذا فیوض ایشان قلی و علی ذاتی دائمی و ابد و بخلات
 ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت و سبب
 حاکم فرمان گارنی بجای می آوند و باز معانی و مستطرد و مستعد می باشند لهذا
 منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی و دائمی نمی بود و انوار و تجلیات که ثمرات
 متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه و سلم در پس حاصل می شود و مورد

قبض این بر عنصر خاک است و سبب اول آنکه استوار و ثبات
 خاصیت خاک است لهذا سبب این سبب است دوم آنکه در تجلی موصوف
 معنی ظهور است چه چنانچه توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است
 و ظهور در عالم ظاهر است و از ظهور در عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک
 هم در انسان ظاهر است و از ظهور فیض این سبب در عنصر خاک تواضع و
 فردنی است در انسان و مقصد ازین تواضع و فردنی است و پیش
 مالک خود و عدم برکشی از قبول فرمان او و که در امثال او امر مالک
 خود را عایدی او نوعی از تعالی متحقق شود و تسفل بر جت آب است
 غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقا و پستی
 تواضع حقض جناح در وقت مقابله و مواجه دیگر است پس تواضع هر
 وقت امر نیست باید که پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم
 غیر متناهی است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را مبتدا باید کرد
 چه گاهی انسان عاقل تصور هفتی را از صفات تقصیر حصولش
 می بردارد و گفتگوئی که فیما بین حکیمی فیاضی و عارفی کامل العرفت جاری
 شده و باین بیان تمثیل است وافی منقول است که هر دو با هم ملاقات

مکر و تدبیر ملاقات غایبانه شخصی احوال آن حکیم از عارف پرستیده
 یافت فرمود که فی اسحاق نداده این سخن در حکیم و شنایند حکیم کتاب ادیبین
 اسحاق منتجع و عذیب بالیف کرده در دست جادو فرستاد و عارف فرمود
 که من گفته ام که اسحاق ندازد و آنکه اسحاق نداده پس دانست آن جادو است
 در حصول آن جادو گاهی سبب عبادت و گاهی از تسوئل غیبی و مکر
 سحر و جانی تصور که باشد حصول آن همیشه می شود و انسان دور ذاتی غرضان
 جمل مرکب می ماند و این خود نشان حرمان جریح است و حصول انسان
 معبر است که از تعرق آب خوش رنده آنگاه بزور بر خود دیده و در نهایت اتمام
 این بسر بتدل او از چنانکه مکر و تدبیر ضرر و نیست در بد دوم
 از بسر ثانی موصوف بلطاط مشایبه گبهالات رسالت است
 حفاظت و منزل و افهید و امتثال همیشه آن کند و حضرت ذات و از اجرت
 مشایبه آن در واقع نماید انبیا از سافست او نیست ظهور رسالت
 و الیچ کریم است در عینان حق و یحیی ناسخ و و اعطی بود و کوشش
 بلخ در حیان حیح و دلائل و انانیت مجرب است که درونی و بیرون و محاسبه
 و متابله بر اسرار لازم است و غایب انبیا که از ایشان و اسرار

لازم نیست تا قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع ۱۵۷
 که لازم نیست تا در سلب محضت و در جنش ظاهر است که ایچین معتقد و
 صادق را چون بقومی می فرسند شخص در حق آن قوم که فرمان برداری
 که در دن باین فرمانی در زمین مقبول می شود و در بر سوم مراقبه است بطاعت مشایرت
 گیمالات اول العزم و امینا ذوال العزم از سار دسل به اهدت قویه است در
 با سبب اهلک کفر و اصلاح مومنین به مس در اهلک کفر است و به صاحب
 العزم از دسل نیز دخلی دارد پس قومی بخلافت غمروی از دسل که فقط
 اظهار احوال است می کنند و بمنزله جاده از جوارح انسانی به نسبت
 آورده قهریه الهیه که با اهلک کفر است و به میشود نمی باشد بخلاف ذوال العزم که
 به شبه جاده می باشند بطور ملائکه و شاید این جاده به صورت متحقق
 میگرد و اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول ذوال العزم بود و به طاعت بر این
 و در دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم بر عکس آن بود یعنی
 نشان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شایسته عظیم که شخص
 نائب خاتم الانبیا است علی اله علیه وسلم و ظهور آن که شایسته
 زنده رفته و در جاده خدا بد و در ادنی اله تعالی عنهم اجمعین از حبیبی

و درین حصصه ملکه و طبع و عقل و محسوسات حاصل شده و اینها امتیاز
 و سل از اسباب امتیاز الی العزم از در سل و محسوسات آنها سایر مراقبه اس
 پس حصول اینها ضروریست و بعد یک کلام در حصول آنها که اصل و حصول
 اینها در هر مقام و آست که در هر حال بدست اول مندرج اند که
 مکرر مذکور شد و در دوم مندرج صفات چنانکه به هم منسب شده و تا از
 اوست که در اینجا مندرج صفات است حصول پیدا در بعضی اشائی که مراقبه
 در این کرد و شود پس هر که مراقبه ذات مشایب کمالات سوت خواهد کرد و البته
 از اینها در میان سوت که او ای آن جوابهای سبک است در خواهد
 ساخت و اینچنین در او دوم معنی و معالمت بر او نص خواهد شد و معلوم
 و معالمتها را و جوابها را و چنانکه اینها هم خواهد شد و در دو سوم هم
 اینها را با یک حصصه مندرج و اعلا و اگر ام مرتب و محاسن او خواهد شد و
 اینها را با تمام عموم باشد است هر اسمی را از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد
 به معنی او این خواهد یافت هر که در اوست از او مراقبه کند و این مراقبه
 را با اینها در میان اشائی از او اقامت در وی با و اگر خواهد شد و خوش گمان کرم
 اگر هم منطبق است با او که با او که هر که در وقت طعام خوردن

مستاد ویردی ایستان می شود و بدین طمع بر آدمی و در ذالبت لقمه نماند داد ۱۵۸

وہمیں تمہیں، اہل مقصد و این گلام، باید بردینجی ہر کہ مراقبہ اسم مجس

مثلاً بکنند که یا مقابل شان اجیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او

مجاناً نسبت که البته از میان اعیان ارشی بان شخص از دانی فرماید موم

جانی خاکی از حضرت حق بیانش آنگیند و بزرگ بده چون کادیر از

کارهای خدای تعالی سرانجام می دهد و پیوستگی و پیوستگی است و پیوستگی است و پیوستگی است

اجرم هر چند بی پایان بود لیکن منزلت در دست و مرتب بر اذکار و

مینا سبب آن و انعام بمنزل خلعت فاخره است که پیش رضای مولانا

است! ایسان چون بآن فائز می شود و دانسته باز هر دو کما می بیند، می نماید

مثال اشعار مستجاب الدعوات بشدن یاوجای در بلا اعلیٰ وغیرہم یافتن

اینست و آن انعام چندی می بود که در مهر کارگاه آمدنی است و در بهشت

رويت انعام استيجور و قصود علمان اجرت قال الله تعالى للمدين

احسنوا الخسبى وزياده در قشر زيادى روت است جويست

دايات هيچي هرودو فيم: دودو جاجره بهيات وصال انبار انت

غیر مری و الحاقہ در دوا کیں فیضی حضور مصطفیٰ اراد و منشا انست کہ

انسان که به ظاهر خاص حقیقت کلام است و باطنی به معنی صفت
 منزه تمام نام که در ظاهر کلام از آلفیت یک حد قطب آن و جزو در مابین
 خبر از آن که مقابل ای انجم و خبر پس می توان گفت هر که سرانجام خود را
 کرده و نالیا و به سینه است قرآن مجید در تمام باید کرد و هر خبر قرآن مجید مثل
 جانات و نباتات است ایکن شروع در حرفت و استیل نیست کرد
 قرآن پهلای کردی بهر تمام مناصب با شاهان است از بخش کردی
 و وزارت و صدایت و کادیت و غیره اس امین نوکری است که
 وزارت می باشد و پس نوکری است که خبر کار می می شود و پس در قرآن
 مجید اینده ای و سعت است چون هم سعت است اینده ای این خبر اینده است
 بهر سعت گشت و چون سعت های هر کون هم پس سعت شد معنی اینده است
 و این که مشاقت قرآن است مظهر که در هر نفس مراقبه ذات بی با
 و سعت همچون که مشاقت قرآن است سعت میزانت باید در ظهور آید
 تبدل آید و در خود و در آن که مظهر حقایق کمال و سعت همچون باید شد
 و از آنکه صفای نورانی است که در اصل این سعت و می باید
 و آن که در سعت است و در کمال و سعت است و سعت است

در کار بنماید و گویند که نظم که مندرج است اشاره می کند
 به کمال مذکور بعد مراقبه بلکه تماثل است حقیقت قرآن مرافقه بلحاظ مشابهت
 حقیقت صلوة کند و اثرش کمال متفاوت است شرافت است
 پس در عین ثبوت بانجاس ظاهری مثل حالت نول و برادر خود خفاص
 و زانی با نفس بعد مراقبه متوینت صفت است قطع نظر از محسوس دیت
 مقیده که در او کان نماز می آید و تصور برش آنکه نماز مثلاً با طاعت که منظم
 حقیقی و حاکم تحقیقی بر فرض فرموده و امر منظم باین نموده متوینت مقیده
 است و نظر باین که عین دانش منظمی باین نظم است متوینت
 صفت است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفی خود ظاهر
 یافت می آید و بی سبب غلاف عظمی که در مقام حقیقت
 کعبه یافت می شود و در مراقبه ذات بلحاظ مشابهت حقیقت ابراهیمی
 است و منجمل در این است که هر کمال و انظر بکمال خود با خود
 انسی می آید که تصور برش آنکه صفت کمال و ادوات احیاء
 حسی پیش می آید و آن کامل چونکه لحظه کمال خود می کند بی آنکه عجمی در
 ده در خود نوس و در فقی می پندارد و خود و مانوس می باشد باین نموده

انسانی که جناب حضرت حق را با خود است تصور هر سه
 کیمیا آفریننده و عالمی صاحب اصول و ادوات لازم کین است حضرت
 ذات بذات خود است بلا حلقه و مراقبه نماید و چون این مراقبه با سالان
 خواهد رسید اثری از حیات در صاحب این مراقبه متکشف خواهد شد
 و دیگر آنکه مرقوم شده هر جا باید دانست بعد از این مراقبه حضرت ذات
 است که از شایسته حقیقت موسوی علی صاحبها الصلوة و السلام و آن
 تجسمیت ذات است و تجسمیت را هر کس می داند و بداند که مراقبه محبت بود
 با تمام محبت سالک مرقوم تعالی را و تجسمیت حق تعالی این سالک را و در
 سر مراقبه محبت ذات است مراد است و او همین است متشاهی
 حقیقت موسوی باید دانست که حالت عبادت از عبادت ایدیت
 که در میان دو شخص می باشد و تجسمیت از یک طرف می بود لیکن
 قریبتر از حالت می باشد پس حالت بهتر از آشنایی است که
 هر یک را از هر دو آشنای دیگر می اعتماد و کمال است و عزت
 و بابت هر یک در دل دیگر راسخ است و این حالت موجب
 موافقت با آنچه می بود و مثل و در او این است با این شایان

و محبت زانکه مر نمائست اول آنکه محبت صرف بود بشرط ۱۶۱
 محبوسیت باشد این محبت با عباد عزت و جاهت و دن مرتبه
 خلعت است و با عباد قریب و دوام حضور زیاده تر است مثل
 خواص که نهایت فرخنده و دلسوز در حد میگذری بود لایه بود و دوام حضور
 و قرب زانکه نسبت امیر که فرخنده بود دوم محبت که بشرط
 محبوسیت کشیده لیکن محبوسیت رسید و با علای و در محبوسیت
 و اصل باشد اگر از این مقام که نهایت محبت است پیش قدمی
 نگذرد محبوسیت رسد این محبت هم جنب خلعت است سوم
 محبت که در محبوسیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلعت است
 بلا نیس و آن مشایخ حقیقت محمدی است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
 چنانکه پیشتر می آید و چونکه درین مقام بیان مراتب ولایت
 است و در ولایت بر قریب و دوام حضور است و این معنی در
 محبت زانکه از خلعت است که در هر انعام گامداد و اسطه شدن
 امور و مقام خلعت زانکه در این محبت را بعد خلعت فرموده اند و اگر
 این دو مقام محبت باشد پس حقیقت این معنی فی الحقیقه فنیل

از حقیقت موجود است بعد از آن مراقبه حضرت ذی القیامت لحاظ مجتهد

و مجنوبیت ممتازہ کہ مثلاً حقیقت محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ

والسلام بعد أن مراقبه حضرت ذات است بلاط مخموریت محض بن

استخراج محبت کو حقیقت ایسا ہے کہ بعد ان سب اہم خصلتوں کے

بدون تعلق آن بر محبوب با محبت بعد آن مراقبه لا تقین است:

پایمنی که ذات پاک در امر به است که غیرات و بیانات همه در آن

اد مستند راجع تعبیر بیان بان در ترجمه و التماس انهم بحقیقہ الامن و السلام

در میان حرم شاه و دولت در آن شهر یک مسجد و یک

نقد است و تمهید طالبان نامم چون این مقام معرفت

ذات میرزا و سوار که بمقارفت و با انا حشام میرزا باشند

۱) آئندہ کہ ماہیگیریم پایہ وہم مقام اولیای خفام مثل حضرت ثریث

مفتی اعظم و حضرت خواجہ بزرگ ابوبکر رسول اللہ خلیفۃ المسیح

لە بن حەشەم و خەزەندە ئۆلەب الە طالب خەزەندە

لہذا بنیاد رکھیں تو پشواں شریعت و طریقت حضرت خواجہ بہادر

الدین نقشبند و حضرت امام زمان (قیوم زمان) حضرت شیخ احمد مجتهد

الف ثانی و غیر هم قدس الله تعالی استراذیم اجمعین ششم داین
 مفروضه اینست صریح و عقیده اینست نهایت قبح ذریه اگر دین مقام
 اینکون که اهل حد لایق و سلطان بهم رسیده و چون دین مقام رسائی
 آنان بهم نیست بجم غفله این مرتبه را استنهای کمال اسافین بارگاه
 قبول نیست این دوی و سلاطین مناکت جنایت سرمدی توان فهمید
 شعر * و موف تری اذا انکشف القبار * ادر من تعف
 ز جلاک ام حمار * هر چند سواد کائنات بود چو که در این کتاب
 محمد رسیده اهل حد لایق و سلطان را از دین رسائی محروم نیست
 زیرا که اکثر اشغال آن امر فرج نادر است و تعظیم شرح شریف
 از دست لیکن این نمایان حال نفس آن اشغال قطع نظر از فرج آداب
 شرح این است پس حقیقت این است که ملاذیب و حصول معرفت
 ذات حاصل شده لیکن در و قبول چیرنی ایستد و در این وصول
 مراد و بیان درگاه الهی را باین مقام رسانیدن بر سبب آن است
 که ترافی متناهی نگارد و در ادراک شاهی رسیده نزدیک است
 که گرفتار غصیب سلطان شود اگر از فعل شیخ خوبان بر شود و ذوال

اثری و عباد که مقابل حکم خداوندی گردیدند و میرمن محمد بن عبد الله است خداوندی بگردود
 و همین است حال غالب غیر متدین که به مقام معرفت ذات
 رسیده و آری چیزی عظیم و انبوی فحیم است و در حق کمال است و به شرح که
 فی الحقیقت اینده ای برقی و کمال آفرین معلوم است و این مرتبه
 به نیز راه خدای است و مرانی که از اینده ای ذکر نالی بجا شد و در کمالی که
 مثل و تصور است و در و به ظهور آید و حقیقت این امر
 و در ضمن تمثیلی که به روح ایا و آید و است با حسن و جود الشار و الله
 تعالی و اصح و ابر و دید نفس را که این ابناء این بارگاه قبول است و به و حق
 و اسوای خلوق متعارف و تفریقانی و بمقالاتی است که نسبت
 آن مزایات و مقامات لذت می و مقبولان حق گردید و با هم نسبت امتیاز
 ایشان و به ایمان مقامات است و از آن مقبولان حاصل
 نموده اند پس ایمان و تفریق است و از این خلوق ثانی به منتهی می کشیم
 و القای که در زبان صوفیه برای این مقامات است و به استیسا می آن
 قطب است و است که واسطه ایمان است و حجت الهی بود و هر چه فاضل بود
 به واسطه اش باشد و از کثر نالی بقان که استیانی در خلوق اول و ثانی

نمی کنند که از سبک کاشانی در شخص اندکی دانند که به تمامی سبک اول
 ۱۴۳۳ یکبار تمام می شود و نمی دانند که اینها می اول ابتدای سبک دیگر
 است که مقصود حاصلی همان است و احیاناً بعضی مقبولان بارگاه
 الهی بدون سبک اول بعد از سبک کاشانی میمانند و سر فراموش
 می باشند هنوز آنها نیست که شخص صاحب عقل و همت را
 که از حضور و یادش در است ادافع مطالبی رسیده و وی در انصراف
 آن از این آن چنان کوشش نموده که باقی نمک حلای و قد دیت
 بارگاه مملکتی میشود و خاص و عام و عیادت گردان شده و بسیار
 از سبک آن حضور داشته هر وقت که این چنین شخص و حضور میسر
 خواهد آمد معنی و امیانی فایده خواهد بود که اکثر سالکان سبک
 اول را حصول آن متعدد و صریح و احیاناً از سبک اول بعد از
 سبک کاشانی حاصل می شود و این چنین شخص در سبک اول
 سبک اصطلاخی صوفیان است و باعتبار انداز سبک کاشانی
 خاشع باشد آن شخص صاحب عقل و همت است که پیش
 از این همه از اجزای او رفته و پیش خلوص نیست و صفاتی طوبی

مالی خود را آن مختصر در حضور پادشاهی انگلیشته شخصی در فارشان ۱۹۴
 بر حضور پادشاهی کشته و اصل مطلوب را که مرکز حاضر است بمانون
 و ایستاده حضور نمی راسلوت خود اظهار نمی نماید و اصل مطلوب را
 پیش از رسیدن به حضور پادشاه محقق و مسیو رمی دارد و بنا بر
 مقاصد بی که در اظهاراتش متوجه می شوند بنا بر آنکه در اظهارات آن
 فی الحال فایده مدعیه و نیسب از اظهارات آن خارج می ماند و پس
 بنا بر رسیدن به منزل مقصود و در هر صورت از این طریق و
 به قفا و رسم بنابر تقنین نموده بعین راه است کرده اسباب
 تصرف فراموش خواهد آورد و بعد فراموشی این اسباب از خویش و تبار
 خصیت شده و وطن و دیار را که این محجب بجهت آنها از اول قطع
 و دیار آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و
 راهی را که چپ و راست و شهرها و باغات و آباد و عجاایک و
 مذکور و دیار آن خواهد شد بنا بر عرض از اغراض مثل این و ما بشما
 بافت احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه و توجیه همان شهرها
 و کشته از راه راست و خراب و در این طوطی بافت را

که ادای خاطر خود ساخت و دود نیست که درین حالت آنجهان
 مستعمل مسیر و تماشا است بابت کرد که مطابق خود افرایش
 سازد با آنکه با وجود استحقاق بمنزل مقصود نرسید تمام عمر خود را
 در همین سر و سیاحت برباز و به و این رقم و مستعدان است
 که بهرست تمام و پس از انقضای مدت و در آنکه بمنزل مقصود
 خواهد رسید و اگر از راه است سفر نشود بمنزل مقصود و اگر
 راست راهی کردن شروع نمود البته آنرا و علامات و ادوات خود و برادر
 نمودار شد و هر دو طرف در حصول مطلوبت بکوشش و اینک ساد و پیر و
 که دیگر خواهد شد آنرا بیکه نفس مداد آنرا و مثل و مانند و شرف و از این
 و اسباب آن نمود خواهند شد تا آنکه مداد آنرا و رسیدن و حصول مقصود
 حاصل گردد و بطریق گردید و از شایسته فرمادام و استراحت که اینست
 که در جوان خاص و بعد از آن تمکن را نظر و تحمل و آرایش حسب حال است
 احوال و شوکت و اقبال شایسته و حاکم حقیقت سلطنت یافتن و
 به مصوبی پادشاهان که دیده باز به خصوص در مادی و السید و اصل
 به ساد و اول ظاهری که دیده و متکسر طریق حصول احوال است

خوانده شد پس مطلوبت اول منتهای مخلوقات اول است و طریق ۱۶۵
 حصول مطلوب دوم سلوک باقی است و تطبیق این تمییز بر سلوک
 اول از اینها تا اینها بنویسد است چه تمییز مرشد و طریق از طریق
 اولیاء الله قدس الله تعالی اسرار هم با هم مرشدی و سبیدن و طریق
 مدین کردن بمنزل تقیث حال و فقا در اینها تعیین یکی از آنهاست
 و از کار جمهری باشد یا سری از زبان بود یا از لسان یا سلطان
 داند کرد بمنزل و ابرام آوردن اینها سفر است و خویش و یار و
 وطن و یار و اکنه اشتن بمنزل شغل تقی است و اغراض و محسوس
 است بمنزل استغراق و کشف توحید صفاتی است و احیانا
 در وقایع توحید صفاتی آنچنان استغرق می شود که از حصول بذات
 بخت جلالت عظمه غافل نمیکرد و بدینکه با وجود و آو می وصول
 در همان وقایع ماند و از آن نبر آید و بدین شوازی و دیر رسیدن البته خوانده
 بود و آنکه وی نیست خود را از توحید صفاتی باز میدارد و بر راه راست
 منزل مقصود و در این اغراض می رود و آثار و علامات داد و اخلافت
 بمنزل حجب نور نیست ذات بخت اند و آن بر آید و است و آنست

حجب نمره دیوان فاضل است و آن نسبت بر یکی است
 چه مکاتبات مقدس حضرت حق جل شانه بیرون و بیک گونه است و این
 اجواب احتصاصی زائد مان فاضل است بلکه میدارد شماره آن بهامت لطیف
 دلی کیست است و ایندایر سر یکی صحنی گردید و معلوم باید کرد که جمیع
 نوا است و بر مسند یکی مادیگری نیست بلکه هر مکاتبات از هر دو
 حاصل شدی دارد و این که آن علیه علایم همان جواب است و مسائل
 از پر دای دور و از دایه نکات بهاد شایع معلوم می توان کرد و صلا می رود
 که در را دیوان حاصل خواهد بود و علاوه آن برده از سانس با حد می
 خواهد بود و حد ام و حجاب آن پرده متکفل با کسانی آن خواهد بود و
 آید و اما طاعت با معاش از آسمان چه آگاه خواهد شد و این
 و آنکه دیگر معاش از آسمان خود خواهد شد و متکفل با کسانی آن خواهد بود و
 خاص آن در آید و لاجری بهد او نخواهد بود و در آید و لاجری بهد او
 و در صخرای دیجات از جواب و نظر است هم مثالی آن بر آید
 پس سبب بر یکی دارد و همین دعوت نموده تصور باید کرد و در اسناد
 مردم است اینش از دارالکرامت باید صلا می رود زیرا که خصوصیت

از اختلاف تیم بهادشاه بر ظاهر است و اما انتهای نسبت به رنگی ۱۴۹
 من شاید در وصول بذات بحث است این است تطبیق
 در سلسله که اول از ابتدا آنها اما تخریب سلسله که بانی بنس همان
 بعد رسیدن به حضور وی بهادشاه هر چه خواها که معنی حصول
 و منصبی و اسلاک در ملازمان بهادشاه یعنی تعلل آوردن لازم
 که خضار در باره از دیگر گزیده و چون بداد گرفته تا پذیر اعظم از خود
 در این نسبت تا بر وقت حاجت گفته انجیر از زبان ایشان
 به حضور بهادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود معنی و مفاد من
 نماید و در مرصیاست بهادشاه بسیار سرگرم و چالاک ماند و در آمد و
 به نسبت در باره و سرکار ملاقات خضار در باره کمال و تعاقب میزد
 بهادشاه از کاهلی در آن در باره و احوال کردید از نظر اعتبار افتاده و لائق
 حضور بهادشاه نماید و این معنی منجر به اخراجش از آن مقام گردد و نیز
 خبردار باید باشد که از خاضع حسب مرتبه متفاوت می باشد از رضای وی
 تا دقتی که در وطن خود وجود نمی بیند هر چه است که در دزدی و قزاقی و بعضی و اشک
 آن تملک نیارد و اگر مال گزارد است مال و اجنبی سرکار بهلا حیات و

مکرار ادا کرده باشد و چو کایه باین مقام رسد نفس او ضایع نمی آید
که رعایت حقوق و آداب و تعظیلات شمار گمانیستی عا آورده
باشد و مثل امواج طغیر و اود و ضامندی اهل آن مقام شل که راجع
دستر و اجمع و اید ای شرف به اماره بر حسن و عا شک شمار و دو
رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود بدهد و حاضر مانی و امر نیست
است مثل ساسا گمان و اهل الحماست و طاعن ماعظمت اند و حقیران
قله خاص فوق از ایشان و ملازمین دیوان خاص ملازم از آنها که
مسند خدمت پس در دو دیوان ایستاده می نماید و از ایشان و
آیه که در روی حساستند و ذوق ایشان و کسیکه در حضور ایستاده نگاه
جو را بر هر یاد و مذهب و مذهب هرگز محبت و یار القاعات می باید ملازم
چند استان پس این مرتبه مرتبه اعلا را اختیار کرده آتند و مواظبت که
که در دوشاد الفتن بوی پیدا شود و قیدی و قیدی در دوشاد
حاکم و دوماوم مادیشاد و که این شخص نهایت محبت و قدوسی من
است و اسد سلسله ادا القامت آن به مقام سیر آید و چهارگاه همیشه
مادشاد نگاه و ختم خواهد داد و القاعات مادشاد و دوشاد و دوشاد

۱۶۷ اهل دربار خواهند شد و خود اهل دربار هم از وی دشمنانه خواهند بود و مانند
 او در اوردن مقام جائز خواهند داشت بعد از طمع میان اوقات است آن مقام
 او را لازم است که علی الله و ام حاضر ماند و خیر پادشاه را اگر گمان بقی
 بخورد و تا مل ملاحظه کرده بابت و وقایع و اخبار که در دربار میکنند و آنرا هم
 شنیده حقیقت چهره پادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
 متغیر میشود بدقت و ایمان دریافت نموده و ادعای تغییرات را
 پس و قوت حاطه خود نماید و بعد هر تغییر حکمی یا نفعی یا تبذیر و سرای
 یا صلاح و جنگ یا بند نیست که از حضور پادشاه صادر گردد و آنرا هم دریافت
 کند و در این وقایع و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد
 و اخبار خوش از خبر صحت علانی ذلیل گرفته تا مرده صحت و غیر
 او عظم در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا دقات وزیر اعظم
 و علی هذا القیاس از کار خدایتان کیسه بری گرفته تا کار خدایتان دشمن
 از در آذربایجان ملک و لشکر و از خدایتان دوستی در
 بحرهای دور و از آماجوم دشمن بر تنه خاص با لجه احاطه آنرا قصه
 کند و بسا چیزهایی باشد که بر این جزای پادشاهی و احدی ترسید بگوید

و سایر آن فقیر چهار پادشاهی در آن چهره استقامت نمی شود پس بنده ابد
 که در هر خرد واقعه تغییری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دوباره فقیر چهار پادشاهان
 یادم بودم که که این هر دو ترکیبشان این تعدادی در جزایای سراسر آن
 نیست بر این محسوس محل مواظبت و مداومت در روزی که حسب فکرا
 و فطانت وی بلکه بر منی شاهی پادشاه در وی بداند و بر مراد پادشاه و در
 وقایع و سواج آگاه و در او اس آگاهی بدی رسد که او فقیر چهار پادشاه
 خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام پادشاهی است و بدایت وی شود
 مثلا گاهی پادشاه سبقت باید که خدمت کردی این و در بحالی باید که در فرض
 آنست که اس را گماید حق فقیر باید و او هرگاه که بر منی شاهی جابجایی
 کرد که در وی را از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد و عنایت شاهی اصناف
 منافع از آنچه سابق بود و در وی بخش خواهد آمد و سعی و مفادش
 اهل و در باره دکار او خواهد شد و مدتی و منصبی پادشاه او خواهد
 نواخت و ماضی مطلوب خود که تمام این شب و فراز و محسوس
 و صاحب رای آن کشید و دو انشا الله تعالی بقدر خواهد کرد و بدو
 بمن بعد حسب حال خود در همان خدمت مستمر خواهد ماند یا ترقیات

کرده از مستحبین امتثال نموده به نصیحت املا نماید و مستحبین ۱۶۹
 است ثانی سلوک دوم شاکل و لازم است که بعد از رسیدن
 بر مرتبه مشاهده و اثبات حق تو که اول سلوک ثانی کنه و از لوازم این
 سلوک است اختیار عزائم شرع و در هر باب از امور ذات و منیات
 تو به محض آنکه اتباع شرع شریعت لازم می آید است و شاکل و لازم
 که در ام متین شرع شریعت باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک
 اول را بنام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع را که از این بیست و یکم
 گیرد و این عزیمت که از دل می بود و کانی از جوارح مثلاً اوست
 به وقت این تقدیر که بی وضو مس نکرده لازم شرع شریعت است به
 محصلان را باید که بی وضو مس نکرده و شاکل سلوک ثانی را از ادب
 زائد باید و آن اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه رکوع دیگر
 نشود و بوضع نایب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را
 حاضر ساخته و از این عظمت مصحف امتثال کرده و باوت و دانستن
 خود را خجیل نموده و در این عظمت عظمی را بشناسد که در دست
 من بی چاره و نفس خسیس این چه معظم و مظهر محض بفضل خیرت

حق تعالی در سجده و خواندن اذخود و دیگر گوناگون این نعمت نداشتیم
 و این قسم تصور سینا مثل از فرشته الهی می شود گمان عظمت
 متعجب بسبب العین وی گردد و این چنین معانی اگر چه در پنج و دو
 فصل وی آید از آنکه ادبی و اصل مدعا و الیه تکلیف این معانی را در ذوق
 خود آورد و علی بن ابی القیاس عطیت هر هر سه و فهمد و شایع بود
 آنها را در حضور حضرت حق جل شانه یا آورد و عطیت بن باز و تکیه گاه و اینها
 و حج و جهاد و سایر شعائر شرع بر این اصول اعتقاد کرده باشد
 و از این امت تشکیع شرع شریعت ملائکه و منظم کعبه و اینها و سبیل
 طیبیم الصلوة و اسلام و از عطیت است دل اموری و اختتام
 طریقه آیه اقرء الزکوة و طه و در هر مسلمان فرصت است و
 مذل اموال در مصای حضرت حق جل شانه هر چونی است که سالک ملوک
 ثانی لازم است و اینها نواعل نیام مشعل فیه و خیر از اینها
 ما است و احسان مروت و اقامه یکی دیگر بر خود لازم باشد
 تا که از اداسه عزت شود و مثلا و سوسیه زیرا که غافلش که در آیه ایمان
 متنفر شود که گوناگون است برای خود و پیش می یازد و در اینها

۱۴۹ قیاس باید کرد تمام تنهات را و نیز ضلالت این مخلوک را باید که
 و دادانی حقوق انبیاء و اولیای مکه سایر مومنین و تعظیم ایشان کوشش
 یابن کند که الله ایشان سعای شافع وی شوند و سعی و شفاعت انبیاء و اولیا
 بر ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس شافع
 دعای خیر که یاد آمد فی در آن مقام است تقصد و خاطر داری هر مسلمان
 کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عراکم شرع شریف و دومی شود چنانچه
 هر دیکری دانست بهشت و در آن و سوزان و کعبه و نماز و روزه و غیر آنکه آنها
 جریه شفاعت و او را پس همه آنها را از خود در اوست و در دهره دعای
 این مقام از بیان سابق واضح گردید و اصل و مد از این مخلوک
 مراقبه و جدانه است و معنی و چه الله بناسب لغت تو به حق تعالی است
 یعنی پیوسته می باشد و آن را از آفادش دریافت باید کرد و آتش روشن
 به جیب فحش ای کریمه فایضات تو لواشتم و وجهه الله هر جا موجود است
 بیانا که همه در دو حال چشم دینیانی خود بخور کند بالیقین داند که این نعمت
 جزئی از محض رحمت و جود الله است یعنی حق تعالی بر جانش متوجه
 بود و وی پیوسته می آید و دیگر این نعمت از برای عیال کثیره و الا این نعمت

بوی چرخ از جود استحقاق آن ندانست و دانسته عاقل آن نکرده بود و
خواهش و شناسایی آن ایستاده بودی متعجب شده و مرا حسی شافعی
برای بخشیدن این نعمت عظمی بر مفضل بعضی بنای کرد و بدو در این دو
نماد محض نوسل بحیرتی نمود و پس بیت این قسم نعمت عظمی
نعمه که محض بر فضل شامل و در قسمت بجا داده است آلوده و عاقل نه
لقیاس برادران هر از نعمت است و هر قیاس همین حال و او را
بنا که فی الحقیقت هر چه که در عالم موجود است اگر محض در این خود کرده
آید موبد شود که پس آن در حق این همه و نعمتی است جلجل القدر
پس هر چه از ملک و ملک که فضا محض و فضا که نعمت برای
است و خصوصیت با وی دارد و با وجودیکه استند او در حق و
خواهش او را هر که در آن و جلجل نیست پس و دیگر الهی جو فی
که در عاقل الهی و نامش نظر خود دارد که رحمت الهیه بر همه که بیان
آن مستعد است بلا سبب و بلا حجت بحال موجود است و تمام
الکرام از همان رحمت نائلند و هیچ کس نیست که در وی نعمتی
بر موبد نیست و اگر شخصی بود که سبب کفایت طبع این چنین

نعم را در خود نمی‌نگازد و نمی‌تواند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا
 ۱۰۵ و ارفع باشد آن جناب و شناخت باب علی ائمه علیه و سلم اندک پس
 حالات آن جناب را علی ائمه علیه و سلم از وقت تولد بلکه از صحن
 حقوق تا آخر آن یاد آورد که این چنین نعم جلایه می‌دهد و احصا محض از
 دریای یکنوار رحمت الهیه چه قسم بلاد خواست و وعادی استحقاق
 و استعداوی معنی و سفارش ابدی به کوزه بر آن جناب فائض
 می‌شده و بر تولد چه قسم بر کات و خفایات باد و با جو و آن جناب
 منضم ساخت که آن بر کات شامل حال جمع کثیری شد و موجب
 محبت و اعتقادی گردید و این نعم که در طفلی و در حسن بر آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم فائض می‌شد قیاس نعم دیگر امری سهل است چندان
 وقوع ندارد و با جو و آنکه فی نشیما نعم جلیل القدر اند با کماله این چنین
 نعم جلایه فخریه و انصود کند که این همه بلا سبب و بلا و به محض از
 رحمت کامله ذریه حضرت حق تعالی است چو نکه در ائمه نبوی بنده
 می‌شود همین نعم انعامات با بهره ظاهر و بلا استحقاقی و بلا استعدا
 و وعادی فائض می‌گردد پس خلاصه معنی وجه استثنائی استغفار از پیشین

و حجت الهی که ملاست و دل حب و دل سابق استحقاق و امید عا
 و نشانها و دعا و شفاعت و توسل مقتضی و مقبض انعامات طیاره نگاره
 می کرد و در اقبه و دانه ملاحظه همس نشان است و اصل این انعامات
 ایجاد است از کرم و اس معی و دانه عام و شامل تمام موجودات
 است تا مار جنب تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجود
 انعامات معنی و دانه نسبت به هر کس علاوه می باشد و گمان سرمد
 که در صورت صحت و در فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و حجت
 صفاست است و ذات الهی حل شده اذان منزه و پال زیر که بکرم و
 مصالح اعمال الهیه بهر دیگر است و استحقاق و استعدا می
 این کس که مردی اعلم می شود و جری بکار گرفتن الواقع حکم و مصالح
 منطوق است پس در بیدایش منشی اشیا است خصوصیت مایش
 کس باجماع و مثلاً باقی از باب اشش و کمال نظر حکم و مصالح مربوط
 این نام حقیقی است تا که غیر اینکس و اعلم و اشش عا میسر شود بلکه در
 حیرات این که با مبداء و چکس و هیچ امر بود که در جهت عباد اطفال
 شانه اذان سو و صروت است چایه باین سو متوجه معاذ و این است

در ایشان و سایر بنسب جنایت کنند و در حقیقت هر قدر او زیست که
 هر کس را این اشیاء با هر دست بخازد و نخواهد دید پسندای از نعم هر یک
 را تخصیص فرموده و هر کس ایشان را که منع رحمت بخازد لایعرض است
 بوجه ای که مسبی کرده شده و آثار و جرایم تمام نعم عاید و باطله اند که
 لا اعرض خالص شده اند و در این است که از همین آثار بشناخته میشود
 مقابل آن وجه العبد است یعنی در آورده و بر وی سوزی حاصل شده
 و با نشن آنگاه بر نرفته و من خواهد فی الهی است یا شد و عانی بهست
 بنابر تفصیل بخیر و بدو است حق میکند و او امر او به عانی آنرا و عانی
 الهی است پس بنا بر خوف خدا و طمع جنت و الهی عانی بهست هر
 بنابر نفسی حصول عزت و در جنت است عند آمدن و دخول در فرموده
 اصطفای اجساد انسان که در یک یک از این خاص و عانی است و هر قدر
 خلاص از آثار و قدر بدو است جنت بر حصول عزت هر کوزه و عانی
 مترتب شود و بلکه از توابع و آثار این است لیکن هر چه بهست علیه
 را این امور النفات نمی باشد بلکه میسای ایشان و عانی و عانی
 در سائک خاصا نسبت به من و حسن از در و در عانی و عانی و عانی

انستی و انفی با خالی خود حادث میکرد و در روز افزون میشد
تا اینکه درسی بعضی تنه‌گان شده و تمام مراشتن و طبع و
زینب نزدش بخیر و منتهی میکرد و دو محبت و الفت حضرت
با ایمان در دلش مستحکم می‌شد که او امر و احامی آن دو و حصول
جمع مرته و فرات قریب و توانی از ثوابات جست هر که بحال
ن‌گذرد و هر چه حصول عزت و اعتبار را آن قلمی و یقینی است چنانکه
سول ثواب هر حصول عزت و استاد و مادر ادای او امر از
سرستش نمی‌جسول عزت و اعتبار و تصور ثواب را کل می‌برد
و بحس از مہیات پر بر می‌نماید و هر صفت مع او تعالی ملحوظ میدارد
هر چند ملحوظ ماندن از دست در ملا اعلی و سقوط از مراتب اہل
نہرت استاد و غلب از اعتبار سرور را آن سترتیب قائلین پیدا هر که
منجیل نیست محسن و عبادت‌های حق تعالی مقصود و ذری کشتن و مہیات
که در عبادت او امر حق و عبادت آن و خدا را بهتر از اہل
ترقیات و بعد از حق عزت و در حاسب ثواب است و ذری خود
می‌شمارد و هر گاه از مہیات او تعالی و کار می‌تصور می‌کند آن را خواندنی

و ابد تر از هر ابدان مذلت یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و ۱۴۴
 اسببار و دخول در ذمه و ذلایک بدتر از هر ابدان قریب و ذری می بندارد
 پس چنانکه در اله توبه رحمت الهیه است بسوی بنده لایزال و عرض
 این چنین وجه العبد و آردن بنده است بسوی جنبه ایستالی محض نامر
 و فدا می دوی بدون تمحی مرتبه از مراتب عزت و وجاست و اعتبار دل
 توقع از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نکرده اما نکرده همین مضمون
 اشارت است و درین آیت اَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیْمًا مَّأْوٰی وَّوَجَدَکَ
 ضَالًّا فَهَدٰی وَّوَجَدَکَ جَاهِلًا فَاَهْدٰی اِیْنَ مَرْسَلَةِ آیت اشارت است
 بوجه اسم تعالی و هر سه آیت اخیر اشارت است بوجه العبد و چون وجه اسم
 بامداد آن و مقابل آن شناخت پس بطریق مراقبه آن اینست که
 نظر خود را به پیمان شان که مشاء رحمت لایزال است متوجه سازد
 و علی اله دایم نگاه خود را باین دو وجه تلقی و شاکل بزمان حال و قال باشد
 که هرگاه این مقصد رفتم چنانکه بر من بایز غیر من لی استحقاق و اسد فای
 در رحمت فرموده پس فلان نعمت حلقه فرما بر جنبه حایل و خطیر است
 و من نهایت مالائق و عجز و فنا انعام عام ترا هیچ نمی باید و موقوف است بر

هیچ امریست در این مراقبه گاهانی بگذشت نمی باشد و گاهانی مقید به پیش
 از فوق یا تحت بر واقع نمی گردانند مراست و منظور می گردد و نسبت
 این مراقبه عبادت خاصه از جانب حق باشد که الهی است و به خالقش می شود
 و عبادت خاصه در صورتی خاص می باشد مثل خلقت حضرت آدم
 یا آنکه تمام مخلوق را قدرت حق تعالی آفریده و به او عبادت عبادت
 خاصه در خلق حضرت آدم متعین است و صورت عبادت خاصه آن بطوریست
 پیوسته و در همین خصوص است استلاست در قول حق تعالی که
 خلقت عبادی و همچنین است اختصاص حضرت خرم المرسلین
 به عراج و اختصاص حضرت موسی به کلام بر کوه طور و نسبت همین
 عبادت خاصه عظمای بادگاه ایزدی و پادشاه ایزدی را می شود و آدم
 مقام در این مانع نمی شود و نسبت و تقدیر او را خای و بهند پس
 برین مراقبه با التزام هر آنکه همیشه ع شریعت و ادعای عظمای
 پادگاه الهی موافقت و به او دست در دامن ایشان از خای اهل
 دربار و ملا حظی میزد و ایشان است فلان پادشاه و نسبت بهل که لازم
 بشیریت است ایشان را بر خالق و بان کسی نمی بود و اندک آن بود و جانم

بنامی و خوش بوی عطر پادشاه از وی بجز توجیر حاضر بماند بستی ۱۷۳
 اندیشه بد طبی و خیاست و جهات آن شخص بمنبعی اودامی
 بوازند تا که بعد مرز زبان جوی جلی از بحر رسد و این از طرف وی
 عاقل آید علامت عالم النیب که علمش محوط ظاهر و باطن هر کس
 و ناکس است در آن بارگاه بحر دیگر مراقبه و چهره از بهر و بختی
 انجام یافت و گمانینه حق و راست شد و نقیض بارگاه از وی گردید
 و حقیقت باطن بنده و در آغوش پنداشت پس تودی مقدس از وی کرد
 ازل نصیب مهر مومن مقدس و بوی مرحمت می شود و آن در رحم عقل
 است و عقل شمر آن و ایمان بر آن و آیه و بنا اثم لئلا نور لایق
 به همین نور اشاره می فرماید پس این مراقب و ظاهر از آن نور مثل
 شماره تابان از دور نمایان می گردد و آسمان آسمان نزدیک
 می شود تا که بزرگوار میانی مقام سجده نگاه رسیده و تمام بدن طاری شود
 مانند نور بصیری که بزرگ الوان و اجزای است حاصله آن بود و یافت
 فرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام حیات
 مخلوق است و سعادت که بر نایض فتح فرستای حاکم محمول است

۱ این نوید برای ادبیات و ضمایم الهی است و طریقی است که هرگاه
 قصد کاری بنویسد که در یاد امری مستوحش و پادشاه قهری نمایان و در جلی که مخافتی
 همگام او نیست پدید خواهد آمد و در قیسم تغییر خواهد بود که از این مضامین
 نامدار آنرا آن فهمیده بعضی اشخاص این چنان هم میباشند که میمانند
 ایشان از اینست که در دیگر دو و ایشان را ملازم همان و این در صفا
 از ضمایم می سازند مثلاً هرگاه قصدی کند که کلام معین حاصل آورد اگر در صفا
 مان متعلق است به شایسته و انبشراح و در نام ایشان در دفتر
 رجعت مسوی آن کار در دلی ایشان مدانی شود و که نه بصانندی
 مان متعلق است است و انقباض و نفرت در حیدر کی لایع خال آنها
 می کرد و آنکه حال ایشان غافل از ذیب کرد و است و مقامات
 حاکم رفیع و سید و اند پس ایشان و ضمایم حقیقی حقیقی
 و اسب حدوث قیامات و در غای که مخافتی کامل ایشان است
 در یافتن می برانند و این تغییر که در تجلیات حاد می شود ذات پاک
 حقیقی چون از آن منزه و پادشاه است تمعین آنکه آثار و منزه که از ذلت
 پاک بیرون و بیچگون مصادومی شود و در آن آثار تغییر می آید و چنانکه

اَلَا نَحْيَاكَ وَهَيْتَ اَوْسِيَّتِ الْبُخَّانِ بِرُحْمَتِ اَنْ اَنْتَ بِرُحْمَتِ ۱۴۳
 یک و هفت است که از ازل تا ایدگان در این تغییر نیست و اما
 بر نسبت امور خاصه پس تغییر می شود و مثال این تغییر و عدم
 تغییر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک حال است و آثار عامه
 آن حسب استعدادات اشیا نباتات فنجانیات زمین اخلاقیات
 مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب نمی شود و در هر مرتبه
 اثر خاص از وی متکثر است خواهد شد بنا بر آن وضع و مکان نوی تبدیل
 خواهد کرد و در قریب صراطی محصور خواهد رسید و همچنین برای ظهور
 آثار عامه تبدیل و تغییر می شود و این تغییر در ذات پاک دی نیست فعلی
 بلکه غن ذلک بلکه ظهور و تجلی از اصورت خاصه می باشد و در آن
 صورت تغییر پدید می آید و این تغییر در ذات نیست و تمیاض اشیا
 است چرا که بغیر من است این جسم عنصری نیست و غیر اگر بعد
 بیوت جسم موجود می بود و احکامیک بر انسان مرتب می گردید هر تبدیل
 می شود و پس حقیقت انسانی که بشمار الیه من می باشد و مسئله این
 جسم عنصری مستور و مخفی گشته و بادی انادی پیدا کرد که معانی

تا جسم می شود نسبت با حق حقیقت می گردد مثالی گوید که تر از ذره و ذره
 و پیوسته نادی ششم و اورا چنان و جهان کردم و همی که انسان
 فوت شد ماد و فانی جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام مربوط
 بران جسم نموان کرد ان وقت هیچ کس نخواهد گفت
 کبر و ذره و فم و پیوسته نادی ششم ذات مختص آن به چنان
 و محاکم این دو صورتی و لایحه منسوخ شده نمایان می گردد
 این که در حق است که حقیقت انسانی مقید جسم می باشد
 پس نمواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را اخلو دهد و حضرت
 حق حل شار مقید به هیچ صورتی نیست بر اطلاق خود مافی اجتهاد
 صورت که می خواهد کلام بدین فرایند و در همان صورت قهر میشود و از این جا
 واضح شد که بیدار انسانی خود معالای که احصا خصوص دارد و محسوس
 این آید فالان ذات دور نمی باشد پس این مذهب کمال را در صواب
 و مادی می حق تعالی در این معلوم می شود و منویم مگر دو که احکام شرعی
 منبذات و مستدل خواهد شد چرا که احکام شرعی در همان مذهب است که
 از ایشان دعایت شده و این مذهب را در میان مذهب و مذهب و مذهب خواهد آمد

مشاء بنام این سخن بنده خواهد شد که این وقت بمقام کلامی رفتن موجب
 و مضای حق تعالی است و گاهی طاقی رفتن کونینج شرحی بود و سخن
 بنده صانع مدعی او تعالی خواهد شد و علی بنده القیاس در هر امر او را
 بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد
 نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است و آنکه در
 چون این کمال نیست بیدار بمرتب میگردد تا زمانی شود و وی پس
 وجه کلیم الهی بود و کلام حقیقی در میان بیچاره فهمیدن مدعا و مراد
 از اشارات و ادعای نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم
 می شود و خلاصه بدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت می کند و هرگاه
 این بنده کامل بود و مضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا
 صراحت تمام خواهد داد و کار کردی او بر منصفه ظهور خواهد گرفت
 و عبادت الهیه با خود و کثرت بر عاشق بخش خواهد آمد و غنای
 آن بادگاه خود و شایع و بعضی وی مستند و اهل و برگزیده است
 شخص کار آیدنی مخالف بکاست است و مراد او را بدین معنی
 خواهد شد و آن حدیث حسب حال وی خواهد بود پس بعد از او

تو گفت و استمرار از امان خدمت خواهد ماند باز مصطفی مصطفی عالی
 مرتزقی کرده مصطفی و صد که فوق آن منصب برای وی شاید و در این
 مقام این ولایت و ابر تو موت دست میدهد اگر میباید این
 امیر دیکه برایشان میبشت میشد و ما مورد داشته و کمر بر میبند
 فاس میبوی شود بیس بهر بود رسالت ترمی می نماید و اگر با وجود
 آن همسایه و بقایای نام نام شود و در تو اولی الامر می میگرد و
 در این مقام مصطفی حلیه اند می باشد و مصطفی حلیه اند می باشد
 حلیه اند کسی است که برای اعطای حلیه میام او و مورد کرده
 به حد با یک ساید و هر که این چنین سات بیس وی حلیه اند
 میبشت اگر به ادیان کاریکه از دست حلیه اند میام می شود از
 دست دیگری میام می گماند ما آن دیگر حلیه نمی باشد آری صاحب
 بد موت ملاوت می و دو شافش ظاهر است که گاهی با و شاه کار
 نداشت و از خواص خود میگرد و بس آن خواص هر چند کار داشت و امر انام
 او را و از مرتبه و او این مقام بهات و اولاد است و اولاد
 به آن بیخ کمالی میبشت و الله تعالی اعلم تمام چهارم و میان طرف

سوره که از ادبوت و آن سوره شش افاده است و افاده اولی
 راه بروت را بعد از اطلاق و یککات قلینده و اولی خنثا است سرعیه
 بشریکه در این باب معلوم شد اول چرخه لایه است و سوره قدم
 در مقام توبه است و فصل شش از کتاب اول طالب انظر بقی را باید که
 تصدیقات سرعیه را چون از قبیل اختیارات باشد خواه از قبیل افعال
 و احوال خواه از قبیل اطلاق و یککات خواه از قبیل افراط و تفریط در
 عبادات این همه از کتاب دست بقیع و تقاضا باشد اگر چه
 عالم کتاب دست است فیه و الا از علمای محدثین استغناء
 کند بعد از این اعمام حضرت عی و در دست بود مطلق که در ماده این
 دوره به مقدار دل باشد و باطله حست و تصور در دست
 در زمین چه و سنجیم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی این
 نیاز و بر روی نعم بصیرت خود و مره بعد از حری و شش آرد بعد از این
 در خلوت نشسته و در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم
 حقیقی و بی نیاز تحقیقی و روحی مثل این عاجز بی مقدار که از سربار یا
 احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستعج است و این معنی را در

ذهن خود چنین مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی او را
 درین او قرار بکیر و دنیا که اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را
 حالت تشغیر بریت پیش آید که از مصیبت دلست چنین اذعان نماید که این
 متبہات شرعیه موجب همی ارمیشود که لذت تصور وقوع آن موثرتر
 می گردد باز این امر او را در ذهن خود مستحکم سازد و چنانکه فتح این متبہات
 عقل و دلست او را بفرآ ببرد و در باطن او اثر نیست آن متبہات
 طوفانی و در حسی پدید آید چنانکه صدق آن متبہات را از خود نمایی و وقوع
 خود در تملک جان و مال و آبرو و از قبول شمار و بعد اذین عظمت
 قرآن مجید و فرزان حمید را تصور نماید و از مصیبت نامت خود ملاحظه
 کند که این صفتی است از صفات ادبیه و تائیه که آثار اعلا عالم اسرار
 را بچگونه سناسستی نموده حضرت حی جل و علا محض تعلیت خود
 در کسوت زبان عربی بنیان و صنعت اولی که ببال ذالی خود را انزال
 فرموده همون را در اسقافه فیما بین و بین العباد کرد و ایند و بمشاهد آنکه
 مالدشای عظیم القدر و دستار خود را بکیر و دیگر طرف او را در دست
 خود نگه دارد و دو جانب دیگر را بدست قیصری نقلس و ریاضی ل مایر

بهر بیاضات القشای باد شانه میباشند و در داور المرزباد که در پنجاه
 که از آنجا است پیش آمده همین دستها را حرکت دهی مرا همین
 بپا داشت خود مستند سازی کنی الجبال بسوی دیواره خوام نمود و عنایت خود
 بهر دست خوام مناخت پس اگر در حال این فقیر نیک بپا کرد
 آید و از قانون ادب فی الجمله مسامحتی در زید و شود و او شرکت کننده شود
 که اگر چه ظاهر دوست آن فقیر یک جانب دیندار است لیکن
 فی الحقیقت در دوست او خود پادشاه و پادشاهانست او نیست
 انقضه عظمت این کلام پاک در زمین او بدی مستحکم نشیند که بدقتیکه
 بپیش روی میباید و تعالی آن کلام پاک را بان معصیت ملاخیزی نماید
 بر سر او از این نظر آن معصیت جزو میشود و سینه او بسبب عظمت
 آن کلام با شش پاشش می شود و باز اگر این ملا خطه کند
 که آن کلام پاک بواسطه معصیت در قیامی من است هر وقت که من در شوم
 او را بر زبان خود بی گفتنی آدم و هر وقت که قصد کنم بدین مذل
 بال و نفس و بیست خود را با او تسامع و او را بر سینه خود دهنم الله او را
 بسبب این ملا خطه بر جان خود تقبیحی و خیراتی نیست و هر چه باشد آنکه بتوبی

در حشاش بدست عقلی کم یار افتاده باشد پس اگر او را می بیند
 نظر او نسبت در حشاش آن با قوت جبر می شود و اگر افلاس و کم
 مانگی خود را ملاحظه کرده و بالکلیه خود را بر آن با قوت تصور کند و بگوید
 جبریت و تفحص سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در دهن
 او کما بقه در او بیاورد و ثبات آن در ساطع در است و همی کلام پاک
 محبت آن صمدی سار موب فهمیده ماند که حرم نود که در نظر نقش آن
 است که بومی را از امام سترگ احسان کرده و مسیحت محمد را همراه خود
 کرده در مکانی حالی داخل شود و الحاح و سادشش از پیش محبت
 رب العالمین محذور که مادر حدایا من به اینه و خود عا حرم و تو
 مرا همه جرات داد تو که قدم اول را دوست است پس
 نهایت و راه دعایات و عیالات خود را ملاحظه و بار هم لیاقت
 مرا که اسبنداد و لیاقت هم بدست تو است و شعرة تو به
 ساقی شوی و در دست غریبی ماند و قد و عمر باشد و مسعت آن خوش
 سامان و مدد آن صلوٰه التبع رحمت بکسر سلمات و حصول حقیقت
 بویهایال حصوع و توحه فایده و نا که عزمت مکرار و در اکثر ارکان

ضلالت و دل خود را بسوی طلب کثیر سیات و حصول تحقیقت نور منوره
 ۱۴۸ دارد بعد ازان همان انتماءات حضرت حق و شست قمح ناخوشی او
 و کمال تنزه از منہیات شرعیہ ملاحظہ نماید اگر حالت مرقمہ العبد در باطن
 پدید آید و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلوب و دایم او در همان
 حالت فرو رفت فیہا الا این امر را بر روز دیگر حوالہ کرد مراجعت
 نماید باز روز دیگر همچنین کند تا کہ همان حالت رود و بعد ازان در اشای
 امون حالت عظمت کلام مجید و دماقت ارتباط او را در میان خود
 رود در میان رب العزت ملاحظہ نماید و وقتیکہ عظمت آن کلام پاک و
 وساطت او فیما بین الرب و عبادہ ستبہ او را امال سازد و سرود
 و انہاج بملاست آن کلام پاک گامہ سر او را بر سازد و چس نظری
 کہ مسموح کمال تقیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید کہ یا خدا یا
 این کلام پاک ترا در حضور و تشفیخ خود ساختم و وسیلہ خود گرفتم و باین
 جبل متین تو خود را محکم ساختم بعد ازان اتباع عزائم شریعت و اجتناب
 منہیات آن بر نسبت این طالب کہ تحت کب بر خص بلا غرودت
 فیروز چو ادا از جہ منہیات است محلا ملاحظہ کرد و عقد تو بد کند تصویرش

آنکه چنانکه شخص الزام ابتلاع فعلی ما احتساب از چهری روزه خود
 میکند و عفت و شوق آن الزام قسم احد است یا بر آن مادامیکه
 روزه گرفته پس پاک است قسم حی سوا که بتعالی مادامیکه و اگر آحت
 است ما در یک او در ده نامل ما آید و ما حق خود است قسم همی
 چهره و میگوید اگر عاشق است قسم عشوق خود مادامیکه الصبر و یک
 مادر کردن این قسم محاط نفس را ابتلاع آن فعل ما احتساب از آن امر از
 به دل او مثل صبح و لای حی حر و دایگام او محاط میشود که او با عقد
 محس می کند به پیش دست قوه از دل خود مر و روزه در تران
 میخیزد سل کرده بر این خود میگوید که مادامیکه عفت است بود کل کرده
 مع شرع و امر خود لازم کرد اندام و طاعت شرع و امر طاعت نفس
 و مال و جان و آیر و دوزخ و عیال و اسباب و پر دانا و جمیع مخلوقات
 در هیچ دادم مادامیکه محس عا حرم مر عفت است نه تو بکنی کرده
 اگر من مرا ظلم کرده خود کردم پس در محس کردم خود را حق و
 ما تمام رسائی عدا دای او اعلی الله و ام مراعات عقد تورا الثبات
 ضرر و است که در حضور ما یک الاما که که در علی الخلاق و عالم اسیر

والجملات و لفظ اللفاظ و لترفع الالفاظ من حيث انهم لفظاً ۱۷۹

منه قد كره اعم من ان كان من نوع ازان و كان كرم و دواع نقص ههنا

جبین من علی الله و هم باقی ماند بمناسبت آنکه اینجی در محکم بادشاهی

و اینشان مناصبت قدوت و انتقام بیکداده داشت که فلان چیز را هم

کرد و فلان نظر تو اعم کرد از ازاله لفظ و لفظ جز بخت و سکون و نور ازل

و فعل ملاحظه آنی بیکداده بمناسبت بعضی از کلام که قصد اینجی فعلی یا اینجی فعلی

یا اینجی حرکتی یا اینجی سکونی و از ازان او ظهور میکند و اولاد و اولاد و اولاد

لحفل خودی سبب که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن

لفظ الا ان اورد بر روی کلامی آرد و نیز آرد ای باید که خصومتی زانده

و مناسبتی تو به نسبت قرآن مجید و اول خودی سبب سزاوار

مثل مناسبت طالب با شیخ خود و مناسبت شخصیکه در طریق فایز

لفظی نیست بیکداده اولاد و جناب حضرت غوث الاعظم اعتقاد می

عظیم بهم میرسد و فیکه آن میعت بود و می آید مناسبتی آرد و نیز

اعتقاد سابق آرد اعم میرسد که خود را از مراد و علایق آن جناب دان

جماعتی غایت باو نشان آن عالی قیامت می میرد و اینجی اعتقاد عظمت

و قرآن اگر جز بر تهر صاحب ایمان واجب است اما این طائفت
 و ابان کلام یا که مناسبی دیگر بدست آمد و بعد از آن همین
 و ابراست عزربیکه و اساع کتاب و سنت و احتساب از مدحت
 مماند و در آن خرد زمان از امثال و اقراش باشد اظهار باید پس
 قرآن مجید را شیخ حقیقی بود مداند آن عزرب را شیخ ظاهری پس
 لایم که اساع قرآن را اصل جوابد و است و اساع آن عزرب را فرع آن
 و بر ظاهر است که چون فرع را اصل بایم متعاضض میشود فرع از دره
 اعتدال ساقطی کرد و اینست تصور مقام توبه و وجهی که مناسب این
 طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد پس عطیه و سابع نفس حلاله
 است و از آن حصول استقامت و توبه است و همان آنگاه
 و خبره و صمیمی محقق شده و وقتیکه طالبی مرد است عزرب می بست می کند
 عیانت و دانی سبب و حاست آن عزرب بسوی این طائف
 متوجه می شود و او را از مواقع از کتاب میامی و مطلق بلاست سبب
 باواع لثافت غیبیه و حیل قدسیه باز میباید و این امر دوم
 متحقق می شود یکی آنکه آن عزرب با وجود و حاست عند الله کامل النفس

قوی التایر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا همان عزیز
 را بر وقوع آن طالب در مشایخ ستمیات مطلع سازد و بخط او از
 ابر زکاب مناسبی امر فرماید پس آن عزیز مدبری از تدبیرات خواهد
 در مقام خواهد داشت و در میان آن طالب و آن قباح حاصل گردد و دیگر
 آنکه حق جل و علا بسبب عذابت خود و سوی آن عزیز از غیب الغیب
 لطیفه بر وی گذارد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه
 بوجه من الوجوه منسوب بآن عزیز شود که آن عزیز اصلاً برین معامه
 اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز
 باشد محض برای زیادت و جانت آن عزیز از پرده غیب
 نبوده باشد و چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون
 باز لیلا در خلوت تنها شدند و آن عاشق به حال طامع حصول فصال گردید
 صورت حضرت یعقوب علیه السلام انکاشت خود را بدندان گرفته
 پیش روی حضرت یوسف علیه السلام نمود اگر دید و باحتیاج
 شدن آن معامه شد حال آنکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلاً بحال
 یوسف علیه السلام خبری داشت بلکه حضرت یحیی علیه السلام

بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر است و آن معلوم را در این
 ذریع چون این هر دو در این نشین است پس باید دانست که این
 هر دو بطریق دیگر قرآن جمیع در حق است که در هیچ یکی از معانی است
 تصور نیست چه حقیقت قرآنی امر است از امور و قدس که با
 هیچ یکی از حقایق امکانی نیست بلکه در این مثل بر رخ است پس این
 الواجب و امکان و جامعیت او بعد از این است که کسی را در ادراک
 این ممکن نیست چه طایفه حصول آن چنان کلام از جمله صفات الهیه
 که کمال است و از این حضرت حق است و باید که در میان صفات و
 بات است ممکن تصور است پس این که معانی حضرت
 بسوی حفظ این کتاب ماکمل می فرماید دل خواست خدای تعالی
 دل خواست طریقتی یعنی حفظ آن کتاب بدان طریقتی که از همه کلمات
 مبهمان حقیقت قرآنی که نو و مقدس است و در میان کتاب
 ابو منکر و در حق و در میان یاد و نقل و خط و قلم و در این
 طریق که حق است و علامت است پاک خود را بر اسطفا که علامت را در این تقدیم
 سبب بر کتب رسول قرآن محقق است پس این که در این کتاب

چون تألیف را به موت و منوخ قدم و در مقام ثوب بدست آورد و او را ۱۴۱
لازم است که قدم هست و در مقام ذکر امانی و مراقبه مصدق را مسج کنند
اما ذکر امانی پس طریقی است که اولاً تحقیق معانی لغوی قرآن و
اذکار مستحکم و ادعیه مأثوره نماید اگر چه عالم فنون عربیه است فیها و الا
این امر را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و ادلی الایدی و
الاصحاب باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغوی بحر لغت غرب
اول المقایب نوروز و بنوشگانی معتقین فنون ادب که خود را برای
تحقیقات شاعری معتقین عربیه قرار داده بر جم غفیر از اهل اسلام
و ادعیه مأثوره و در دسترس شود که آن بدعت محض و اعصامت عمر و
بنو و لغت است بیت ترسم ز منی کعبه ای اعرابین کین
و که تونی ز منی تر کشا نیست بعد از آن خلاصه این معنی و تفصیل این
و مضامین بر وجهی که در باب اول مذکور شد ملاحظه نمایند و از او و
اول مستحکم ساز و و همراه این ملاحظه ملا دست قرآن با اذکار و
ادعیه مأثوره بر زبان مابین الجهر و الاخفا و اکثر احیان شروع کند
و اما جهر مغرط و اخفای مغرط پس در بعضی اوقات مفید می باشد

امیاد و مران چندان مُشغلت نمی نهند و حد و حصر منوط از پیش از این
 در بنده ماند فهمید و حد احتیاطی منوط از گوش تصور باید کرد و حد و سطر از
 کلامی که میانه این الناس در محافل این ادب و مجالس اهل قمر واقع
 می شود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط
 کثرت ذکر یا محو نفس با ضیق اوقات نیست بلکه مقصود از این
 حد و ثبوت ایمان حالت است که در باب اول مذکور شد پیش ما و اما باید
 این حالت محقق بشود و ذکر و ادراک ایمانی نماید فهمید اما بدین تحقیق این
 حالت پس آن بگیرد از جمله ریاضات و مناسبات باید شمرد و باطنی در ذکر
 ایمانی چندان اکتفا نباید کرد که غیبی ذکر و تامل اوداع حصول
 و کسایت افکار بلکه مذوری نفس بد ایمان معیاد باید کرد و اما مراقبه معصیت
 پس باید دانست که اساس مادی پس مراقبه چنانکه در باب
 اول و ثالث مذکور شد ملا حظه اعیان است حی و جمالی که قدرت آن
 فاعله مطلق است لکن ایمان مورد و امتیاز و دید تصور و احتیاج
 و اگر ثابت حقیقت حضرت می باشد ایمان حکمت آن حکیم متعالی که
 محترم مراد به محمد بیت است و از اینها می آید احوال لطیف ملا حظه نعم

ششتر که تأثیرات عادی و حادث نمیشود مثلاً از آل خیت و انبات ۱۸۲
 نوع نمر جده از نغم جلیله است لیکن از این که درین قسمت همه افراد
 نسانی اشتراک دارند از ملاحظه این امر شخصی عامی و احوال
 از المصداق و حادث نمیشوند شده و همچنین خلق سموات و ارض و اعماق
 اجرام بیرونی و آیات اگر چه از اعظم آیات قدرت ظاهر و آشکار حکمت
 بایره و علانیات عظمت ظاهری است لیکن چون این امور در کود پیدش
 دومی انسان و در اکثر اشیای می نمایند ازین منسب نمیشود این امور
 باین اورد ابریکال است حضرت جی انتقال متحقق نمی گردد این امر طالب
 لازم است که نغم خاصه که بر نفس این یا بر امثال این ظاهر شده و
 در مجانب قدرت که خلاف عادات ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه
 نماید و قضی که مشکل را امثال این معنایین باشد مره بعد آخری
 بگویند موش خود بشود و از ابادیاد و ویرانی نصیرت خود حاضر
 سازد و سناح فضا خود را در بحر عظمت آن خفیم بالاستحقاق و دور
 با وزیر انعامات آن منعم علی الاطلاق بخیجیر سازد و ماسر مشه مراقبه
 صمدیت مد سست آید و چون مراقبه مصمدیت بر او بی که در این باب

اول و ثالث مذکور شد ذهن نشین ادکر و آن وایمزدج بذکر ایمانی
 مهاند اکر ممکن باشد و دواشی ذکر ایمانی مراقبه بصدد پیست کند و الا بعضی
 اوقات در ذکر بعضی اوقات در فکر صرحت نباید و دود میادی حال
 فکر را باز و کراهم و اند و اند ذکر ایمانی مراقبه بصدد پیست را سوزدانی است
 که بسبب آن موثرات ذکر و فکر و فنی می یابد و آثار ادب و ثروت و
 صرحت ظهور نمی نماید و اند اعظم آن موثرات است و انوری ادب و ثروت
 خلق است خصوصاً صرحت بنانی و سبب کین و مغایرت و انجام
 حاجات دوا الحاحات و خبر کسری مرئی و الحاح شخصی اگر در دین و دوی کسی که
 اند تحصیل جو آنج خود فرماید و دود و اندانی حصول مطالب بر روی اند
 مسدود گردیده بالجماع چون مدایت پرو کرد و فکر خود را که و البته مفتاح خزان
 معاد است و این کتب ایمانی است یا بصدد پیست خواهد شد و همین
 حب علامت است که سال ذکر و فکر است یعنی بصدد پیست است
 همین حب معلوم میشود که ذکر و فکر با سال خود و سید ^{۱۳۴۰} یاد ^{۱۳۴۱}
 چون حب ایمانی با سال خود و سید را که ظاهر باشد و اند است
 غالب بر افشهر اعلام این را و اند اظهار علامات از طریق که فنی

از ادوات نیست و خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول ۱۸۳
 همین کمال علامت است ایستگاه حب امانی است باید دانست
 که تلبه نفس از داده در دانهوت بهر کم شغل نفس است و در راه
 ولایت که این نیز در شغل اصل الاصول این هر دو طریق است و انش
 آنگاه کمال بند که در انبوت جلالت انشیت انقیاد و استیجاب
 علامت محبوسیت است و بر ظاهر است که خود را اسل بنیان و چوب
 در دست مولای خود قرار دادین و لوح نفس خود را از نقوش ادوات
 و عزائم پاک کردن از قضای حواس و انقیاد و باقوای مرا ایتین
 استیجاب علامت محبوسیت است و این در بعضی احوال بعضی بندگان
 انقیاد شعاع است و جلالت عقل و دیر خود و جانی غلام پس میمانند
 لیکن این محصول و جاست بر همین تقدیر تصور است که عبد عاقل بر از
 ولای خود باشد و نفس آن مولی به بعضی استنباط امر میفرماید و این امر
 نصیحت شعاع و گاهی ظلمت خود میدهد که در امتثال آن امر کارخانه
 از کار خانجای مولای او برادر خواهند پس اگر این عبد و ذوق است هم بر
 امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را داخل نماید البته در امتلاست

و عتاب است در اثر تقوی و سب و دشنام است و اگر حکام عقل و فهم خود را بر این
 تکیه کنند از اعلی تنبیه و سبب این مداخلت هیچ نتایجی از معالجات دینی
 در این عالم پیدا نمیشود پس اگر چه در عالم عتاب و ملائمت خوابه نشد لیکن بیشتر مصلحتی
 در اصلاح معانی است مولای خود که عتاب است و صحت و غیر خواهی است
 و جانی در حضور مولای خود خوابه یافت و توفیق این معالجه جبر و سبب
 و میان بنده نادان و جاهل و در میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم الهی
 و انکشافات باشد پس اینجا جزا و انقیاد و امتثال و پیروی خود را در
 منتهی ملاک و مصلحت انداختن است و در اینجا کمال است که او است و این
 آن درین مقام بر ضرورت است و آن اقسام علی از ادب است
 بهنس باید دانست که علی از ادب بر سه قسم است قسم اول آن
 و آن مقصود است که این را از ادب می باشد عبادت از بطلان و کفر
 و از ادب است یا نشستن آگاه ایشان را بشتب کمال و سنج در مقام
 خدمت و خواهش از استیضای باطن میشود و سبب است که
 توحید تعالی بیخ عزم و اراده منقطع نمیکرد پس ایشان خود را در
 چوب پاستک در دست تقدیر می راند و در جوار خود در خدمت می

یا مستبد نفس گو یا که خود را بر او غلبه بخشید و بجز بقصد قسم مانی و آن نصیب
 شد لکن مبادی و پایه نبوت است و آن عبادت از ادب کردن اداست
 خود را نیست مگر از ادب و محبت جل و علا را ایشان آنکه ایشان از اقتضا
 در عینت خواهش و شهوت خالی نمی گردند و جرم و عبادت ایشان باطل
 باطل نمیشود و یکبار در عینت و سوشی ایستاده و نور از پیش آمدن
 امور گذشته از دل ایشان بخواهند لیکن بهر طلب رضای مولای خود
 آن اقتضا و عینت و کرامت و نفرت نایزدان اذن مولای خود جانی
 نمی ملازمند و از ادب خود و اموال و اقتضای طبیعت خود هرگز استمال نمی
 نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود و بر خود نمی بخشند قسم
 باطل و آن حیل آن کسان است که بمنافع عالیه و راه نبوت فائز
 شود و آن عبادت از باطل مباحث اداست خود است برای انتظار
 خود و اگر از جانب مولای خود پادشاه آنکه چون برادر یا پسر یا صی
 عالمه این راه و حجت بر پایه حکمت و سیر و آیه منکشف میشود یعنی آیه
 دل خود را بختاند که آنچه از انبیا و اولی است بمنوب را حکمت
 الهیه تقاضا میکند و هیچ انبیا و اولی را آن حکمت فرو نمیکند و در حق

[illegible]

آنکه چنانکه سالیکن راه ولایت ابدل در تحصیل ملک آباد داشت ۱۸۵
 میگوشتند یعنی دوام توفیق بجانب حضرت حق و بعد از آنکه ملک آباد
 داشت و در صلب نفس ایشان می نشیند آنرا به نفس هفت
 مخرج میبازند پیش احاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاہر متعدد
 یا بعد در کثرت کونه از آن ذات منبع السرکات یا قرب و معیت وجودیه
 باین طالبان همچنین طالب این را دانست و باید که بعد از حصول ملک
 یا داشت صفت سلطنت و حکومت را بر استیلا و مضمون
 لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْاَلٰمِ
 وَالْاَنۡهَارُ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ
 وَجَهْرَكُمْ رَاۤىۤ اَمَّا نَطۡقُهُۥ فَغَیۡبٌ وَفَرَبَ عَلٰی رَاۤىۤشِ نَظَرُكُمْ
 دارد و انبساط برسط سلطنت و حکومت او در آسمان و زمین
 و بر و بحر و جمران و خراب و بیط و مرکب و درون و بیرون خود
 بر ابرازگار و پس باز حرکت و سکونی که از دنیا از غیر او صادر شود
 به بحر و دین آن حرکت و سکونی از دل او این مضمون سر بر
 زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می بیند و خود را در جلالت

و ثلوث ملکه تسائر حالات نهاده اند ملکه حال او مثل حال بگشتی
 باشد که همراه او علی اله و ام شخص بی مانده که آن شخص را به نسبت
 آنکس هم علاقه اولاد و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم
 علاقه شایسته و هم علاقه آفاقی و هم علاقه اسنادی و هم علاقه بری و هم
 علاقه محبت و هم علاقه محبوسیت هم رسیده باشد و محض بر قرب
 و دوری اکتفا نماید یعنی محض اس قدر دانستن که آن شخص
 بهر اسب موجود است و در راه کمالات نمی کند بلکه این هم مانده و نسبت
 که آشفتگی میدهد می شود و اطلاعات مطمح و اخلاص خلص و
 قبول می نماید و نخس و آفرین بر این می کند و ثواب حریل
 در حقی و قرب و دجایب و در دجایب و عظامی و باید دید و از مراد
 حاصل می شود و در همان عاسی دارد و میکند و در آن نعمت و سربستی
 می فرسود و عقاب شده و در حقی و بعد مدلت و در پیای پیوسته او میشود
 و او را در زمره کفران نعمت می شمارد و در عو عاسی عظیمه و ثلثات
 بسره که مروج کمال اخلاق و مشقت انقیاد باشد میکند و حیل
 طاعاب حلیله مدونی و عصینی که مروج بحث نفس و دنیاقت حق باشد

می نماید بالجمله بکلیه کیمویی و کیمویی آذنی نشان او است ندانی که مقصود ۱۸۶
 ازین کلام آنست که طالب راه بخت و الازم آنست که این منتهی و
 در انقضیلا در وقتین خود تصور کند حاشا کلا که از تصور است عقاید هر کار
 می بر آید باین مقصود آنست که حال آنکه طالب او تمامی احوال بهشت
 حال کسبی نباشد که همراه شخصی که موضوع بتاین صفات مرقومه انفسد
 است لازم نباشد و همچنین مقصود از ملا خطا آنست اطلب است سلطنت
 جبریت حق بر سایر کائنات این قدر نیست که این را در ذهن خود
 تصور کرده فقط از همان حقیقی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه جمیع
 اشیاء در هر قدر و اندازه است باینکه توان و هر موجدی از امواج بحر
 و خاز پدید می آید و باطل را پیش رویای بود که میلاطم الامواج است
 بتخیل میگرد و همچنین تدبیر واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات
 متبسط است از هر ذره و ذرات جهان جلوه گر شود و تأثیری واحد
 در عالمی است و صفیات مجموع افرادی نمایان گردد و مثلاً هر قطعه
 از زمین و ذره هر قطعه آسمان که می ایستد حال او مثال حال کسی باشد
 که شخصی و منت او را گرفته مجازی و ریاضی و حادث و جو آنچه کینه پس

اگر آنکس در بارانی مندا آری قابل تحمل شل و دمی پندارد و اگر
 مو را ای چند می بینید بعد از آنکه او آسمان را می بیند و سیدین خود را
 باین سیدی شمار و پس سست است خود و عمر او آن شخص
 بحرری و نکر دویم پس آید پس از صمم قس خود صد اند که
 مادا سکه آن شخص دست می آید اگر قند است حضرت معج بحرری ام
 امواج فرد را و کبر و یاد می راجح پس تو اید و شده و اگر آن شخص
 دست پس گذاشت پس در تمامی عالم اها لکس اهمیت چه ربه
 موجی او و با که حوام و مادا لنته تفریق حوام شد و در امر موجی را
 از امواج که نایه دست و این یافته ده پس او چند این حکام می شبها
 که اگر شربان باطل دمان بران حماد آید و با عددان شمشیر پنهان
 حلقوم او و در آسای اس حالت آن طالب ادر صمیم قلب خوا
 می داد که مادا سکه حضرت حق دست محافظت از من در داشت
 است اسح بحرری من ادر شود اگر چه در بادی امر قلع الموهصول
 ماست بخوابد رسد و و دیگر آن حافظ منطق دست محافظت ا
 سر من برداشت هر مورد پیا سال و کس بد حال که مبرص کادر من شود

۱۸۷ و از اهلاک من کفایت می کند و لهذا پیشوایان این طریق که غلام خدا این
 مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارث ایشان با سلاطین
 جبار و با وجود قنات الخوان و انصاف مقابل می پرده نموده اند چنانچه
 قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است بدانی
 که مقصود از این کلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی
 بسبب قربت اسباب اموال میماند و بعد از آن اعیال طاری می شود
 چنانچه امر اصلاح از لوازم بشریت است و اصلاح از لوازم
 بشریت در دین دنیا و دنیا و دینی طالبین راه نیست که خلاصه اش
 تکمیل فطرت انسان است مقصود نیست بلکه مقصود آنست
 که خوفی و اطمینانی که از بدول است بر منزه و عقل و جوش و زود
 هر اکید و متاثر بر آن طالب بسبب قربت اسباب میماند و بعد
 آن طاری نمی شود و خلاصه خوف و اطمینان طبیعی و ابضاح این
 امر عارض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی ندون تمثیلی
 حاصل نمی تواند شد پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست
 خود بگیرد و آن چوب را استو بر بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که

من در چشم تو هرگز این زد و مرا مقصود محض استانت نیست پس
 لابد داد ایستاده آن خوب بگوید از چشم اوست هیچ تغییری در حال
 آن بهتر از آنی نباشد و چون آن خوب قریب چشم دیگر در میان
 تغییر در حال او نیست میزد و لابد ایشان را در نظر از بند دیگر گذاشت
 حال آنکه در صمیم فکرت او در میان حرکت و فکرت آن خوب هیچ فرق
 نیست با هر قطعه ای و لابد که حضرت این خوب بهر آنکه رسید
 خود از قریب باشد و او بگوید و البته در نظر از او شریک در دل او را
 قریبی دیگر از خوف کور شدن و از تو این او غفلت نمی کند و عین به عین
 این طاعت صادق همه کلمات را مثل چوب و نباتات و در دست
 است حق میباید از همه موجودات در مقهور محض او می باشد
 و هر چه خوف و اطاعت طاعتی مستحب قریب و بعد از آنکه از امور
 صادره و مانعه امر و عارضی شود و یا بقضیه حضرت ذکر یا عبادت اسلام در
 قرآن مجید نهاده که حضرت ایشان را در خود گنجانند خود و عظم
 الهیه خود از جناب و ائمه العظام بشعری بعد از تمسک طاعت
 کردند و در آیه ای طاعت آن جناب را هیچ گونه استبعاد حصول نماند

باد جو و سوا فاض نشد و الا بعد در دعا سگ از صمیم قلب مرتبه ۱۸۸.

بیزد ازان جنای سمع و نمی شد و چون در حصول ولد از عیب مبشر

شد که کلمه از است بعد حصول ولد از زبان پادشاه ایشان مرزد

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ وَآلُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ

افاده * چون مراقبه عظیمت بکمال خود رسد و علامت کمالش آنست

که روح تو کل یک در باب اولی مذکور شد بدین تن آید و بعضی از باب

کمال در زمین بمقام در مرآت خدمت نیز فاض میشود مراقبه اولیست

پیش گیر و تصویرش آنکه حق تبار که بعباد الی در استخون میشاد

است منجمه آن شان علم است که با وجود شدت مخالفت مخالفین

تعمیل در سوا چیده ایشان نمی فرماید و سبب آن شان عفو است که

هر چند عصای با نفس قبائح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند با چون

چشمین نیاز بر عتبه اذن نمایند و با غلاص دل توبه بجا آرد البته آن در جیم بر علی

اذ جراتم ایشان دو کد شده در کف در حمت خود آن تائب را

بکمال عنایت و مهرانی پرورش می نماید و آن جریمه تقبیح را نیاید

مناسبی سازد و تغذیب را به تعلیم مبدل می نماید و منجمه آن شان

سوم فیض است مثل ایزان عین و اثبات و رخ و اسمان آن
 که کامل و ناقص و مطلق و معانی و محبت و معاند و مکلف و غیر مکلف
 و آن اشراک نیدارد و در تباری از حمت اذیند و اگر گفته که در جمعی
 و سفت کمال شیخی حریف است از بیان آن و سخن آن شأن و سمت
 است که در نقش کلام انساب و سمت خود نمونایست از آن
 بیانشن آنکه چنانچه بعضی نمون کلامه بیشتر بود و مرثیه قصوی از
 مراتب و سمت صدور واقع میشوند که از هجوم امور مبتدیان و
 حیالات مختلفه و کار خانیات متعدد و دل شک و پراکنده و خاطر
 نمی شوند یک تهر شود و چون مبتدیان میبازند و هر یک معامله را
 بخوبی متراجم میدهند و هر یک کار خانه و ابدیکه شایان ادب است
 میدارند و بعد از افراتنی کمتر که در یک کار خانه و همگی نیست خود غریبی
 شده کار خانه دیگر را بر باد دهند با اهل آن کار خانه را چندان وقت تسلط
 دهند که اهل کار خانیات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده
 و آن نشان را اوله شده کنند و نه خانه را در قریطام و روزند که آن

کارخانه بی رونق شود و این آن چاره نیست پوشیده و در زانیه ۱۸۹

عمول و تعطیل بنشینند و همچنین در ملاقات مع الناس وسعت

خطبه پیدا کند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات

و الامزجه و استغائر الحاجات و الاغراض بوضعی پیش می آید که شبان

اوست و معانی بیرون رونق کار نمی آید که پیاده استعداد آن شخص

پیش رود و در نفس چنان نشیند که اختصاص که مرا با ایشان منتهی

کسی را از دیگران اگر چه اعلی و ادفع با اعتبار خدمت و مرتبت از من

باشند حاصل نشود باشد با لجه مغرور نگذارم را و دریانت کرده

منی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد از آن باید فهمید که قدر که فرق

در مابین کارخانه جدایی و کارخانه این نفوس کامل است بنمون قدر فرق

در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اگر است و هر کسی که

منی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدر یک بر کارخانه

در کار کند مساوات که تاکنون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط

وسعت الهیه در درون او قرار خواهد یافت و منجمه آس شان عدم

اعتنا بعد از استعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران

نیست آن حوادثی در مشافف آن منعم حقیقی و مشاهدات
 ادا امر آن مالک تحقیقی و مقایله شریع و مختبر انبیا چه معنی می یابند
 برکادی بجز نزد آن حوادثی در دانه خود و در ابر روی آن اشقیاء
 مسدود نمی سازد و از کثیف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید
 بلکه اگر در طریق نادیب از یک طریق مرابیشان موافقه می نماید
 الهیه هزاران طریق مرابیشان نعم متناهی از دست می فراید بالجمله موافقه
 او در او دنیا در اکثر اجهان مشابه نادیب پدر مشفق پسر عاق خود
 و است که اگر چه آن پدر مشفق به مقتضای حکومت و حکمت خود
 کوشمائی بسر عاق خود و پیش بیگیر و انا و بدین آن سرزنش
 و نادیب بجز و امی و لطف پدری مسنود است و بالکل ادا امر او
 نمی دهد که به نفس این نادیب هم از قسم لطف و تربیت است
 لیکن مقصود در این مقام آنست که این نادیب و ابو جهلی
 نمی کند که آن بسر عاق محض بر ما شود بلکه در هر موافقه و در سرزنش
 ما خلاص ویراهم مراعات می کند که اگر آن که قرآن بهت داده خلاص
 خود و از آن موافقه تخص نماید و از کفران نیست خود و نادیم شده و باز آید

۱۹۰ البته راه نجات ازان هر گاه بر روی او اکر دو فصل آئین نامه مشیون
 و ازان ذاتی است که بر توده ازان رنقوس گامه می افتد و بعلو بهمت سستی
 میگردد و در هر کسیر که در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده باشد این
 امور خسیسه و نه را چند این لیاقت نمی یابد که بسبب ابرم آئین
 امور تشویشی در دل او ایاید یا نه و نیز در معالجات او دست دهد
 و باید استنباط سبب و شتم او ذال در دل مثلا بین بر عالی همست
 حضری و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن گهرا این ابدال را اسل عباد
 جس و جانشا که می باشد و قبل انتقام نمی و ابتدا بجهل این علو ذاتی
 الهی و با اعتقاد انشیراح آن بشیرن مرتبه اصد و با اعتبار ظهور
 آثار این مشیون مقتضای قانون حکمت در عالم اسکانی بالو پیست
 مشی می سازیم پس الو پیست را مثل دذ خنی تصور باید کرد و علو
 ذاتی را به مثابه تخم آن درخت قرار باید داد و مشیون مذکور و در
 بنظر شرح و برک و ظهور آثار آن را در عالم اسکانی بمنزله ثمر و پس
 طایفه و انبوت را بعد ظهور آثار مراقبه حطمت لازم است که مراقبه
 الو پیست مشی گیر و مقصود از مراقبه الو پیست محض تصور منفی

الو هیئت نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرد.

والیاب انه یحس أن یررأت نفس خود باشد که تخلقوا یا خلق الله

اشاره ای است باین هرگاه که معالما از مثلالت مذکوره او را پیش آید مثلاً

و یاست قومی ماو سلم شو و یا معالما لت شمشه برود هجوم نماید

کسی از مخالفان یا در او مخالفت یزداید امیر معنی الو هیئت را یاد کرد

بهمه تنقذ ناسی بکن شان الهی محض ش بیامانه معالما نماید بالجمله باید که حال

او مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب او دو نشیت و

بر خاست و معنی و لباس و معالما مع الناس خیال و عقل او را مالان

کرد و در تمام بدن او سرایت نموده است مثلاً و قبله فکم بکلام میکند

با سنی بر اقام می نماید انسان لحد و گشتار و وضع و رفتار آن محبوب

از ان منوره که میشود همچون اخلاق الهیه و در مصلب نفس صاحب این

مراقبه سرری زند و در تمام قوای او سرایت می نماید عنه باید دانست

که آثار مراقبات سه طریق ظهور میکند اول آنکه چهره ثالیب حی

مراقبه آن میکند لایم انسان چهره و نفس او بدی آید چنانکه شخصی

که بم النفس هدای لطیف می خورد و مفلس گردیده سوال بران

خدا و خیر باشد نفس الهیه آن کریم النفس لغمه از آن عذابان مغلس
 ۱۹۱ دم میدهد اینچنین چون غایب حق دیده بصیرت خود را مروج بفرط
 طالب ذکال خواستش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت با
 او نیست باین معانی از معاللات و باینه که در میان آن کریم مدخل و بندگان
 خاص او که شایسته مثل حالت محبوبیت میدوزد الهیه جرمی از لوازم
 آن شیون و آثار آن بهمانه قدر است بعد از طالب دور برات
 نفس او که بعد از آنکه نامر ضیافت حق باشد بنماش بیکر و در سلا
 اگر مراقبه عظمت کرده است آورد او جانی و ملا اعلی بهم می رسد
 و قهری و کومتی بر بعضی گناات حاصل می شود و اگر مراقبه نیست کرده
 او را دست خویش و معالیه شیر بجهنده و ملا که عقود حاکم مدست می آید
 و اگر مراقبه غایت کرده بر بعضی معاللات غایت مثل نماز و مسامحه
 و غیره میگرداند طریق ثانی زود قبول آن طالب است و ملا اعلی
 و ملا سافل و ارواح مقیده و مغلوب صلحای می آدم و این امر در باب
 اول و دوشای ذکر ثمرات حب الهی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق
 ثالث نوافل عطا است بمسایر آنکه مغلس دید خود را بر اطعمه لایذ

نو آنکه بازده و البس فاخره و ذخیره و متوقع حصول قدری از همین امور
 که اگر دید و پس مالک آن استیضای مذکوره قدری از این استیضا
 هم ملاحظه کرد و چیزی دیگر که سبب این مفلس بود که اگر از همین
 آن استیضای مذکوره نداشتند و از آن فرموده است که این مفلس دیده
 طمع خود را بر ندی و ذخیره متوقع حصول قدری از این استیضا مالک است
 این طعام گفته از آن غذا هم ملاحظه کرد و چیزی از نقد هم ملاحظه نمود
 و آن چیز در بدو از این نقد اخراج نماید و در بعضی احوال چنین
 اتفاق می افتد که آن مفلس دریافت آن می که دیده طمع خود را
 بر آن ذخیره بودنی داد و مثلاً مرض است و طمع حصول نو آنکه
 لزمه می دارد پس لابد مالک آن نو آنکه آن مفلس و ملاحظه
 چیزی که از حسن نو آنکه نداشتند مثلاً کلاه یا قاشق یا چیزی که
 این عملیاتی غیر متوقعه و الحصول و البواصل عملیاتی نامند و همچنین چون
 مالک حق مراقبتی از استیضای حق یا معالمتی از معاملات ادبی نماید
 البته نوافل عملیاتی را نمی گرد و مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون
 حصول آن و این بواصل عملیاتی مضبوط و قاعده یا مطلق و قانونی که عتق

بشریه آن را اودا که کند غمیو اند شد چه تعیین عظیمه نافله بر مناسبت
آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعدا آن طالب
دانش است مثلاً شخصی در بدو نظرت ذکی التعلل مجبول شده در اودان
طالب را آنوقت مراقبه عظمت را امر ادلت نموده پس آثار آن
مراتب شد یا نشد اما شدت ذکای ذهن و قوت نظامت در علوم
فرصتی چه دست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت دل و ظاهر باشد مجبور
است توفیق جلاوات و بلکه تقوی او را حاصل خواهد شد اگر چه ذهن
او در کور و با آثار مراقبه عظمت اصلاً مناسبت نمی دارد و به همین
سبب اکثر طالبین راهی ما شغال و احوال این طریق مراد است
می نمایند و چون که آثار آن را که محقق در خود نمی یابند صدای حرمان و
کلمات یاس و ناامیدی از تابستان صادر می شود حال آنکه نمی فهمند که
شاید که از هر یک همین اشغال و احوال امری دیگر از امور مقبوله عند الله
کو که از جنس آثار آن اشغال و احوال نباشد بدست آرد و بایستد و از
جنت هم مناسبت در میان آن اشغال و اعمال و در میان این امور حتمی
ایشان به حقیقت گار نرسیده باشد و همچنین بعضی از غایبه این

و او که قصص با همه اهل کمال می شود که فلان کس را بسبب
 فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل
 و اعمال بجای آورید و این را از آن کمال دور خود نمی بایند در مادی تعجب
 سرگردان میشوند گاهی اقدام نمائید بسبب آن قصص می نمایند و گاهی
 در تصور مشروط و ادکان عمل شک می آورند که شاید این عمل غیر آن
 عمل باشد از آن کبر اصدا شده بود و حال آنکه نمی دانند که این کمال
 از حسن توانایی عطا شده است نه از قبیل آثار آیین عمل و الله اعلم
 بحسب الصواب و هو الهادی الی طریق الرشاد افاده ۹ چون مراقبه
 الهیه تا کمال خود رسید و آثار آن بخش از پیش ظهور فرمود
 و مقام کمال و تکمیل با دسترس شد و مرتبه شایسته عین اسماء الهیه
 او گردید بعد از آن بعضی المکین را مقامی رومی نباید که خلعت خریز
 و تشریف بر قد تصور او کوتاه و ناز باشد و این مقام مقام انکشاف
 و حاشا است که و اصِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
 بِالْعَدَاوَةِ الْعِشْيِ يَرْيَاوُنَ وَجْهَهُ وَغَرِيبَتِ بَسْمِیْ اِنْ مَعْنَى
 فاضل هر چند البصاح این مرام بر تشریح و کلام منصوص نیست ۱۰

۱۹۴ نزد می نشیند نه آفتاب چشمی و لیکن تخیل آن هر چند که ناقص باشد موافق بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هر امر از امور محسوسه و مینبیه بواسطت مثل آن می تواند شد مثلا احساس انوار شهادیه بتو در نظر میشود و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانی محسوسه بآیات جسمانی ظاهر که قسمی بجز این است حاصل میشود و همچنین ادراک عالم مثال بقوت خیال که مثال آن عالم دنیای غایب انسان است بدست می آید و ادراک امور یکدین اقتضای التماس است بقوت و اهره که بین العقل و الحواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقیده و خبریات مجرد بقوت عاقله که ممالک این امور در مجرد و بساطت است مستحق می شود و بر همین قیاس سائر لطائف انسانی مثل ادراک غای اعظم و حقانیت ملا اعلی باطنیه سر و ادراک وجود منبسط باطنیه خفی که لب لباب حقیقت جامعه انسانی است که ادراک آن می نماند پس از همین جا مشتغال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بی چون و بی چگونه و بی شبهه بی ثبوت مثالی از مادی تجلیات حاکم از تجلی اعظم که اصل همه

تجلیات است و منزه از مزاج و تنزلات و تنزلات است
و تنزلات است و منزه از مقامات جمیع موجودات در خارج صفاتی از صفات
یعنی در باقیست از تنزلات که ادراک محمول البطلان و ممتنع البصود
فیراد از او اندر غیر نور قدسی الهی بکس نخواهد شد چنانچه در حدیث
شریف **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ بِي ظِلِّهِ مَا لَقِيَ عَلَيْهِمْ مِنْ نُّورِهِ** و **لَمْ يَنْ**
أَصَابَتْ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أَهْلًا مِنْ أَحْطَا أَهْلِ الْمَنَادِي بَابِ مَعْنَى
و قد برسان همان نور و سی و اندر عقول همه ادب و فطرت و دینیت
نهاده اند پس آن قطره نور حسی بسیار نور و صریح است که در مجمع النور
کنون است و چنانچه سبب البصار فی الحقیقت همان نور
است و نمای بر روی چشم بیکدیگر خود جسم چشم قوالب آن
و نمای او از ظاهر مثل نور و چراغ و شمع و نور آفتاب و ماهی از
موجودات آن است که آن بود فیضی و در مجمع النور و دینیت نهادند
بر آیه آن شخص در زمره کودکان بود و بوی شد و بگوید از جسم
چشم را از او را بیاورد و هیچ منفعتی بر پسند اگر چه خواهم الناس
و بادی نظیر چنان خیال میکنند که چنانچه چشم را بپوشانند

۱۹۴ آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار مثل گنبد البته دریا باشد
 که اگر ابعاد فی الحقیقه بهیچون نور بصیر نسبت با چون آن نور از راه
 چشم می بر آید نسبت بر این چشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار
 ظاهره بود همچون نور بصیر نسبت با جهت این انوار را هم اسباب
 ابعاد میتوان گفت حالا نکته خود را که این انوار بودهاست همان
 نور استیلا که حای او را که بود دیگر همچنین آنکه او را یک ذات است نسبت
 به نسبت توجه الی او همان فطره نور قوی است که در او اهل ظهور
 ارواح نصیه اهل معاد است که دیده و بعد از حقیقت اشباح در
 لطیفه عقل مکنون شده و شعاع اود لطائف باطنه انسانیه با انواع
 بر نگار نگار و اگر آن گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسیط
 آفتاب و در ششهای مختلفه الالوان و الاشکال و با نوار ظاهره عینه
 مثل بزرگ کتب مجاوره و وجود انبیا کرام و عجمای ذوالاقدام و اولیای
 حقایق انبیا و انبیا و انبیا با فطره آنکه تحقیق این انوار غیبیه است
 حد و شب آن بود قدیم و نفس انسانی میشود و یک آن نور قوی
 از انوار الازل در نقوس مروج است و این انوار غیبیه است

آنست و اشراح آن کردید و پس اگر چنانچه لگان در اولاد
 و طائفتان و انبوت و رساوی احوال چنان نخیال نمود که در آن کج
 بل و علا بلطفه کتب باطله و غیر باطله حق یا امثال آن یاد حاصل
 شده باشد بزرگ کتب میزد و در آن یاد و ادب و ادب و ادب و ادب
 دست داده اما اگر بحقیقت بی رند البته بد آنند که سبب حقیقی
 و خالی از همه همان خود قدسی است که در ازل الازل نصیب ایشان
 شد و تمامی لطائف باطنه و اوقاف بخشیده و حقیقت کتب و انبیا
 سبب همان خود و در ذهن ایشان قرار گرفته اند و کتب و در
 ل الازل از آن خود محروم مانده مثل او حاصل داد و است و در حق او
 با انوار نام و عقیده و لطائف باطنه انسانیة نقی نمبر سانه و مثل
 اتمی در عین روز و روشن در حیات و بها کلب می افتد آدمی با بقدر
 نت که شمع ایمان خود قدسی و در مکتب لطائف انسانیة ظهور میفرماید
 و محسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم و در این راه می باید و در هر لطیفه
 نوعی از حوالی اسم و امکانات تجلیاتی از حیاتیات بدیند آثاری از آثار معارف
 حضرت حق که مناسبان لطیفه است می نمشد و در لطیفه دیگر نوعی

دیگر اژدر را سودمند گویند بر روی کارد می آرد و این لطیفه نورانی را به حجر بهشت
 ۱۹۵ باقی می نمایم پس حجر بهشت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده
 شیشه‌های مختلفه الاولان افروخته باشد تصور باید کرد چون این مقدمه
 فهمان نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام عادی که بوقت
 شب نمایان میشوند اگر چه همان نور آفتاب است که در اجرام صغیره
 آن کوکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون بر آمده بر نظر
 ناظر جلوه کرده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه
 در نور بربط آفتاب منطمن میشود و چاره‌ی نورانی یکدگر منبر تمام
 بساط علویات و سفلیات کشیده می گردد و حقیقتش آنست که
 مراتب انعکاس بر همان نور آفتاب در مرتبه احدیه او منطمن میشود
 و همگی فرع و اصل یک رنگ می گردد و همچنین چون کاه نقش گاه با حجر
 متالی برده می افتد تمامی البسه لائیک باطن خود در افرو میریزد و
 شعاعی مقدس از حجر بهشت سر بر میزند و تمامی لائیک را
 رنگ خود میدهد و تمام باطن آن سالک از نور پایا حجر بهشت سیرت
 رها به آنکه در تمام بدن شخص نور پهری صراحت کند و تمامی بدن

آن شخص بر نفس صفت دیده و اگر در دین حال خبر آن حال
است که سالک راه ولایت را در مبادی سادگی طاری می شود که
قلب ایشان وسعت می گیرد و تمام بدن ایشان در این کم می شود
پس همه وجود ایشان قلب می شود و چنان حال در جنب می سازد
چرخ مستقیم قطره به نسبت آریای اخضر تم نمی داند و به عنایت این
حال آنست که تمام وجود سالک آنگاه که نمل قالی کرد و دمالی آن حال
آنست که تمام باطن آن صاحب کمال را سلب ادراک ذات بحت
شود و شایان بهر همت که ناهم شخص که تمام وجودش قلب گردیده و در
جنب شخصی که تمام باطنش چرخ مستقیم شده و بهر همت که در این
شخصی کامل باین مقام می رسد او دیگر دیگر از احوال کبر و دست
و قبض دیگر دور و باطن این شخص اصلاً آن را نمی یابد و بهر همت
آنکه شخص بر ذات علوم دقیقه می کند و بهر همت که باطن او غلبه
حاکم می رسد او هر یک باعث که در دست حواس ظاهر می شود و شایان
برده و در روی چشم نماند و در سوراخ گوش هیچ گونه در کار او خلل نیفتد
و اخب آنست آنچه از تصور این مقام در حیطه تجربه و تلمذ می رسد

از امور بنابر طبیعت از مکر و کثرت دادرین و فراد از آنها عادت میبرد
 لیکن زبان و جگر بمقابل کلمات خود احساسی مرفوعی یا از آنکه بگوید
 بنماید حاشا و کلاچه این مزدگودان اعمال خود را از آن خود نمی داند
 چنانکه بمقابل آن آید و از جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از عیای
 پادشاه عالمی و در طلب استرضای او ذوقی مانع و مکرر دان مانند
 در مناصب چندم سلطنت مثل سپهبری و جماعت داری و اسکن
 آن انتقالات و تحولات در زنده و بآخر در مقام قبولیت و در صامندی
 سزائی و کفالت و کالت شاهی پادماند یافته و بجهت خاص ملقب
 گردیده پس درین حال او را پاد طلب مرغوبانی که در حکومت
 مولای او موجود و در مملکت او متحقق است حاصل شد و هر چه
 نفیس که در خزائن سزائی است طلبش می تواند کرد زبان و جگر
 آن در جزا بدل علاوه چنانکه خود را ندان یا جزای ادای خدمات خود پندارد
 چه مثل این طلب در حق او عیبی است پس قبیح که خود را از مرتبه
 عالی فرد تر آورد و در زمره اجرائیه و نخواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای
 این علاوه همین است که جمیع حاجات خود را که از جهت آن طلب

۱۹۷ بر خورایت و توفیق از کرامت است این دعا از مولای خود نماید و بگوید
 ای پسر من و قبیله از باب این کمال با حفظ ادا جفا و مقبولیت و محبوبیت
 فائز میشوند و قدم را بر سر در مقصد صدق نصیب ایشان می گردود و بلخ
 و قریب اعلی فائز می گردود و هر بنده خاص و عید با اختصاص ملقب میشوند
 البته سیال اسوی امور در خور و دارین سار و خول آن ابود و خزان
 مولای خود و در خدمت انجام آنها از طلب امری از امور اگر چه بس و دفع و
 بدیع باشد بهر سبب لا صوح قدیم حرث در مقام قبولت در دل
 ایشان حادث میشود و در وجهی که آن نام و نه آنها بر جزای اعمال خود
 طلب نمایند بلکه تو باطنی که مقتضای علاقه و خیریت و دینی کبر و لیا
 طلبت جلیل و تقصایه در حق ایشان موجب از دیاد قرب میباشد
 در صورت بهر نظم و موسی اندر درخت آتش دید بهر گرمی شد آن
 درخت از نار شهنوت و خمر صر و صاحب دل و این چنین دان
 و این چنین انکار و القبه چون از باب این کمال باین مقام و حال
 می رسید بسبب اختلاف استند از این خلیفه فرقی میکردند و جانی
 بسبب کمال علو منجذب خود شدند و صوح قدیم حرث و در مقام

چو به هر خوبات و مکروهات کوفین را در مصائب و مشکلات واردین ،
 و از امور حسبه دینه دانسته التفتاتی بسوی طلب مر خوب و فزار
 مذکور و از الامصائب و استحقاقات مشکلات الاصبیغ منصب ایشان
 بهر رنج و نرسب باو هم مگر محبت و عدم تمیز در تأمین مکر و در
 مر خوب بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و در نو این امور
 مذکور و الهی که پایه ایشان بیس بلند است از آگاه باسئال این امور
 در تلوپ ایشان التفتی بهم رسیده و سرور و ابتهاج مان مناصب
 اعلی است از آگاه فرجه و بکر طلب نماید اگر چه او پایه عرض حاجات
 بهم رسیده است بدیکه نمر عنایات دانی و کفالت یزدانی ذلای
 او را جب الاحابت و غور او را جب الکل و دل کردید و قومی دیگر در عرض
 حاجات و استحقاقات و طلب مر خوبات و سرور و مکروهات
 و متغی در شفقت بنابر استحکام علامه و عیودیت و انظار حاجت
 که شمارند کی است و بنابر رحمت بر اهل اضطرار و احوال حاجات
 جلا که هر کرم میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی می باشند
 که در دل ایشان اقصای طلب مر خوبات و استحقاقات

و شفاعت دومی آنجا که حادث می شود لیکن بسبب گناهان نادیده ۱۹۸

و غایت اجتماع بر کفالت حضرت حتی با وجود کمال اعتقاد احاطه علم

ازلی بسر ابراستنیاد و اطمینان و بستان حال اکتفا کرده زبان

قال و ادراک انوار الی عمل نمی آید که حسب سنی سؤالی علی علی بن ابی طالب

بیان شان امثال این اعیان است و حق جل و علا البته دعای حالی ایشان

قبول می فرماید و حواج قلبیه ایشان را انجام می نماید باینکه مقتضای

قلبی ایشان بود و بعد از تقرب بر دومی کار می آید و ایشان را

باینکه سایر عظمای محافل قرب را مطلع می سازد که اینها این امر محض

برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتضای قلبی ایشان متحقق

گردیده و این امر باعث مزید اعتبار و منزلت گمان افتاد ایشان

می گردد و ایشان را در جاهای بشری بعد بسبب این معامله

و امثال و اقربان خود بسبب می آید * فائده * اگر چه تفصیل بحث

فرموده ازین فرق ثلاث بر فرقین آخرین من جمیع الوجود عطف محض و خفا

صریح است * ع * هر گلی دارم و بوی دیگر است * لیکن قوم

ثالث را بنظر از یاد اعتبار و جاد و ملا اعلی بر قوم ثانی تفصیلی که هست

بر اینجهی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را منظر
 ظهور و مقتضیات عظمی و جبروت و حصول مقام و سلالت فهایین
 ارب و فاعله و در و جنون فیوفین عیبیه و جمودین است و اینست
 ایشان دو شیخا تا خود بر قوم ادن نصیاتی که است بر اینجهی از حقیقه
 پوشیده نیست و العالم هذا البعد و فاعله و جبروت فهایین و اولاد و اولاد
 و منافات که حضرت ایشان را و اولاد ایشان است و گوید هر دو نظریین پوشیده
 اند و اگر چه نظر باین که احوال است آیات که این کتاب مستطاب
 بر این مشتمل است و در حقیقت خود و جمیع قاطع و بر این شایع است
 لیکن از بسکه در بین چندی از اهل انکه این کتاب را بر حال می
 شناسند و در حال و احوال یعنی نزد ایشان غلو و اغیار و کلام بسبب
 اعتقادی که در حق منکم آن کلام تقلید ابهم و حاشیه دارند می باشد
 حالیکه اهل دانش و اعتقادی منکم بسبب کلام ابهم و حاشیه اند
 این کتاب را بسبب اینست و اینست و اولاد کلام که چنین فاعله و جبروت
 باشد و این که در حق غرور و افتاد و ناظران این مضامین را بسبب
 اطلاع بر اینست که حضرت ایشان این مضامین را از کتابخانه

میرسد و الا در وجه نفس او کاسین می ماند و این امر را در جرئت قوم ۱۹۹

نسبت می گویند مثالش آنکه شخصی که نزد اوست کتب دانش

سندی باصناع دیگر مثل سونبختی یا خود او باصناع می کند

البته در نفس آن شخص بعد از یک امری است متوجه می شود که

اگر آنکه اصناعی گویند و آن بلکه داند نفس آن شخص مستتر

می ماند و این شخص پس وی آن ملک الثبات کند یا کند آری چون

این شخص بان ملک الثبات می کند و در امر وی کاردی آورد و آثار آن

بر منبسط ظهور و میرسد و الا در وجه می ماند چون این مقدمه

مستند است پس باید دانست که اگر چه عاده آنست که تا قانون جاری

شده که نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاری است و در مباحثات و

از کار و اشتغال و مراقبات بدست می آید و بطریق خرق عادیست

بعضی نقوض کنند و اولان نسبت حاصل می شود و بعد از آن مبادی

آن نسبت عاده آنست بر همین قانون جاری شده است که متضمنین

بناست و نسبت بعد تحصیل کتب عربیه و قانون ادبیه بدست

آید اما بعضی نقوض کنند و بطریق خرق عادت ادلار همان متضمنین

۲۰۰
 از دو طرفه نصیبه حضرت ایشان کردیم و اما نسبت چشمتی پس
 چنانچه آنکه در حق حضرت ایشان بنویسید بر قدر خود حضرت خواج
 حاجان جوابه طلب الاقطاب خجیاد گامی قدمی سرالغریز شریف
 فرماید و نیز مؤدبیار که ایشان را قتب ششمتی در حق ایشان روح
 پر فلولح ایشان ملاقات متحقق شد و آن چنانکه حضرت ایشان
 بوجهی پس قوی فرمودند که نسبت آن خود به اندامی حصول نسبت
 چشمتی متحقق شد بعد از آنکه ازین واقعه دوزی و مسجد اکبر آبادی
 واقعه بنده و دهلی حرمها ابره عالی من آفات الرحمن و بر حاجت از
 مستقیمه آن خود نشسته بودند چنانچه کاتب الحروف بهم در سنگات
 تخته بوسان آن محفل و ایست منزلت کتاب از دوزیم حصار آن محفل
 خیزد و چوب مزاقیه فرود و بود و حضرت ایشان بر کلاه مستقیمه آن
 توبه پس فرمودند بعد از آنکه آنجا رسیدن ملائکت مانس نکات البروت
 متوجه شده فرمودند که امر و حق جل و علا منحص خجیات خود بلا توفیق مطاعه سی
 ختام نسبت چشمتی یا از دانی داشت من بعد آن در آتین و تعالیم
 طریقه چشمتی باز می دست کشادند و بعد از اینها الیکم این کتاب مستطاب

نه ان مختوی گردید و فرمودند اینست طریقه ایست تفاده فنیست بلکه واجب
 استفاده است از تشبیهات بحسب مقتضای مجز ویر و شاف و کبر و امثال آن باین
 بید و اندشت که کمالات و اهنرت وید و بصیرت ادبانت کمال را کمال
 کمال قدسی سبک و اند و بحسب کمال قدسی بود بصیرت ایشان حدت
 و بزمی می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم و لب و دهان و دماغ ایشان
 بهر جریانه التفات کنند و سخن و در و تالوت آن فردا که گفته فراموش است و
 خود را باینده نس که با که حشمت و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 بکمال اند روح می باشد و مثل که ادبانی التفات بسوی بیخبری متحقق شد
 حقیقت آن جز به نیامی شرح و بسط خود پیش و قوی به بصیرت و حاضر
 گردیدند این که مقصود از این کلام تفصیل است که در این است
 به این طرق و لاییت بلکه مقصود از این کلام اینست که در نفس حالک
 و اهنرت و بی قدسی حادث می شود و که به حسب آن نور و اوهان که
 نسبت به صاحب نسبت که که افضل و اعلی باشد می توان کرد
 همانکه در مجمع النور وقت ماعمره نهاده اند که نسبت آن وقت اوهان که
 بهر جسم می شود و این بقدر عظمت و ضاعت نور و کمال و کمال و کمال و کمال

کرده؛ از که استناد در پیوند اندام مسلمان حاصل شود پیشش باید دانست ۲۰۱
که حضرت ایشان از بدو نظر نسبت به کمالات طریق نبوت احوالا
مجبور بودند و آنرا در این طریق از وجدان تلاوت مناجات لاسیما
و در نماز و تعظیم شرع شریف و در نور غیبت و از اتباع سنت و کمال
تفرستادن از تلوث بدعت و میلان غیبی بموسی طاعات و کرامت
جبابیه از مناصی و مسایات در خرد و سلامی بر ایشان ظاهر و باهر بود
انقضا آثار طهارت جبابیه در جند و طبیعت ایشان پیدا و انوار
منعادات از لیه بر جبین مبارک ایشان موبد آن و ناله ناله مفتاح کنوز
به سعادات که ابواب منقحه بود و طریق معنی طریق نبوت و طریق ولایت
باعتات آن کشاده کرد و حضرت ایشان را دست آمد و آن حصول
مال از دست جناب بدایت ماب قدوده آر بایب صدق و حقانیده اصحاب
فنا و تقاسیمه العلماء و سند الاولیاء حجت الله علی العالمین
وارث الانبیاء والمرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا شیخ
محمد العزیز متع الله المسلمین بطول نقایه و اعترافنا و مسائر المسلمین
بمحمد و آلایه انصبت و حضرت ایشان را بجنات ایشان در بهر نقیبه

نقشبندی شریف بیعت حاصل شد و از بیس حصول بیعت در رکعت
نوحیات آنحضرت صلی الله علیه و آله شکر شد و نمود که بسبب همان
و تان مع عجمه کلمات طریق نوبت که مجله دود و فطرت مندرج بود به تفصیل
و شرح انکابید و مقامات طریق ولایت را احسن و حقه جلوه کرد و کرد
اول و انصاف آن مقامات ایست که حضرت ایشان جناب
و مقامات مبارک و اعداوت اعدا علیه و رسام دیدند و آنحضرت
حرمانت مبارک خود و حضرت ایشان خود را بیدار و فطرت یک یک
حرمانت مبارک خود و ذکر فقه در امن حضرت ایشان می نهادند و
بعد از آنکه بیدار شدند در نفس خود اثری از ان رویای حق ظاهر و ماهر
یافتند و همس واقع شد ای ساد که طریق نوبت حاصل شد بعد از ان
روزی جناب ولایت مبارک علی مرتضی کرم الله وجهه جناب سید
نسا فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما انخواست و بیدار پس
جناب علی مرتضی حضرت ایشان دست مبارک خود و غسل دادند
و بدن ایشان را خوش شست و شو کرد و در مثل شست و شو کرد و اما
مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمه الزهرا الباسی پس قاهر و بدست

۴۹۵ بهار کز نو دیش از آید شایند پیش بسبب همین واقعه کمالات
 طریق نبوت نهایت جادوگر کردید و اجنبای ازلی که در ازل الازل
 بکون بود بر منصفه ظهور رسید و حمایت رحمانی و تربیت پردازانی ملا
 و اسطفا احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتر و وقایع متکثره
 ملی و ملی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشانرا
 بدست قدرت خاص خود گرفت و چهری را از امور قدسیه که بسبب
 وقوع بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرد و فرمود که ترا این چنین
 داده ام و چهرهای دیگر خواهم داد و تا اینکه شخصی بجناب حضرت
 ایشان استعاضای بیعت نمود و حضرت در آن ایام علی المعلوم
 احد بیعت نمی کردند بنا بر اعلیه متمسک آن شخص را بهم قبول نفرمودند
 آن شخص پیش ادیش الحاح کرد و حضرت ایشان بان شخص
 فرمودند که یکم در روز توقف باید کرد بعد از آن هر چه مناسبت وقت
 خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنابر استقار و
 استئذان بجناب حضرت حق متوجع شدند و عرض نمودند که بندگان
 بندگان تو استعاضای کند که بیعت بمو نه نماید و تو دست مرا گرفته و هر که

و درین عالم و سبب کسی را می بگردانند و سبب دیگری همیشه بینند.
 و اما صفت ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس در این
 معاد چه منوط و است از انطرف حکم می که هر که بزرگوارست تو چون
 خواهر کرد که لکها ناماشند هر یک را اکفایت چه اهم کرد و الفصه امثال
 این و تائید و اسباب این معالایست صدها در عرض آمد فایده کمالیست
 طریق نوشتن و ده عدای خود و سبب الهام و کشف و مایه حکمت
 ای سید از دست طریق است و ده کمالات را انوار و انوار است و ده
 کمالات را ده دلائل پس اول باید دانست که در هر مظهر بقیه انا
 طریق اولیای الهیه مجاهدات و ریاضات و افکار و اشتغال و مراحات معین
 کرده اند و هر یکی از این امور و تقصیر طالب امری احداث میگرد
 بسبب و او و مراحات اشتغال یک امری مستخرج و تقصیر فایده
 حادث می شود که آن طالب سبب آن امر معالیم قدس از ساطع میگرد
 و همان امر موجب ملوک و طالب است و حضرت حق جل و علا آن
 امر و انوار تقصیر طالب خود و حق میگرد و او را سوی این امر و احاطه
 باشد باز آردی سبب الامر بسوی این امر اما آن در مظهر و ملوک

. جعیم اعلیٰ و اعلیٰ از نور مصطفیٰ باشد و اسم اعظم و اما اخذ میباید
 نفس باید و انست که تعین اشغال و اذکار و محامدات و مراقبات
 فی الحقیقت ظل شریع است و کسر که در مقام قرب الزام
 تا نم ی شود اگر آن عزیز از قسم انبیای باشد لابد که صاحب شریعت
 مبدی می شود و الاتبعین او ضاع طرق موصله الی الله از جرد طبیعت
 او فواره صفت می جو شد و در آن تعلیم و تعلم را کنایه شنی نیست
 فائده درین گمانی چند که مشتمل بر اشارات اجمالیه معانی است
 . حضرت ایشان است فوائد است بسر جایگاه و منافعیست بس
 عظیمه از آن جمله است آنچه در صد و نهم مرقوم شد و از آن جمله فیه شد
 به نعمت الله است که امثال امر و اما ینعمه و یک فیه از آن صورت
 می بند و از آن جمله ایضا ظاهرین است که هر کسی که طالب حق جل و
 علا باشد و طالب صداق حضرت حق از دل او سر بر آورده و ادایه اوست
 بسوی مقام مطلب یابی خود متحقق گردد و از آن جمله تبیین جمله اهل
 زمان است که ولایت را از ممنوعات حقیقه شمرده و منحصر بر ادل
 این است دانسته قابل باقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

السلام على من اتبع الهدى والحمد لله اولاد آخر اوقافه

يا باطننا و صلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه وسلم

الحمد لله تعالى که طبع کتاب مستطاب جبرائیل المستقیم

پایز و نام محرم است بکبر مراد و در حد و حسی و نام

هشت بحر حق مقدس، هر صبح بنده عبد الرحیم صلی

پوری و محمد علی ز نام پوری و در اولاد و اولاد و اولاد

لعل شیخ هدایت الله صورت اختتام

پذیرفت ربنا آئنا من لدنك رحمة

وهي لنا من امرنا رشدا واصل

صلی الله علیه و آله و سلم

صلی الله علیه و آله و سلم